www.ebnearabi.com

تحفة الاخیار

یا

تجزیه و تحلیلی در عقائد و آراء متصوفه

از

عالم جلیل مولی محمد طاهر قمی

کتابفروشی طباطبائی

www.ebnearabi.com

تحفة الاخیار

یا

تجزیه و تحلیلی در عقائد و آراء متصوفه

از

عالم جلیل مولی محمدطاهر قمی از مشایخ اجازه علامه مجلسی

از انتشارات کتابفروشی طباطبائی

قم ـ خیابان ارم

شوال المکرم ۱۳۹۳

pdfnayab.blogfa.com
زمستان 1395

www.ebnearabi.com

بسمه تعالی شأنه

دراینکه متصوفه سهم عظیمی در پیشرفت زبان فارسی وادبیات ایران وزیبائی نظم ونثر لسان ملی ما داشته وخدمات بسیار گرانبهائی نموده‌اند جای هیچگونه تردیدی نیست ودراینکه کسانی مانندمولوی سنائی وعطار علاوه بر کمک بادبیات درموشکافیهای روحی وروانشناسی واخلاقیات و... گامهای بزرگی برداشته اندباز هم حرفی نیست ولی یك موضوع مهمتری در میان است وآن اینست که ایشان و امثالشان معصوم نبوده وبعلت نداشتن ارتباط مستقیم باوحی آسمانی مصون ازخطا و لغزش نیستند همین نقطه ضعف است که ما نمیتوانیم هرچه راکه شنیدیم از هرکس هم که باشد جزخانواده عصمت صددرصد صحیح دانسته وبه آن ترتیب اثردهیم و بمفاد آیه شریفه **الذین یستمعون القول و یتبعون احسنه** آنچه راکه صحیح و موافق باعقل و دین است قبول نموده و آنچه راکه منطبق با ایندو نیست بکنار بگذاریم وبرای همین است که رسول خدا(ص)فرمود پس ازمن اگرحدیثی راشنیدید باقرآن مطابقت نمائیدواگرموافق نبود کنار بگذارید و **انظر لماقال ولاتنظر لمن قال** را مدنظرداشته باشید باحفظ احترام مقام علمی اشخاص مورد ذکروامثالشان ماز ذکراین نکته ناگزیریم که بگوئیم ایشان ازفلسفه یونانی وتصوف هندی متأثرشده و جسته جسته مطالبی که بامبانی محکم وعمیق و اجتماعی و عالی اسلامی مطابقت نداشته ویا برای عوام‌الناس بخصوص مضل ومضربوده داخل کلماتشان دیده میشود.

مثلا دینی که اینقدر اجتماعی است که راجع بیك نمازجماعت ویایك فریضه

www.ebnearabi.com

حج ویا حق جوار و ... اینقدر دستورات مؤکد دارد ویا صله رحم را اینقدر تشویق نموده ویا اعانت بمردم را سرلوحه کار خویش قرار میدهد آیا اجازه میدهد که پیکر اجتماع را با تعالیم صوفیانه قطعه قطعه نموده وتخم دوئیت وتفرقه در میان آن بیفکنند و یا اینکه بشر را بکوه و دشت و جنگل مانند رهبانان مسیحیت و یا عباد بودائیت فرستاده و آیا حقیقتاً طرفداران ومروجین این مسلك حاضرند خود زندگانی اجتماعی خویش را که بادلایل صحیح بمغز خود فرو کرده‌اند وتشکیل کانون خانواده‌گی و کسب وکار وفامیل ودوستان داده‌اند واز هزاران منافع اجتماعی وتعاون عمومی استفاده کرده‌اند ترك نموده ومنفرداً هریك زیر درختی درجنگلی ویا درغاری از کوهستانی بسر برند و آیا اگر تمام خلق این روش را عمل کنند آنوقت جنگلها وبیغوله‌ها خود شهرهای جدیدی نخواهند شد درحقیقت انتقال اجتماع از شهری که بعداً خلوتگاهی خواهد شد بخلوتگاهی که بعدا شهری خواهد شد می باشد پس باید روشی را تائید وترویج کرد که اولا عملی بوده ودر ثانی خود گوینده بکند ودر ثالث مفید تر از روش های قبلی دیگر باشد.

مثلا اگر ما بیائیم در مقابل مسجد یعنی همان اجتماع گاهی که خداوند متعال دستور تجمع در آن داده خانقاه یعنی جایگاه اجتماعی دیگری که فکر بشری یاشیطانی بوجود آورده بسازیم مسلماً اشتباه عظیمی نموده‌ایم.

اگر بگویند که خانقاه درمقابل مسجد نیست وبرای دراویش مانند صفه است درزمان خاتم انبیاء (ص) برای اهل صفه.

خواهیم گفت اسلام دراول درنهایت ضعف بود ومسلمین بسخت ترین وضعی زندگی میکردند وجا و مسکن صحیح نداشتند و عدهٔ از غربا وفقرای قوم ناچار شدند که درصفهٔ زندگی کنند ولی تاریخ نشان نمیدهد که مسلمین متمکن برای یکروزهم درروی صفه زندگی کرده باشند حالاتقلید بیمعنی یعنی چه اضطرار آنان

www.ebnearabi.com

را وادار بچنین عملی کرده بود ولی کسیکه اضطراری ندارد چه معنی دارد خانه و زندگی وعیال را ترك نموده ویا اساساً دنبال تشکیل کانون خانوادهٔ گی نرود وحدیث (من رغب عن سنتی فلیس منی) را شامل حال خود کند ویا بتقلید کسانیکه در اثر اضطرار هدایا و کمکهای مسلمین را قبول میکردند هر مسلمان سالم وقادری هم تقلید بیجا نموده وشئی لله زنان در بازارها پرسه زده ومانند شیخ سررزی (قصه منقوله در مثنوی مولوی) آبروی مسلمانان را ببرد

پس این نکات است که ما راوادار میکند بگوئیم هر تعلیمی که با روح اسلام سازگار نبوده وبلکه مخالف وخنثی کننده آن باشد و از دشمنان هدیه بماشده باشد از هر گویندهٔ هم که باشد نباید پذیرفته و نمیباید بجای تعالیم اسلامی آنرا رواج داد .

درعوارف المعارف مذکور است که فرقه شگفتیه در خراسان درغارها منزل کنندو در شهرها رفت وآمد نکنند و در شام آنانرا جوعیه نامند اینان از بقایای اهل صفه اند .

می بینیم علاوه بر اینکه یك مرام غلطی را بدین وسیله باسلام یعنی دیانت اجتماعی بشر نسبت داده اند واین دین را بقول حکیم نظامی که میگوید .

دین تـرا از پی آرایش اند وزپی آرایش وپیرایش اند
بسکه به بستند براو برگ وساز گر تو به بینی نشناسیش باز

دین رهبانی ومخالف تمدن و علم جلوه داده اند چه نسبت عظیمی هم باهل صفه یعنی یاران خاتم انبیاء (ص) داده اند

اهل صفه رایك مشت مردمی بیمصرف ودارنده چنین روش مضری معرفی نموده والعیاذ بالله حضرت سیدالمرسلین راهم مؤید وترویج کننده آن قرار داده اند با آنکه ما میدانیم در تعالیم آنحضرت نمیتوان راهی برای اثبات اینگونه روشهای غلط پیدا نمودو بلکه پیشوای عظیم ماو جانشینان اطهارش بکرات مردم را از اینطرز زندگی

www.ebnearabi.com

پرهیز میداده‌اند وزهد ووارسته گی راقلبی ومعنوی نشان داده‌اند قرآن واحادیث نبوی وسنتش گواهی عظیم وکافی براینموضوع اند.

مولای متقیان یعنی جانشین واقعیش میفرماید زهد در این آیه قرآن جمع است در آنجاکه میفرماید (**لکیلا تأسوا علی مافاتکم ولا تفرحوا بما اتیکم** .)

شاعر میگوید .

درعمل کوش وهرچه خواهی پوش تاج بر سر نه وعلم بر دوش

زاهدی در لباس پوشی نیست زاهد پاك باش واطلس پوش

واگر شخص خاتم انبیاء (ص) ویاران واقعیش چنین اعمالی رانکرده‌اند و دیگران بکنند یا ترویج دهند لعنت فلیس‌منی بر آنان فرود خواهد آمد .

ملاحظه‌فرمودید برای اینکه‌جریانیرا بزور وارد عالم اسلام نمایند علاوه‌بر لکه‌دار کردن رجال دین‌در تاریخ نیز دست برده‌اند وچنانچه در پائین ملاحظه خواهیدفرمود درلغت نیزدستکاری کرده‌اند .

مثلامیگویندصوفی ازصفه‌مشتق‌است‌درصورتیکه‌ازصفه‌صفی مشتق‌خواهدشدنه صوفی‌ویاگروهی دیگر صوفی راازصوف مشتق کرده‌اند با تصدیق‌اهل‌فن ثابت‌شده که‌این کار را فارسی‌زبانان بصره وکوفه نموده‌و این اشتقاق اختراعی آنان است تا مقاصد خود را انجام بدهند و این‌دلیلی بزرگ برای همان مطلبی است که‌در بالا عرض شد که‌این‌مسلك‌ازمحدثات‌است‌حدیث‌نبوی که‌فرمود

خیر الامور کتاب الله‌وخیر الهدی هدی محمدوشر الامور محدثاتهاو ایاکم ومحدثات الامور فان کل محدثة بدعة‌و کل بدعة ضلالة و این مسلم است که تصوف ازمحدثات امور است‌ودلیل دیگر آنکه اول‌خانقاهی که برای متصوفه‌ساخته شد برمله شام بود و اولین کسی‌راکه صوفی نامیدند واین‌لقب‌راباو دادند ابوهاشم کوفی بود .

شام مرکز معاندین اهل بیت اطهار و جایگاه نقشه کشی وطراحی بر

www.ebnearabi.com

علیه خاندان عصمت وهمجوار با ممالک مسیحی وصوف‌پوشی ورهبانیت تحفه‌عالم مسیحیت بود .

پس صوفی ازصوف صحیح نیست و اساساً چه نظریست که ما بیائیم کلمات الهی والقابی راکه پروردگار عالم از برای بندگان خاصش معین فرموده‌مانند (مؤمنین متقین مخلصین شهداء صالحین) همه‌را کنار گذارده ولغت صوفی را اختصاص دهیم بلقب اهل ایمان یعنی خاصان قوم چرا چونکه از صوف گرفته شده چرا چونکه گروهی صوف‌میپوشیدند .

حال باید دید اساساً صوف پوشی مستحسن است که ما آنرا افتخاری بدانیم تاهر کسی ازز مره‌مسلمانان که جزوخاصان قوم قرار گرفت اورا صوفی بنامیم می بینیم علاوه بر اینکه ترغیبی بدین قسمت نفرموده‌اند تحذیر از آنهم نموده‌اند چنانچه برای نمونه یکی از آن احادیث نقل میشود .

قال رسول الله (ص) یا باذر یکون فی آخر الزمان قوم یلبسون الصوف فی صیفهم وشتائهم یرون ان لهم الفضل بذالك علی غیرهم اولئك یلعنهم ملائکة السموات والارض یا باذر الا اخبرك باهل الجنه قلت بلی یا رسول الله قال کل اشعث اغبر ذی طمرین لا یؤ به به لو اقسم علی الله لا بره

ودر نقطه مقابل درآیات قرآن واحادیث فراوانی بشر رابا ستفاده ازنعم الهی تشویق فرموده‌اند .

ائمه ما لباسهای خز وکتان و . . . میپوشیده‌اند ووقتی که یکی از معاندین (سفیان ثوری ازاکابر صوفیه) خدمت حضرت صادق(ع) عرض کرد یابن رسول الله جد شما از این لباسها نمیپوشیده‌اند فرمود زمانی بود که فقر عالم اسلام را گرفته بود و رئیس قوم هم برای تشفی قلوب فقراء ویاعلل دیگر بلباس آنان ملبس میشد و اگر غیر از این میپوشید بر خلاف داب اهل زمان بود .

ولی امروز چه لطفی دارد که من بر خلاف عامه لباس بپوشم وبتزهد تظاهر کنم

www.ebnearabi.com

وباز فرمودند که این لباس رورا برای تو پوشیده‌ام ولباس زیرین را (که سخت خشن بود وبدو نشان داد) برای نفس خود وشما لباس روراکه خشن است برای اظهار زهد میپوشید ولباس زیرین که نرم ولطیف است برای التذاذ نفس خود وحضرت دست کرده لباس زیر ایشانرا آشکار فرمودند .

وباز خداوند متعال در کلام مجید خود میفرماید .

یا ایها الذین آمنوا لاتحرموا طیبات ما احل الله لکم درشأن نزول این آیه در تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده است .

فانه حدثنی ابی عن ابی عمیر بعض رجاله عن ابی عبدالله قال نزلت هذه الایه فی امیر المؤمنین «ع» وبلال و عثمان بن مظعون فاما امیر المؤمنین فحلف ان لاینام باللیل ابداً واما بلال فانه حلف ان لایفطر بالنهار ابداً واما عثمان ابن مظعون فانه ان لاینکح ابداً فدخلت امراة عثمان علی عایشه و کانت امراة جمیله فقالت عایشه مالی اراك متعطلة فقالت ولمن اتزین فوالله ماقربنی زوجی منذ کذا وکذا فانه قدترهب ولبس المسوح وزهد فی الدنیا فلما دخل رسول الله (ص) اخبرته عایشه بذلك فنادی الصلوة جامعه فاجتمع الناس فصعد المنبر فحمدالله تعالی واثنی علیه ثم قال مابال اقوام یحرمون علی انفسهم الطیبات الاانی انام باللیل وانکح وافطر بالنهار فمن رغب عن سنتی فلیس منی فقاموا هولاء .

فقالوا یارسول الله (ص) فقد حلفنا علی ذلك فانزل الله تعالی لایؤ اخذکم الله باللغو فی ایمانکم ولکن یؤاخذکم بماعقدتم الایمان و کفارته اطعام عشرة مساکین والبته درحدیث دیگر دیده‌ام که بجای مولای متقیان علی[۴] اصحابه دیگری رانام برده‌اند واین روایت صحیح است وجریان تشرف علاء ابن زیاد در بصره بخدمت مولای متقیان علی(ع) هنگامیکه آنحضرت برای عیادت او که بیمار و از اصحاب آن بزرگوار بود وبراو وارد شد چون فراخی خانه او را دید فرمود .

www.ebnearabi.com

بافراخ بودن این خانه در دنیا چه کردی و حال آنکه تو بفراخی آن در آخرت نیازمندتر هستی آری اگر بخواهی با فراخی این خانه فراخی خانه آخرت را هم دریابی میهمان در آن پذیرائی نموده باخویشاوندان پیوسته باش وخمس وزکوة وسایر حقوق شرعیه را از آن آشکار کن که در این صورت بواسطه فراخی این خانه فراخی خانه آخرت را در یافته ای

پس علاء بآنحضرت عرض کرد یا امیرالمؤمنین از برادرم عاصم بن زیاد بتو شکایت میکنم . (افراط و تفریط دو برادر)

آن بزرگوار فرمود برای چه گفت همچون رهبانان گلیمی پوشیده و از دنیا دوری گزیده .

حضرت فرمود اورا نزد من بیاورید چون آمد فرمود ای دشمنك خود شیطان پلید ناپاك خواسته ترا سر گردان کند که باین راهت واداشته آیا بزن وفرزندت رحم نکردی که درویشی پیشه گرفتی آیا باورت این است که خداوند برای تو پاکیزه ها را حلال کرده و کراهت دارد ونمیخواهد که تو از آنها بهره مند گردی در صورتیکه در قرآن کریم میفرماید (**قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطّیبات من الرزق** .)

یعنی بگو کی حرام کرده است آرایش وروزیهای پاکیزه ئی را که خداوند برای بندگانش مقرر فرموده .

تو پست تر از آنیکه خداوند نعمتی را بتو حلال کند و نخواهد که از آن بهره بری

عاصم گفت یا امیرالمؤمنین کار من مانند کار تو است که در لباس زبر و خشن وخوراك بیمزه هستی .

حضرت فرمود وای بر تو من تو نیستم زیرا خدایتعالی بر پیشوایان حق واجب گردانیده که خود را با مردمان تنگدست برابر نهند تا اینکه فقیر و تنگدست را پریشانیش فشار نیاورده نگران نسازد .

www.ebnearabi.com

گذشته از اینها اگر عده دیگر بیایند و بگویند چون بعضی از صحابه رسولخدا (بعلت وضع محیط و یا فقر) تمر میخورده اند پس آنان را تمری و مؤمنین بعدی را هم تمریون بنامیم آیا مطلب خنده آوری نیست ؟

قشیری که از زعمای متصوفه است می گوید اختلافات و منازعات و بدعتها که ظاهر شد فرقهٔ هم باسم صوفیه پیدا شدند پس از پیدایش چون مذهب صلح کل بود.

از هر طرف نهری از عقائد و آراء مختلفه در این دریای پهناور وارد شده و جولان گاهی برای تاخت و تاز و آمیزش افکار متشتت و گوناگون گردید ولی به بینیم آیا اسلام که آمد و شعائر دیگران را کنار گذاشت و خود در هر قسمت شعائر دیگری بر پا کرد می تواند با اینهمه آراء گوناگون موافقت کند و اثر چنین معجونی صرف نظر از زیان بعوالم اخروی و روحی در عمل زندگانی فردی و اجتماع چیست و با ضد و نقیض تعالیم آن چه باید کرد .

از یکطرف مردم را بدوری از شهرها و اجتماعات بشری سوق می دهد و از طرف دیگر برای گرفتن تاج و تخت و سلطنت بتکاپو می افتد (سلسله صفویه و تلاشهای دیگر صوفیه برای این منظور).

از طرفی تجویز رقص و غنا و سماع و شاهدبازی و ...می کند و از طرفی دیگر در عبادات و پرهیز از شبهات دستورات بحد وسواس می دهد و یا آنکه گروهی دیگر اصولا عبادات ظاهری را با رسیدن بمقصود چیزی زائد می دانند و در مقابل افراد دیگری دقت در ظواهر شریعت را بحد افراط رسانده اند .

در احوالات ابوعمرو زجاجی نقل می کنند ۳۰ سال در مکه مجاور بود و موقع قضای حاجت از شهر ۳ فرسخ بیرون میرفت سری سقطی ۶۰ سال پای خویش دراز نکرد و معتقد بود که در بساط سلاطین نباید پای دراز کرد یعنی در پیشگاه خدا . و یا فلان صوفی ۹۰ سال بر دوام شب نخفت این تناقضات در دستورات و آنهم بحد افراط یا تفریط در دینی که آورنده آن می گوید و لکم فی رسول الله (ص) اسوة حسنة و یا می فرماید

www.ebnearabi.com

فمن رغب عن سنتی فلیس منی این آیات را بگوش مردم میرساند که **یا ایها المزمل قم اللیل الا قلیلا نصفه او انقص منه قلیلا**.

همه شب را بیدار نبود و در مکه زندگی می نمود و پای خویش هم دراز می کرد ...

این کارهای من در آوردی و غیر قابل عمل وقبول و تقلید از جوکیان هند ومختل کننده حواس والفت واجتماع و... یعنی چه.

ابراهیم ادهم در شب مرضش ۷۰ بار تجدید وضو کرد پس لیس علی المریض حرج یعنی چه.

ابراهیم خواص بمسافرت میرفت جز کوزه آبی بر نمی داشت آنهم برای وضو گرفتن خیلی بد می کرد.

فرمودند خیر الامور اوسطها وجای دیگر فرمودند و **جعلنا کم امة وسطا لتکونوا علی الناس شهداء** آیا تهور بحد دیوانگی خوبست یا جبن هیچکدام حد وسط مستحسن است زندگانی رسولخدا واهل بیت اطهار وصحابه عالیمقدارش بهترین وعملی ترین نمونه وسرمشق زندگی است چه لزومی دارد که بجای این نمونه های صحیح نمونه هائی از جوکیان هند یا راهبانان مسیحیت وبودا بجای آنان بگذاریم.

برای رفع این ایرادات جمعی گفتند که تصوف برای رفع اختلافات بشر بهترین ومؤثرترین درمانست وآرامش وسکون خاطر می آورد وچون مردم را بخانقاهها می کشاند با الطبع از بر خورد با شهوات و معاصی بدورشان می دارد.

آیا می توان برای رفع اختلافات قومی آنانرا بموضوعات جدیدی مشغول کرد تا موضوعات مورد اختلاف را بکنار بگذارند گیریم این منطق صحیح بود باخود این یکی ومضارش چه کنیم وبا اثر تخریبی او در دنیا و آخرت مردم چه باید کرد مذاهب مختلف اسلامی اگر اختلافاتی دارند غالبا در امور آخرتی است ولی این یکی علاوه بر اینکه از این مشکلات گرهی باز نمی کند ومعتقدات صحیح راهم آلوده

www.ebnearabi.com

نموده و بنیان توحید حقیقی را متزلزل مینماید و امثال عقیده وحدت وجود و اتحاد و حلول و تناسخ به ارمغان می آورد (مولوی گوید).

بارها من چون علف روئیده ام و نهصد و هفتاد قالب دیده ام
یا
چون به بیرنگی رسی کان داشتی موسی و فرعون دارند آشتی

بدنیای مردم هم زبان وارد می آورد جوانی که افکار تصوفی در تار و پود مغز او جای گرفته باشد نمی تواند عضو سالمی برای اجتماع باشد و اجتماعی که از این قبیل مردم تشکیل شده باشد (مانند اغلب مشرق زمینی ها) اجتماع فلج و بی مصرفی است و دشمنان خارجی هم این افیون را بعناوین مختلف در مذهب و فرهنگ و شئون اجتماعی ما نگهداشته و تقویت می کنند راستی آن مذهب کامل موحد پرور اسلام که می فرماید قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد کجا و این مسلك سخیف که هر ژنده پوشی را بخدائی رسانده و از زیر قبا و شولای او صدای انی انا الحق و یا لیس فی جبتی الا الله را بگوش عالمیان میرساند کجا آن افکار هرزه صوفیانه و این اختراعات محیر العقول فعلی!

از آرامش خاطر صحبت می کنند خداوند متعال می فرماید هو الذی انزل السکینة علی رسوله و علی المؤمنین ... سکینه و آرامش از صفات مؤمنین است اختصاص آن بمتصوفه و یا پیدایش آنرا از آنان هتك احترام بمقدسات دینی بحساب باید آورد.

چنانچه عرفان و عارف شدن را هم اختصاص بسلاسل تصوفی داده وفقها را در نقطه مقابل اهل قشر قلمداد کرده اند و آنانرا علمای ظاهر اسم داده اند.

با اینکه پیغمبر اکرم (ص) فرمودمن عمل بما علم ورثه الله علم ما لا یعلم باید اول علم ظاهر شریعت وفقه را آموخت و عمل با اخلاص کرد تا عرفان یعنی علم دوم پیدا شود.

پس باید هر عارفی اول فقیه باشد چنانچه بودند (مرحوم شیخ بهائی و شهید و...)

www.ebnearabi.com

خداوند متعال درقرآن مجید می‌فرماید .

هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین

اول علم ظاهر را آموختند و عمل کردند تا مستحق اعطای علم باطن شدند مرحوم شیخ بهائی می‌فرماید .

عزلت بی عین علم آن زلت است ور بود بی زای زهد آن علت است

زهد سرچشمه آن علم و میوهٔ آن عرفانست و هر سه لازم و ملزوم یکدیگر در صورتیکه اینان برای آنکه خودرا تنها اهل باطن معرفی کنند (درمقابل علمای ظاهر) اعمال عبادتی آنانرا هم بحساب اعمال خویش وازسنخ آن ندانسته و عبادت و زهد مجوفی نام داده‌اند زهدی راکه اینهمه اصرار بتوجه بآن شده که می‌فرماید .

من زهد فی الدنیا اثبت الله الحکمة فی قلبه و انطق بها لسانه و بصره عیوب الدنیا داءها و دواءها و اخرجه من الدنیا سالماً الی دار السلام

چنان مبتذل کرده‌اند که آنراکار مردم نادان و قشری دانسته و بتمسخر از آن یاد می‌نمایند و گویند .

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت که گناه دگری بر تو نخواهند نوشت

چنانچه شمهٔ دربالاعرض شد چون بشر مدنی الطبع است دین و عقل دستور می‌دهد که در اجتماع بوده و بوظایف خویش عمل نماید از تعاون عمومی استفاده نموده و درعوض بآن کمک کند با شهوات روبرو شده وازآن خود داری کند و گرنه علت آنکه خداوند متعال دنیای مملو ازشهوات گوناگون وخواهش های نفسانی و وسوسه‌های شیطانی آفرید چه بوده .

جنود رحمانی را در انسان بودیعت گذاشت و بعدا فرمود حال طبق دستورات من عمل کنید این را بگیرید و آنرا بگذارید مبارزه کنید جهاد اکبر تان اینست .

زین للناس حب الشهوات من النساء و البنین و القناطیر المقنطرة من الذهب والفضة والخیل المسومة والانعام والحرث ...

www.ebnearabi.com

اراده مراعمل کنید و اراده خودرا ترک نمائید موتوا قبل ان تموتوا شوید باختیار تا لیبلو کم ایکم احسن عملا حاصل شود حال اگر ازمیدان آزمایش فرار کنم و بکوه و دشت و غارها پناه برم دیگر باچه آزمایشی روبرو هستم تا سالم از ناسالم تشخیص داده شود و مصداق وما تشاؤن الاان یشاء الله چگونه حاصل خواهد شد این آزمایشات است که توحید را کامل نموده و لیزدادوا ایمانامع ایمانهم را ببار میآورد .

استدلال دیگری که برای حفظ تصوف درمقابل حملات مخالفین تراشیده اند این است که حریت و آزادی عقیده را بحد اعلا برای بشر تامین میکند حال ما باید به بینیم حریت و آزادی تا چه حد صحیح است حریت و آزادی در اجتماع تا آنجا مستحسن است که صدمه برای دیگران نداشته باشد و برای فرد هم در شئون دیگر دنیا و آخرتش زیان آور نباشد در موضوعات مذهبی هم حریت عقیده تا آنجایی اشکال است که بامبانی وحی اسمانی سازش داشته باشد چنانچه همان دینی که میفرماید تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنه آنرا محدود نموده و دستور میدهد که .

تفکروا فی صفات الله و لاتتفکروا فی ذات الله و در تفسیر آیه شریفه والی ربك المنتهی امام (ع) میفرماید چون صحبت بذات خداوندی رسید از آن باز ایستید .

بس حسنی ندارد که افسار گسیخته بشر با مرکب مااوتیتم من العلم الا قلیلا در میدانی بتازد که نتیجهٔ نگرفته و بلکه در کوی حیرت و ضلالت گرفتار شود .

مرامی که بانسان در هر موضوعی حریت و آزادی عقیده بی بند و بار بدهد تا آنجا که مضر بحال دنیا یا آخرتش و یا جامعه باشد مرامی است افراطی .

همانطور که در بالا عرض شد برای آنکه باین مرام صورت حقانی بدهند از تحریف در تاریخ و یا علم الرجال و یا لغت و... فروگذار نکردند مثلاً وقتیکه میگوئیم بایزید بسطامی تاریخ تولد و وفاتش طوری است که نمیتواند بنا بادعای شما درك زمان حضرت صادق (ع) کرده و سقائی آنحضرت را نموده باشد .

(گو اینکه سقای حضرت صادق بودن سعادتی برای شخص ببار نمیآورد چنانچه

www.ebnearabi.com

انس بن مالك هم دربان حضرت رسول (ص) بود وعاقبتش بد آن وخامت و شقاوت گرائید) میگویند دو بایزید بسطامی است واین همان کسی است که میگوید سیصد پیر راخدمت کردم که همه کافر از دنیا بیرون رفتند بااینکه متصوفه افکار و اعمال پیران خویش راصحیح می پندار ندیا موقعیکه گفته میشود توقیعی بر لعن منصور حلاج از ناحیه مقدسه امام زمان صلوات الله علیه شرفصدور یافته میگویند دو منصور حلاج بوده است وهکذا دیگران یا اینکه اغلب سلاسل تصوفی خرقه خودرا بمعروف کرخی واز آنجا بحضرت ثامن الائمه علیه السلام میرسانند .

درصورتیکه معروف کرخی درسال دویست هجری یعنی سه سال قبل از شهادت حضرت رضا(ع) فوت کرد و بتصدیق خودشان وجود دو قطب در یکزمان ممکن نیست اگر معروف در زمان حضرت رضا(ع) قطب نبود که حق دادن خرقه بزیر دست خود نداشت واگر قطب بود که وجود دوقطب در یکزمان امکان ندارد واگر بعد از وفات حضرت این کار را کرده که معروف زنده نبوده این است که آنانرا درمطالب مختلف مضطرب می بینیم .

ابن جوزی (صفوة الصفوه) را درمدح و مناقب متصوفه مینویسد و در کتاب دیگرش یعنی (تلبیس ابلیس) آنانرا بشدت تقبیح وتنقید میکند و...

ولی ایکاش که تنها این روش ضررش عاید بخودشان میشد و به پیکر اجتماع صدماتی وارد نمیساخت .

ازموضوعات دیگری که برای پیشرفت مرام خویش نهایت استفاده را از آن کرده‌اند .

موضوع کشف و کرامات وخوارق عاداتی است که برای اکابر صوفیه نقل نموده‌اند گذشته از اینکه اغلب این کرامات دروغ ویا از فنون شعبده وچشم بندی است و باز بقول خودشان سالك نباید بامید کشف و کرامات قدم دراین راه نهاده واگرهم برای او پیش آمد باید کتمان کند گرفتیم خوارق عادات بود چه ثمری از آن برای عالم توحید یا عالم اجتماع حاصل میشود وصاحب خوارق عادت شدن موضوع دیگر است وولی

www.ebnearabi.com

خدا بودن موضوع دیگر بااینکه دراین موضوع جای هیچگونه تردیدی نیست که فلان مرتاض یاجوکی هندی که از جاده مستقیم هدایت بدور است فاعل این افعال میشود واین نکته فلسفه طبیعی دارد و بر خلاف ناموس فطرت و در حقیقت خوارق عادت نیست چون اینموضوع مسلم است که روح بشر هنگامی که توجه بمادیات و بدن و حظوظ نفسانی میکند مقید ومغلول شده وازفعالیت خویش باز میماند وبرعکس هنگامیکه حظوظ نفسانی سبکتر میشود روح آزادگردیده واز قوای بی‌انتهای خود استفاده نمونه امثال این کارها که بچشم سایر خلق خوارق عادت وعجیب وغریب جلوه میکنداز آن سر میزند اینجاست که خداوند متعال میفرماید اجر ومزد هیچ عامل عملی را ضایع نمیکنم

موضوع دیگری که از آن برای پیش بردن مقاصد خود استفاده کرده‌اند موضوع موسی وخضر علیهم السلام است که درقرآن بآن اشاره شده واین دستاویز بزرگی برای رؤسای قوم گردیده که بدین وسیله مریدان را عقال بزنند و کورکورانه دست وپابسته خودرا در دامان مرادومرشد بیندازند چرا چونکه موسی که بخضر رسید وطالب مصاحبت شد او رانپذیرفت وپس از اصرار زیاد گفت بدین شرط که هرچه دیدی علت آنرانپرسی و موسی در سه موضع نتوانست خود را نگاه‌دارد. (سوراخ کردن کشتی وراست کردن دیوار خراب وکشتن جوان) وعلت موضوع را استفسار کرد.

پس مرید هم نباید درمقابل مراد تصمیمی و اعتراضی داشته باشد و هر کاری از او دیدند بدیده رضا وقبول به بیند گواینکه خلاف شرع و آدم کشی باشد

ولی میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمانست

اولا موسی نبی بود وقابل ملهم شدن ووحی بود رسیدن موضوع را در طی یك وحی آسمانی ازطرف خدای جلیل بدو شنوانیده بودند وشکی نداشت

www.ebnearabi.com

وباید تسلیم هم باشد ونباید آنسو آلات راهم کرده باشد امانسبت بجناب مرید چه باید کرد او گیرنده وحی والهام نیست تاتشخیص دهد مرادو مرشد واقعی کیست تاکارهای اورا صحیح بداند با آنکه ما معتقدیم عصمت در چهارده نفر حصر است مولوی یکی از شعرای اینطایفه میگوید .

ای بسا ابلیس آدم رو که هست   پس بهر دستی نباید داد دست

ثانیاً این یك موضع خاص وانگشت شماری بود که برای منظور خاصی خداوند رحمن بموسی (ع) نشان داد چنانچه در خبر است هنگامیکه آن معجزات عظیم بردست موسی علیه السلام جاری شد دراو عجبی پیدا شد وگفت آیا اعلم ازمنی وجود دارد خطاب رسید که برو در مجمع البحرین تایکی ازدوستان مارا به بینی که صاحب علمی خاص میباشد ...

ودرروایت دیگر آمده است که شکی نیست مقام حضرت موسی (ع) مافوق خضر (ع) بوده وجنبه مرید ومرادی نداشتند .

پس اینموضوع قابل تقلید نیست وهر کسی نمیتواند از این حربه استفاده کند اگر واردات والهاماتی هم داشته باشد مصون ازخطاو لغزش نیست وواردات او رحمانی خالص نه که فرمود .

ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم ودر جای دیگر میفرماید وما ارسلنامن قبلك من رسول اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته وینسخ الله مایلقی الشیطان ثم یحکم الله آیاته والله علیم حکیم لیجعل مایلقی الشیطان فتنة للذین فی قلوبهم مرض و القاسیة قلوبهم وان الظالمین لفی شقاق بعید و باز در تفسیر آیه شریفه وایدهم بروح منه امام (ع) میفرماید مامن مؤمن الا اذنان فی جوفه اذن ینفث فیه الخناس الوسواس واذن ینفث فیه الملك ویؤید الله المؤمن با الملك وذالك قوله تعالی وایدهم بروح منه

مرید مبتدی که هنوز دردائره ایمان قرارنگرفته چطور میتواند تشخیص دهد که واردات والهامات اورحمانی است ومخلوط با واردات شیطانی نبوده وجناب مرشد

www.ebnearabi.com

را بجا انتخاب کرده است .

درهرحال، همانطور که در بالا عرض شد در متصوفه اشخاصی مانند مولوی سنائی و جامی هستند که ستاره‌گان فروزان آسمان علم وادب میباشند و از لحاظ خدماتی که بزبان وفرهنگ این ملت کرده‌ و یا در پیشرفت کاروان علم مؤثر بوده‌اند سزاور همه گونه احترام و پاداش‌اند و از نوابغ ایران و جهان محسوب شده و خدمات بسیار گرانبهائی هم درقسمتهای مختلفه‌دینی وروحی کرده‌اند وماهم از آن مقوله فرمایشاتشان نهایت استفاده‌را میکنیم وبی احترامی بآنان راهم سزاوار نمیدانیم وقضیه دوستی ابواسحق صابی و سید رضی ومرثیه سید رضوان‌الله علیه در فوت‌او مشهوراست .

وکلمات و کردارهای مورد ایراد آنانرا هم‌ممکن است حمل برصحت نموده وگفت که‌دراثر مقتضیات وفشار روز بوده‌ وخودشان بدآن اعتقادی نداشته‌اند ویااینکه‌در آخرلحظات‌عمر موفق بهدایت شده‌باشند ومؤلف محترم این کتاب هم اگردر اثرغیرت دینی تندرویهائی کرده با آن موافق نیستیم هم‌مؤلف وهم کسان‌نامبرده دراین کتاب بشر غیرمعصوم وقابل لغزش وخطا بوده‌وامیدوارم که خداوند متعال بفضل وکرم عظیمش ازلغزشهای همه‌مسلمین بگذرد ومارا هم‌مشمول رحمت‌خویش گرداند ومراهم‌موفق کند که‌اگرمهلتی بود اینمقدمه را بصورت کتاب‌مفصلی‌مشحون ازآیات رحمانی و احادیث نبوی ودلائل عقلانی در آورده‌وعرفان واقعی یعنی سیره‌رسول‌خدا(ص) ومولای متقیانرا صلوات‌الله علیه‌نمودار وثابت کنم .

که‌عرفان (یابقول آنان تصوف) واقعی همان سیره انبیاء وائمه اطهارصلوات الله علیهم اجمعین وپیروان گرامشان بوده‌وتصوف‌مشهور که‌بقول احمدغزالی شیطانرا رئیس‌الموحدین میداند مرامی است شیطانی ومخرب دین و دنیا

درعرفان‌واقعی است کن لدنیاك کانك تعیش ابداو کن للاخرة کانك تموت غدا

عارف‌وموحد حقیقی آنست که‌درروزجنك وجهادشمشیر بزندودرکلاس‌درس علم بیندوزدو بیاموزاندودرموقع صلح بکسب وکارعام المنفعه مشغول‌باشد وهیچ‌وظیفه‌و

www.ebnearabi.com

کاری در موقع خودش از آنان فوت نشود

لا تنس نصیبک من الدنیا

وزهد ظاهری راهمان اعتدال درروش زندگی خویش دانسته ولی حقیقت زهد را دراعراض قلبی ازماسوی الله بداند چنانچه آنشخصی که نزد محمدغزالی رفت موقعیکه مدرس مدرسه نظامیه بغداد بود وازاو بسیار شنیده بود که زهد سیره مردان خدا است هنگام سوار شدن غزالی دید که چهل اسب زین براق زرین درپیشش او جنیبت میکشند و چون خود بیش ازیك استر نداشت نسبت بزهد استاد ظنین شد غزالی بفراست در چهره او خواند و گفت یکفرق بین من و تو هست و آن اینکه اینهمه میخ‌های طلا را ما بر گل کوفته‌ایم وتو یك میخ آهنین را بر دل

در خاتمه اضافه مینماید که ازمطالب نامبرده در بالا نباید این استفاده را نمود که ما منکر اثر ریاضت در تربیت نفس میباشیم همان زهدی را که متصوفه مبتذل کرده‌اند ریاضت شرعی معتدلی‌است که بهترین مربی اخلاقی و عالیترین تازیانه سلوك است ودرعبادات بدنی و... نمونه‌هائی از آن دیده میشود ولی این ریاضات نه مُخل جامعه بوده ونه مخرب صحت مزاج کننده آن وبنا باستعداد اشخاص کم و زیاد شده واز کسانیکه قدرت انجام اعمالی راندارند اساساً تکلیف راساقط می نماید (**لا یکلف الله نفساً الا وسعها**) ومنظور از اشاره بآیه شریفه (**لکیلا تاسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما اتیکم**) هم آنست که زهد واقعی زهد قلبی یعنی بریدن دل ازمحبت دنیا است که هیچ موقع این محور اصلی در سالکین بسوی خدا نباید تغییر کند والبته روزبروز ورو بخلوص بیشتری باید برود ولی زهد ظاهری یعنی جدائی بین بدن وظواهر دنیا به‌نسبت درجات کسالت مریض معنوی درتغیر وتبدیل است وهیچ هنگام نباید تقلیدی باشد ودرثانی شدت آن نباید بحد افراط و ناستوده ومذموم

www.ebnearabi.com

برسد وهمین است معنی واقعی ریاضت ممدوح مشروع و زهد حقیقی و بخصوص که زندگی امروزه خود یك ریاضت شدیدی بوده وسالك احتیاجی بریاضت های شاقه تقلیدی ازجوکیان هند ندارد. ـ

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین و الحمدلله رب العالمین .

ح . ف بهمن ۱۳۴۶

www.ebnearabi.com

شرح حال مؤلف نقل از کتاب روضات الجنات

المولی محمد طاهر بن محمد حسین الشیرازی ثم النجفی ثم القمی من اعیان فضلاء المعاصرین عالم محقق مدقق ثقه فقیه متکلم محدث جلیل القدر عظیم الشأن له کتب منها کتاب شرح تهذیب الحدیث - کتاب حکمة العارفین فی رد شبهه المخالفین کتاب الاربعین فی فضائل امیر المؤمنین (ع) و امامة الائمة الطاهرین - رسالة الجمعه - رسالة الفوائد الدینیه فی الرد علی الحکماء و الصوفیه - کتاب حجة الاسلام وغیر ذلک من الکتب والرسائل یرویها عنه ونقل من کراماته کما بالبال ان الشاه سلیمان الصفوی الی دار السلطنة اصفهان غب ما امر بقتله ثم بدالله فی ذلک من جهة شفاعة بعض امراء حضرته فوصل رسول اشخاصه حیا الیه بعد سویعات من ورود سفیر غضب و کان هو قد استمهل من رسول الغضب بمقدار اقامته الصلوة فی المسجد فلما ورد رسول الاشخاص کان قد فرغ من صلوته فاجابه وخرج الی کاشان فاستقبله علماء و ها الاعیان و کان فیهم الفاضل المولی علم الهدی ابن المولی محسن المحدث الفیض المعروف فلما عرفه سال عمن کان بحضرته امامات هذا الشیخ المجوسی یعنی به اباه المشار الیه و ذلک لما کان یقول بفساد عقائده فی التوحید فلما سمع بذلک الفیض جاء الی زیارته فلم یأذن له فی الدخول فقال یامولانا اعرض علیک من وراء الباب عقائدی فان کانت کما سمعت والا فاذن لی فی الدخول فلما عرضها علیه وعرف منها الصواب وانه کان قد اشتبه علیه الامر فی حقه اذن له فی الدخول واعتذر منه وتعانقا ونزع ما فی صدورهما من غل آخرین علی سررو متقابلین ثم لما ورد اصفهان ودخل علی السلطان المذکور ساله

www.ebnearabi.com

ذات قلت ان شارب الخمر عروس الشيطان واراد به ان يقرره على ذلك فيجعله وسيلة الى اذاه لما انه كان لايحرز من شرب الخمر فقال ره الهاماً من جانب الغيب لاايها الملك ماقلته انا بل انما قاله جدك الصادق المصدق الامين فسكت السلطان واصلاغيظا ولم يقدر ان يعامله الا بالملاطفه فى الاحسان و الحمدلله الحفيظ المنان وقره المطهر الطاهر فى بقعة الشيوخ المعروفه فى مزار القم المباركه خلف مرقد زكريابن آدم المامون على الدين والدنيا بفاصلة قليلة زرته هنا وتاريخ وفاته مكتوب على لوح من الحجر فى سخن الجدار الايمن من القبله قليلا خط وليترحم عليه انشاءالله

شرح حال مؤلف محترم كتاب نقل از فوائد الرضويه

مرحوم حاج شيخ عباس قمى (رحمه‌الله‌عليه)

محمد طاهر بن محمد حسين الشيرازى ثم النجفى ثم القمى عالم فاضل جليل نبيل عين الطائفة ووجهها محقق مدقق متكلم محدث ثقه فقيه نبيه جليل القدر عظيم الشأن از جمله مشايخ اجازه علامه مجلسى (ره) و شيخ حر عاملى بوده وامام جمعه وجماعت وشيخ الاسلام بلده طيبه قم بوده واز مصنفات اوست كتاب حكمه العارفين فى رد شبه المخالفين و كتاب الاربعين فى فضائل امير المؤمنين وامامة الائمة الطاهرين عليهم السلام وشرح تهذيب الحديث ورسالة الجمعه ورسالة الفوايد الدينيه فى الرد على الحكماء والصوفيه وكتاب حجة الاسلام ورساله موعظة النفس و رساله در نماز شب وعطيه ربانى وهديه سليمانى كتاب تحفة الاخيار بفارسى در عقايد صوفيه (كتاب حاضر) وغير ذلك درسنه ۱۰۹۸ وفات كرد وقبرش درقبرستان قم درپشت قبر جناب ذكريا بن آدم قمى رضوان‌الله عليه واقع است وصورت اجازه روايت معظم‌له بعلامه مجلسى بخط خود ايشان عيناً در اول كتاب گراور شده است.

www.ebnearabi.com

عکس خط مرحوم مؤلف محترم اعلی الله مقامه اجازه
روایتی که بمرحوم مجلسی رضوان‌الله علیه داده است

www.ebnearabi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

صورة اجازة كتبها المولى الجليل ... مولانا محمد باقر ... ٦٠

الحمد لله الذي اوضح لنا السبل الى الاحكام وجعل
الرواية طريقا لاخذها عن هداة الانام والصلوة
والسلام على سيد انبيائه وسفرائه المعصومين الكرام
وبعد فان الاخ في الله الجليل النبيل العالم العامل الفاضل
الكامل جامع بحار الانوار مروج آثار الائمة الاطهار اعني
النقي التقي الطاهر مولانا محمد باقر عصمه الله تعالى من الكبائر
والصغائر قد طلب مني اجازة ما صح لي اجازته مما صنفه
ورواه علماؤنا الماضون وسلفنا الصالحون من الكتب الاربعة
المشهورة التي هي دعائم الايمان ومرجع الفقهاء في الازمان
اعني كتاب الكافي للشيخ ثقة الاسلام محمد بن يعقوب
الكليني وكتاب من لا يحضره الفقيه للشيخ الصدوق
محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي وكتابي التهذيب والاستبصار
لشيخ الطائفة ابي جعفر محمد بن الحسن الطوسي اعلى الله تعالى
مقامهم واجزل في الجنة اكرامهم وغير هذه الكتب من
كتب الامامية فاجزت له ادام اقباله وكثر في العلماء امثاله
رواية جميع ما رويته عن مشايخي بالقراءة والسماع والاجازة

www.ebnearabi.com

فاقول انی اروی الکتب الاربعه وغیرها عن السید السند
الفاضل العالم العامل السید نور الدین الکاظم رحمه الله عن
امامی الفضل والتحقیق اعنی اخیه شمس الله السید العالم الاوحد
شمس الدین محمد واخیه الفاضل العلامه جمال الدین حسن ولد المحقق الشیخ
زین الدین رحمه الله وهما یرویانها عن شیخهما الجلیل والد السید
نور الدین علی بن ابی الحسن عن الشیخ زین الدین المزبور عن شیخه
الفاضل علی بن عبد العالی المیسی عن الشیخ شمس الدین محمد بن المؤذن
الجزینی عن الشیخ ضیاء الدین علی بن الشیخ الشهید محمد بن مکی
عن والده عن الشیخ فخر الدین محمد بن العلامه جمال الدین الحسن بن
یوسف بن علی بن المطهر عن والده عن شیخه المحقق نجم المله والدین
ابی القسم جعفر بن الحسن بن یحیی بن سعید عن السید شمس الدین ابی علی
فخار بن معد الموسوی عن الامام ابی الفضل شاذان بن جبرئیل
القمی نزیل مهبط الوحی ودار هجره رسول الله صلی الله علیه واله
عن الشیخ عماد الدین محمد بن ابی القسم الطبری عن الشیخ ابی علی الحسن
ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی عن والده عن الشیخ ابی عبد الله المفید
عن ابی القسم جعفر بن محمد بن قولویه عن محمد بن یعقوب الکلینی
الکافی والشیخ المفید یروی عن محمد بن علی بن الحسین بن بابویه
مولف من لا یحضره الفقیه وهو الواسطه بینه وبین الشیخ الطوسی فیما علم
وقد یقولون ابو عبد الله الحسین بن عبید الله الغضائری وقد یکون غیرهما
وکتب هذه الاحرف بیده الفانیه المتمسک بحبل ذریه رسول الله من الثقلین

[illegible]

www.ebnearabi.com

تحفة الاخیار در فضایح صوفیه

از

عالم جلیل مولی محمد طاهر قمی رضوان الله علیه

از

مشایخ اجازه علامه مجلسی رضوان الله علیه

www.ebnearabi.com

مقدمه

محمد طاهر بن محمد حسین الشیرازی ثم النجفی ثم القمی عالم فاضل جلیل نبیل عین الطائفة ووجهها محقق مدقق متکلم محدث ثقه فقیه نبیه جلیل القدر عظیم الشأن ازجمله مشایخ اجازه علامه مجلسی (ره) وشیخ حرعاملی بوده وامام جمعه وجماعت وشیخ الاسلام بلده طیبه قم بوده وازمصنفات اوست کتاب حکمة العارفین فی رد شبه المخالفین وکتاب الاربعین فی فضائل امیر المؤمنین وامامة الائمة الطاهرین علیهم السلام وشرح تهذیب الحدیث ورسالة الجمعه ورسالة الفواید الدینیه فی الرد علی الحکماء والصوفیه وکتاب حجة الاسلام ورساله موعظة النفس ورساله در نماز شب وعطیه ربانی وهدیه سلیمانی کتاب تحفة الاخیار بفارسی درفضایح صوفیه (کتاب حاضر) وغیرذلک درسنه ۱۰۹۸ وفات کردوقبرش در قبرستان قم درپشت قبرجناب ذکریا بن آدم قمی رضوان الله علیه واقع است وصورت اجازه روایت معظم له بعلامه مجلسی بخط خود ایشان عیناً درمقدمه کتاب گراورشده است .

www.ebnearabi.com

فهرست مطالب این کتاب

آنچه درشرح چهارده بیت اول قصیده است از مطالب برینوجه است .

مطلب اول تشبیه دنیاست بدارالشفا واهل دنیا بعلیلان وانبیاء وائمه علیهم السلم وتابعان ایشان ازعلماء بطبیبان

مطلب دوم درمذمت جاهل متعبد وعالم متهتك وبیان فضل اهل علم وصلاح

مطلب سیوم بیان اینکه علم چیست وعالم کیست

مطلب چهارم بیان اینکه امت بعدازرسول خداصلی الله علیه وآله هفتاد وسه گروه شدند وناجی ورستگار ازیشان تابعان ائمه اثنی عشرند

مطلب پنجم دربیان معنی اولیاء الله ومجملی ازاحوال خیرمآل حضرت سامی رتبت اعلی مرتبت متعالی منزلت غفران و رضوان موهبت سلطان العارفین سلطان صفی الدین العلوی الحسینی الموسوی والدالسلاطین و الخواقین المروجین للدین المبین و الشرع المتین آنچه درشرح بیست ویك بیت قصیده است که درمذمت تابعان حلاج وبایزید ازمطالب

مطلب اول دربیان اینکه رهبانیت که شعار تابعان حلاج وبایزیداست مروجش حسن بصریست وذکر اخبارواحادیث دربیان ضلالت وکفر حسن بصری وبیان اینکه رهبانیت شعار اهل اسلام نبوده

مطلب دوم دربیان اینکه حلول واتحاد وغیرآن ازکفرها که مذهب تابعان حلاج وبایزید است ابوهاشم کوفی آنرا اختراع نمود و جنید بغدادی آنرا رواج داد ولیکن آنرا آشکارا نمیساختند بلکه در سردابها با یکدیگر بدان صحبت میداشتند تا آنکه شبلی بعضی ازآن کفرهارا آشکارا ساخت ودر بیان احوال قبیحه

www.ebnearabi.com

شبلی ومریدش ابوالقسم نصر آبادی

مطلب سیوم دربیان اینکه قبل‌ازبایزید وحلاج کسی ازتابعان حسن بصری و ابوهاشم کوفی دعوی الوهیت نکرد بلکه اول کسی ازایشان که‌این دعوی کرد بایزید بودکه لااله‌الاانا گفت وحلاج بود که اناالله‌وانا الحق گفت

مطلب چهارم‌دربیان ابطال وحدت وجود و واقعهای قائلین وحدت وجود و کلمات کفر ایشان .

مطلب پنجم در بیان سبب سعی این خادم دین مبین در اظهار بطلان مذهب مبتدعین

مطلب ششم دربیان اینکه اول خانقاهی که ساخته‌شد خانقاهی بود که امیر ترسایان آنرا دررمله شام‌بنا‌کرد ودربیان اینکه نمازومسجد وحج‌درپیش‌اینطایفه حرمتی وقدری ندارد

مطلب هفتم در بیان اینکـه حدیثی اهـل سنت روایت کرده‌اند که‌حضرت رسالت پناه (ص) فرموده که الشریعة اقوالی والطریقة افعـالی‌والحقیقة‌احوالی وبیان معنی اینحدیث

مطلب هشتم در بیان اینکه اولیای اهل سنت غالب ایشان دزدان و راهزنان وفاسقان و گبرزادگان جدیدالاسلام بوده‌اند که بحیله و مکر خود را مقتدای اهل سنت ساخته اند واهل سنت ایشانـرا اولیاء نام کرده‌اند

مطلب نهم در بیان اینکه تابعان حلاج و بایزید غالب ایشان دربسیاری از اصول تابعان اشعریند که‌بیعقلترین اهل سنت است‌ودرفروع تابعان‌ابوحنیفه‌واحمدبن حنبل بوده‌اند که گمراه ترین و بیعقلترین اهل سنتند .

مطلب دهم درمیان اینکه متعزله‌که درمیان اهل سنت‌فی‌الجمله عقلی دارند اینطایفه ایشان‌را مذمت‌کرده‌اند و معتزلـه نیز اینطایفه را مذمت نموده‌اند خصوصا زمخشری کـه استاد مفسرین اهل سنت است این طایفه را در کشاف مذمتهای

www.ebnearabi.com

عظیم کرده

مطلب یازدهم در بیان اینکه تابعان حلاج وبایزید از برای فریب‌عوام بدروغ چند دعوی کردند اول اینکه رجال‌الغیب سیصد و پنجاه‌وشش کسند ودعوی کرده‌اند که ما ایشانرا می‌شناسیم ومی‌بینیم

مطلب دوازدهم در بیان اینکه اینطایفه دعوی میکنند که ماخضر وابلیس را می بینیم ومددها ازخضر وابلیس بمامیرسد وابلیس ازما بیم وهراس دارد

مطلب سیزدهم در بیان اینکه اینطایفه نسبت کرامات بابوحنیفه وشافعی و احمدبن حنبل و عبدالقادر گیلانی و سایر پیران خود که مخالف مذهبند داده‌اند بلکه نسبت کرامات عظیمه بزنان ناقصه وسك وگربه داده‌اند ونسبت کرامات عجیبه غریبه ببعضی داده اند که عقل بالبدیهه حکم بر کذب آن میکنند

مطلب چهاردهم در بیان چند نوع از بدعتهای اینطایفه که دلیل کفر ایشانست مثل تناسخ ومثل اینکه سالك بعداز وصول بحقیقت شریعت ازوی ساقط شود.

مطلب پانزدهم در بیان عشقبازیهای اکابر اولیای اینطایفه وبیان اینکه هرگز درمیان شیعیان وتابعان اهل‌بیت علیهم‌السلام عشقبازی باامردان ودختران نبوده

مطلب شانزدهم در بیان بدعتهای اینطایفه ازغنا کردن و بآواز بلند ذکر خدا کردن ومیل بتلاوت قرآن نکردن و آنرا از علایق دنیوی شمردن ودعوی کردن وگفتن که اخذ علم ازخدا بیواسطه‌ملك میتوان کرد ازراه ریاضت وبت پرستی وزنار بستن وخوك‌چرانی بدندانستن

مطلب هفدهم در بیان بعضی ازبدعتهای اینطایفه که گفته‌اند که سوای محبت خدا دردل مانیست وبغض کسی حتی ابلیس‌دردل نداریم ودعوی میکنند که مارا از جهنم ترسی نیست وبه بهشت امیدی نیست.

مطلب هیجدهم در بدعتهای این طایفه از آنجمله در اثنای ذکر و غنا رقص میکنند وخودرا بصورت بیهوشان‌دومی آورند ودیگر از آن‌جمله اینکه عقل‌ودلیل

www.ebnearabi.com

واستدلال را مذمت میکنند وبت پرستی را نظر بکسی که عارف باشد حق پرستی میدانند ومسجد ودیر را یکسان میدانند .

مطلب نوزدهم در بیان غلط عظیمی که قاضی نورالله شوشتری در مجالس کرده

مطلب بیستم دربیان احوال مذمومهٔ علاءالدوله سمنانی

مطلب بیست ویکم کلمات کفر محیی الدین عربی

مطلب بیست ودوم در بیان احوال ملای روم و کلمات باطله وعقاید فاسده اش ووجه آن بیتی که بشیخ بهاءالدین مرحوم نسبت میدهند که در مدح مثنوی گفته.

مطلب بیست وسیوم دربیان احوال واقوال مذمومهٔ مشایخ سلسله نوربخشیه و عقاید فاسدهٔ ایشان

مطلب بیست وچهارم در بیان احوال و اقوال مذمومه جماعتی از مشهورین اولیای اهل سنت سوای مشایخ نوربخشیه

مطلب بیست وپنجم دربیان کفر وزندقه والحاد بایزید وحلاج تتمه ابیات قصیده هفده بیت از آن باشرح در مذمت حکمت فلسفه و مذمت ابن سینا وتابعان و مقتدایان او وبیان وجوه کفر ایشانست وباقی ابیات باشرح در مواعظ ونصایح ومدایح ومناقب حضرت امیر المؤمنین (٤) است وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین

www.ebnearabi.com

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله الطاهرین

امابعد بدانکه محتاج رحمت آله قادر محمد طاهر این قصیده‌را که بمونس الابرار موسوم‌است درمنقبت حضرت امیرالمؤمنین وسیدالوصین و مطلوب العالمین ترتیب داد ومشتمل بود برمعنی چند که غیرعلما ادراك وفهم آن نتوانند نمود.

بنابراین برمشکلات آن شرحی نوشت که تا از آن خاص و عام بهره‌مند توانند شد و آنرا بتحفة الاخیار موسوم ساخت امید کـه حق تعالی این افتاده را بدستیاری توفیق ازخـاك مذلت برداشته بثواب‌عظیمش سرافراز گرداند وشیعیانرا بخواندن وشنیدن ونوشتن آن اجرجمیل دهد.

بدانکه ازحضرت رسول‌الله (ص) نقل‌شده که فرموده‌اند بدرستی که الله تعالی گردانیده است ازبرای برادر من علی بن‌ابیطالب آنقـدرفضیلت که‌ازبسیاری آنرا نمیتوان شمرد پس اگرکسی ذکرکند فضیلتی از فضایل اورا وبه آن اقـرار نماید می‌آمرزد حق تعالی گناهان گذشته وآینده اورا اگرچه باگناه جن و انس بقیامت درآید و هرکه بنویسد فضیلتی‌ازفضایل‌او بیوسته ملائکه ازبرای او آمرزش طلب میکنند تانشانی‌ازآن نوشته باقیست و هر که‌گوش دهد وبشنود فضیلتی از فضایل اورا الله تعالی می‌آمرزد هرگناهی راکه بگوش کرده است و هرکـه نظرکند بر فضیلتی ازفضایل او خدا می‌آمرزد هـرگناهی را که بنظر کرده است واین طرفه است‌که این‌حدیث را بادیگر احادیث صحیحه‌صریحه درامامت وخـلافت وفضیلت امیرالمؤمنین علیه‌السلم سنیان نیزنقل نموده‌اند و با این حال ابابکر وعمررابرآن

www.ebnearabi.com

عالیجناب مقدم میدارند واین بنابر آنست که هوای نفس ایشانرا کور دل ساخته و میان حق و باطل فرق نمی‌توانند نمود ودیگر ازحضرت امام ضامن ثامن صلوات‌الله علیه نقل شده که هیچ مؤمنی نیست که شعری درحق ما بگوید وما رابدان مدح کند مگر آنکه بنا کند ازبرای او الله تعالی درجنت شهری که ازدنیا هفت مرتبه فراختر باشد وبدیدن اوبیایند در آن شهر جمیع ملائک مقرب وپیغمبران مرسل .

قصیده

بخون دیده نوشتیم بر در و دیوار — که‌چشم مردمی ازاهل روز گار مدار
مگیر انس بکس در جهان بغیر خدا — بکن‌اگر بتوانی ز خویش نیز کنار
فریب نرمی ابنای روزگار مخور — که‌هست نرمی ایشان برنك نرمی مار
همیشه‌درغم‌خواب‌وخورند ومنصب‌وجاه — کنند مثل عروسان حجله نقش‌ونگار
چو روز ظاهرشان پرصفا و نورانی — درونشان چو شب تیره‌رنك تیره و تار
همیشه در پی آزاریکدیگر باشند — حسد نموده شعار و نفاق‌کرده دثار
تمام غرقه دریای حرص‌و طول امل — همه مقید زنجیر موجه پندار
جمیع خسته و بیمار بهرسیم و زرند — دوای علتشان هست شربت دینار
ز غایت طمع و حرص بهر بگرفتن — شوند دست سرا پا برنك شاخ چنار
خورند از سر جرات حرام و ازغفلت — نمی کنند لبی تر به آب استغفار
ز روی ذوق‌چنان میخورند مال حرام — که اشتران علف سبز را بوقت بهار
بگوششان نشود آشنا حکایت مرگ — اگر کنی بشب و روز نزدشان تکرار
نمیشوند بمردن از آن جهت راضی — که‌کرده‌اند عمارت‌دربن شکسته‌حصار
چو غافلند ز دارالبقااز آن خوشدل — نشسته اند دربن دیر بی در و دیوار

بدانکه دنیا بمنزله دارالشفاست واهل دنیا بیماران وعلیلانند که‌دلهای ایشان بانواع مرضها وعلتها مثل جهل وبخل وحرص وحسد و طمع وطول امل و کینه

www.ebnearabi.com

وبغض ونفاق وغیر آن مبتلاست وپیغمبران واماهان علیهم السلم دراین دارالشفا طبیبانند که حکیم علی‌الاطلاق جل‌جلاله ایشانرا نصب نموده که مریضانرابحکمت کامله خود معالجه نمایند تا باصحت و سلامت دل معبود خودرا خدمت و اطاعت کنندو بطاعتهای‌مقبوله مسند نشین قرب آلهی شوند وبلذات باقیه اخرویه‌محظوظ وبهره مندگردند وحضرت باری عزشانه درکتاب عزیز خودبدین اشاره فرمود :

وگفته یومَ لاینفعُ مالٌ ولابنون اِلاّمن اَتی اللهَ بقلبٍ‌سلیم.

و حضرت مهدی (ع) که طبیب بیماران این زمانست اگر چه غایب و پنهانست و دست علیلان بدامنش نمیرسد ولیکن فواید وجودش بسیاراست‌ومنافع ذات‌شریفش بیشماراست ومذهب اسلام بوجودش قایم وبرقرار است.

رباعی

گر مهدی هادی ز نظرمستور است — اما ز وجود او جهان پر نور است
هر چندکه جان ز دیده غایب باشد — از پرتو او کشور تن معمور است
مهدی که ر وی رونق ایمان باشد — هر چند چوجان زدیده پنهان باشد
خورشید بود ز وی جهانی روشن — هر چند بزیر ابر پنهان‌باشد

ونه پنداری که چون طبیب‌القلوب‌این زمان غایب ومفقود است طریق‌معالجه قلب مسدود است بلکه علماء دیندارکه شاگردان ائمه اطهارند طریق معالجات ایشانرا درکتابهای معتبر خود ذکر وبیان فرموده اند واز همه کتابها عظیمتردرین باب بعد ازکتاب خدا کتب اربعهٔ حدیث است‌که درمدحش این دو رباعی بخاطر قاصر رسیده :

دین را کتب اربعه چون جان باشد — این چار چهار رکن ایمان باشد
هنگام جهاد نفس این چار کتاب — چار آینهٔ صاحب عرفان باشد
ای آنکه تراغلط روی‌عادت‌وخوست — روکن برهی که منزل رحمت اوست
میخوان کتب اربعه کز وی هرسطر — راهیست که راست میرودتادردوست

www.ebnearabi.com

ونه پنداری که طرق معالجه قلوب را از کتابهای طبیبان ابدان مثل سقراط وبقراط وجالینوس و افلاطون وامثال ایشان استخراج توان نمود یا از کتابهای تابعان حلاج و بایزید که مدعیان طب القلوبند استفاده توان کرد بلکه این طب وحکمت مخصوص اصحاب عصمت وطهارت علیهم السلم و شاگردان و پیروان ایشانست پس بدانکه ابنای روزگار چون خودرا نشناختند وکار خودرا ندانستند بدنیا و عیش دنیا پرداختند و یکباره دست ازمعالجه خود کشیده بانواع مرضها مبتلا گردیدند وخودرا از فواید قرب الهی بی بهره گردانیدند بلکه بسیاری از غافلان که بعلم و فضل درمیان اهل زمان مشهور شدند بنابر آنکه باجاهلان شراب غفلت آشامیدند بمرضهای جاهلان مبتلا گردیدند وحرکات مستانه درمیان مردمان نمودند وعلیلان را از خود رمانیدند و ایشانرا بدام جاهلان پرمرض که دعوی طب القلوب کنند انداختند و ایشانرا هلاك ساختند وحضرت امیرالمؤمنین وامام المتقین بدین معنی اشاره فرموده وگفته که :

ماقصم ظهری الارجلان عالم متهتك وجاهل متنسك هذا ینفرعن حقه بهتکه وهذا یدعوا الی باطله بنسکه .

یعنی نشکسته‌اند پشت مرا مگر دومرد عالم متهتك که با وجود علم ودانائی از معصیت اجتناب ننماید و جاهل متعبد که با وجود جهل و نادانی بعبادت مشغول شود واین عالم باعمال زشت خود مردم را ازحق خود رماند واین جاهل متعبد ایشانرا بباطل خود خواند .

بدانکه مثل عالم بی‌عمل مثل طبیبی‌است صاحب وقوف که بیمار وعلیل باشد و بیمارانرا پرهیز فرماید وخود پرهیز نکند وغذائی چندکه کمال مضرت بمرضش دارد تناول نماید وشك نیست که درینصورت بعضی از بیماران از ناپرهیزی طبیب دلیر شوند وترك پرهیز نمایند وهلاك شوند وبعضی دیگر طبیب بیوقوف بنداشته از وی نفرت نمایند وبدام بیوقوفان که خودرا بصورت طبیبان حاذق درآورده باشند گرفتار سازند وهلاك گردند .

www.ebnearabi.com

مثلی دیگر عالم بی‌عمل بمنزله چوپانیست که مسکر خورده عقلش ضعیف شده باشد و درعالم مستی و بی‌عقلی بخاطرش رسد که پوست گرگ پوشد و بروش گرگان براه رود وجاهل متعبد بمنزله گرگ حیله‌گر است که چون چوپانرا چنین یابد پوست گوسفندی پوشد و بعنوان گوسفندان براه رود وشك نیست که چون گوسفندان چوپان را بصورت گرگ بینند همگی ازوی رم کنند وبجانب گرگ روند وهمگی را هلاك کند و چوپان هرچند فریاد کند و گوید که من چوپانم واو گرگ ازوی نشنوند.

مثلی دیگر عالم بی‌عمل بمنزله مرد جوهریست که لباس پیله وران پوشیده باشد و جواهر خودرا چرکن و بی‌صفا ساخته باشد و جاهل متعبد مانند پیله وریست که لباس جوهریان پوشیده تا خودرا بصورت ایشان درآورده باشد وشیشه پارهای جوهر نمای خودرا صفائی داده باشد شك نیست که درین صورت بیوقوفان کم بصیرت فریب ظاهر پیله وران خواهند خورد و گرفتار دام ایشان خواهند گردید وشیشه پارهارا بجای جوهر خواهند خرید وشك نیست که بیرونقی اسلام ودین وایمان درهر زمان ازین دوکس بوده وخواهد بود و از امام متقیان و امیرمؤمنان مذمت جاهل متعبد بدین عبارت نیزواقع شده:

الجاهل المتعبد کحمار الطاحونه یسیر ولایبرح من مکانه.

یعنی جاهل متعبد مانند الاغیست که آسیا گرداند هرچند رود بجائی نرسد ودرین معنی رباعی بخاطر قاصر رسیده:

رباعی

جاهل ز کجا راه محبت داند / طی کردن این بادیه کی بتواند
هرچند زند چرخ بجائی نرسد / مانند خری که آسیا گرداند

فصل

مختصری ازفضل علم وعلماء که بزیور صلاح ودیانت آراسته‌اند اینکه حضرت

www.ebnearabi.com

حق سبحانه وتعالی درچندین آیه از آیات قرآن مدح علماء کرده واز جمله آن آیات این آیه است **انما یخشی اللهَ من عباده العلماءُ** وترجمه اش بر وجهی که مفسرین کرده‌اند اینست که نمیترسند بندگان خدا ازخدا سوای علماء پس حق تعالی ترس خودرا که ازاعظم کمالاتست درین آیه مخصوص علماء گردانیده وایشانرا بدان وصف نموده واز حضرت امام جعفر(ع) درتفسیر این آیه نقل شده که این عالم کسیست که کردارش موافق گفتارش باشد وهر که کردارش موافق گفتارش نباشد عالم نیست و اما احادیث درفضل علم وعلماء بسیار است ما درین مقام بقلیلی اکتفا میکنیم ازحضرت رسول الله (ص) روایتست که گفت :

اذا کان یومُ القیمه یوزن مدادُ العلماء مع دماء الشهداء فیُرجّحُ مداد العلماء علی دماء الشهداء .

یعنی روز قیامت وزن کرده میشود مداد علما با خونهای شهدا پس زیادتی میکند مدادعلماء باخونهای شهداء وازحضرت امیرالمؤمنین(ع) حدیثی روایت شده که بعضی ازآن اینست که :

جُلوسُ ساعةٍ عندالعلماء احبُّ الی الله تعالی من عبادة سنة لایعصی الله فیها طرفةُ عینٍ وَالنظرُ الی العالم احبُّ الی الله مِن اعتکاف سنةٍ فی البیتِ الحرام وزیارةُ العلماء احبُّ الی الله من سبعین حجة وعمرة وافضل من سبعین طوافا حول البیت .

یعنی نشستن یکساعت نزد علماء نزد خدا دوستر است از عبادت یکساله که درآن یکسال یکچشم زدن معصیت خدا نکنند ونظر کردن بعالم دوستر است نزد خدا ازاعتکاف یکساله دربیت الله الحرام و بزیارت علماء رفتن نزد خدا دوستر است ازهفتاد حج وعمره وافضلست از هفتاد طواف برگرد خانه خدا و درحدیثی دیگر وارد شُده که استغفار میکنند ازبرای طالب علم هرچیز حتی ماهیان دردریا ومرغان درهوا محمدبن یعقوب کلینی بسند متصل ازحضرت امام جعفر(ع) روایت کرده که آنحضرت گفت که حضرت رسول الله (ص) گفت که :

www.ebnearabi.com

طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة الا ان الله یحب بغاة العلم .

یعنی طلب علم فریضه است بر هر مسلم و مسلمه و خدا دوست میدارد طالبان علم را و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حدیثی در فضل علم نقل شده که بعضی از آن اینست اعلموا ان کمال الدین طلب العلم و العمل به و ترجمه اش اینست که بدانید که کمال دین طلب علم است و عمل نمودن بعلم و محمد بن یعقوب بسند متصل از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که آنحضرت گفت که عالم ینتفع بعلمه افضل من سبعین الف عابد .

یعنی عالمی که منتفع شوند از علم او افضلست از هفتاد هزار عابد و باز محمد بن یعقوب روایتی نقل کرده که بعضی از آن اینست که :

افضل العالم علی العابد کفضل القمر علی سایر النجوم لیلة البدر و ان العلماء ورثة الانبیاء لم یورثو دینارا درهما و لکن ورثو العلم فمن اخذ منه اخذ بحظ وافر

یعنی فضل عالم بر عابد مثل فضلیست که ماه بر باقی ستارگان دارد در شب بدر و بدرستی علماء وارثان پیغمبرانند و پیغمبران بکسی دینار و درهم میراث نداده اند بلکه علم را بمیراث داده‌اند و در کتاب کلینی از حضرت امام جعفر (ع) حدیثی نقل شده که بعضی از آن اینست که :

ان الله تبارک و تعالی اوحی الی دانیال ان امقت عبیدی الجاهل المستخف بحق اهل العلم التارک للاقتداء بهم

یعنی بدرستی که خدای تعالی وحی کرد بدانیال که معذب ترین بندگان نزد من آن کسیست که خفت رساند بحق اهل علم و ترک پیروی ایشان کند و محمد بن یعقوب بسند خود از حضرت امام جعفر (ع) روایت کرده که آنحضرت گفت که اغد عالما او متعلما او محبا لهم و لا تکن رابعاً فتهلک ببغضهم

یعنی عالم یا متعلم باش که از ایشان بیاموزی یا دوست ایشان باش و چهارم مباش که به بغض ایشان هلاک میشوی بدانکه علم بمنزله مشعل است و راه دین تاریک و پرخوف و خطر است پس باید که سالک طریق دین صاحب مشعل باشد یا باید که از

www.ebnearabi.com

مشعل دار دور نشود و چراغش که خاموش شود ازمشعل روشن نماید یا دوست مشعل دار باشد که ازمشعل دار جدائی نکند و بنور مشعل او براه رود پس اگر کسی با مشعل دار محبتی نداشته باشد و از وی دوری کند البته هلاک شود .

پس بنابرین تابعان حلاج و بایزید که گوشه گیری اختیار نموده‌اند و ترک پیروی ومتابعت اهل علم نموده‌اند ازهالکان باشند واگرچه بعبادت مشغول باشند.

رباعی

بايد بمژه گرد مدارس رفتن | فیض ازدر اهل علم باید جستن
بی علم ره شوق نشاید پیمود | راهیست که بیچراغ نتوان رفتن

بدانکه تابعان حلاج وبایزید چون بنای مذهب ایشان برجهلست مریدان خودرا ازطلب علم ومعاشرت اهل علم بازمیدارند ومنع میکنند بلکه علم وعقل را مانع وصول بکمال میدانند شك نیست درین که این قول کفراست وعنقریب نقل اقوال ایشان درین باب خواهد شد .

فصل

اگر پرسند که علم چیست وعالم کیست درجواب گوئیم که علم قرآن وحدیث است زیراکه علم میراث رسول خداست ورسول خدا صلی الله علیه و آله سوای قرآن وحدیث علمی در میان امت نگذاشته اگر گویند که بعد از رسول خدا امت اختلاف نمودند وهفتاد وسه فرقه گردیدند وهمگی احادیث روایت نمودند آیا احادیث تمامی ایشان علم است یا احادیث بعضی ازایشان وآیا جمیع ایشان ناجی و رستگارند یا بعضی از ایشان درجواب گوئیم که علم آن احادیث صحیحه‌است که اهل بیت نبوت علیهم السلم ازمصطفی (ص) روایت کرده‌اند وناجی ورستگار ازهفتاد وسه گروه امت آن گروهند که علم ازاهل بیت علیهم السلم آموخته‌اند وبرخود پیروی ایشانرا واجب دانسته اند ودلیل برین دومدعی احادیث صحیحه متواتره است ازآنجمله روایت

www.ebnearabi.com

شده که حضرت مصطفی(ص) گفته که انامدینة العلم وعلی بابها فمن ارا دالعلم فلیات الباب

یعنی من شهرعلمم وعلی دراوست پس هر که علم طلبد باید بسوی درآید و این حدیث را شیعه وسنی روایت کرده‌اند وحکم برصحتش نموده‌اند.

رباعی

ای طالب علم دین زمن گیر خبر | تاچند روی دربدرای خسته‌جگر
خودرا برسان بشهر علم ای غافل | شو داخل آنشهر ولیکن از در

و درغدیرخم حضرت مصطفی(ص) مرتضی(ع) راباخود بمنبربرد واورابامت نمودو بتاج خلافت وامامتش سرافراز ساخت واطاعتش را برتمام امت فرض گردانید و درحقش گفت:

من کنت مولاه فعلی هذا مولاه اللهم وال من والاه و عادمن عاداه وانصرمن نصره واخذل من خذله.

یعنی هرکه من مولا وصاحب اختیاراویم علی مولا وصاحب اختیار ویست خدایا دوستی کن باکسی که باوی دوستی کند ودشمنی کن با کسیکه باوی دشمنی کند ویاری کن کسی راکه باوی یاری کند وواگذار کسی راکه اورا واگذارد و ایضاً حضرت رسول(ص) بواضح ترین کلامی اداکرد وبیان فرمودکه تابعان وپیروان مرتضی وسایر اهل بیت اطهار علیهم السلم ناجیان ورستگارانند این معنی را بدین عبارت ادا فرموده:

مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها غرق.

یعنی صفت اهل بیت من صفت کشتی نوحست هرکه درآن نشست نجات یافت وهرکه تخلف نمود غرق شد.

رباعی

در کشتی آل مصطفی هرکه نشست | از دغدغه غرق شدن بیشك رست

www.ebnearabi.com

از غرق نجات ندهد دامن کوه — زنهار مکش ز دامن کشتی دست
چون رفت نبی برون ز دار دنیا — طوفان و ضلال و گمرهی شد پیدا
در بحر ضلال عالمی غرق شدند — من آل نبی سفینة آلال نجی
بر دامن آل هرکسی کو ز ددست — بر دامن او گرد ضلالت ننشست
بحرست جهان و آل چون کشتی نوح — در کشتی نوح هرکه بنشست برست
هربنده که او پیرو آل از جانست — ایمن ز غم وسوسه شیطانست
درکشتی آل مصطفی هرکه نشست — اورا چه غم از کشاکش طوفانست

ومعنی حدیث مذکوررا بدین عبارت نیزفرموده :

انی تارك فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا ابدا کتاب‌الله وعترتی اهل بیتی ولن یفترقا حتی یردا علی‌الحوض .

یعنی درمیان شما میگذارم دوچیز که اگر بدان متمسك شوید هرگز گمراه نشوید کتاب‌الله وعترت من که اهل بیت من باشند واین دوچیز ازهم جدانشوند تا نزد حوض بمن رسند .

رباعی

بیرون مرواز طریق حق ای سالك — زنهار مکن پیروی هر هالك
کن پیروی کسی که بنهاد نبی — بر تارك او افسرانی تارك

ومخفی نماندکه این حدیث درکتابهای اهل سنت بچندین عبارت نقل شده از آنجمله درکتاب الجمع بین الصحیحین وکتاب ابن حنبل و در جزء چهارم صحیح مسلم در دوموضع ودر کتاب سنن و صحیح ترمذی و درکتاب عقد نقل شده و ابن معازلی شافعی بچندین طریق درکتاب خود نقل‌کرده وثعلبی نیز درتفسیرخودنقل نموده وگفته‌که ابن‌مردویه که ازعمدهٔ محدثین‌اهل سنت‌است این‌حدیث رابدویست ونه طریق نقل نموده پس لله الحمدکه این احادیث را سنیان نیزروایت کرده‌اند و درکتابهای معتبرخود نقل نموده‌اند وحکم برصحتش کرده‌اند وبیان کرده‌اند که

www.ebnearabi.com

مراد ازاهل بیت علی مرتضاست وفاطمه زهرا وحسن وحسین علیهم السلم وندیده‌ایم که کسی ازاهل سنت گفته باشد که مراد ازاهل بیت صحابه است سوای ملای روم که درمثنوی بنظم آورده که مراد ازاهل بیت صحابه است چنانچه عنقریب مذکور خواهد شد.

ومخفی نماند که ملای روم درینکه اهل بیت را بصحابه تفسیر کرده با ائمه اهل بیت علیهم السلم وشیعه ایشان عداوت نموده وعناد ورزیده زیراکه این حدیث دلیل واضحیست برامامت اهل بیت علیهم السلام وملای روم خواسته که ابطال آن کند ودر واقع خودرا رسواکرده زیراکه برهیچ عاقل بلکه برهیچ احمق پوشیده‌نیست که اهل بیت غیرصحابه‌اند ومفسرین آیه **انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا** بیان کرده‌اند که مراد ازاهل بیت حضرت مرتضاست و فاطمه زهرا وحسن وحسین علیه السلم واین آیه دلیل واضحیست برعصمت وطهارت ووجوب متابعت اهل بیت علیهم السلم ودیگر ازجمله احادیث صحیحه ثابته که دلالت داردبرینکه ازهفتاد وسه فرقه یکفرقه ناجی است این حدیث است که حضرت رسول الله (ص) گفته که:

ستفرق امتی علی ثلثة وسبعین فرقة منها ناجیة والباقی فی النار

یعنی عنقریب امت من هفتادوسه گروه شوند یك گروه ازایشان ناجی و رستگارند وباقی ازاهل نارند.

این حدیثرا شیعه وسنی روایت کرده‌اند و درصحتش خلافی نیست ودرطریق شیعه باین عبارت نیزروایت شده:

اِفترقَتْ امّةُ موسیٰ علی اَحدٍ وسَبعین فرقةً کلها فی النار الاواحدةً وهی التی اِتبعت وصیه یوشع وافترقت امة عیسی علی اثنین وسبعین فرقة کلها فی النار الا واحدة وهی التی اتبعت وصیه شمعون وستفترق امتی علی ثلث و سبعین فرقةً کلها فی النار الاواحدةً هی التی یتبع وصیی علیا

www.ebnearabi.com

یعنی امت موسی هفتاد و یك گروه شدند جمیع ایشان در آتشند الایك گروه که پیروی وصی موسی که یوشع است نمودند وامت عیسی هفتاد و دو گروه شدند جمیع ایشان در آتشند الا یك گروه که پیروی وصی عیسی که شمعون است کردند و عنقریب امت من هفتادوسه گروه خواهند شد جمیع ایشان در آتشند الایك گروه که پیروی وصی من که علیست بنمایند پس هر که اندك فهمی وشعوری داشته باشد وملاحظه احادیث صحیحه ثابته متواترهٔ مذکوره نماید حکم جزم کند که از هفتاد وسه گروه امت سوای یك گروه ناجی ورستگار نیست وآن گروه ناجی شیعه اثنی عشریستکه متابعت اهل بیت علیهم السلم را برخود دراصول وفروع لازم دانسته‌اند ومتابعت غیر ایشانرا جایز ندانسته‌اند واین طرفه استکه تابعان حلاج وبایزید از طریق مستقیم عقل و نقل بیرون رفته تمامی هفتادوسه گروه را ناجی ورستگار دانسته‌اند.

از آنجمله علاء الدوله سمنانی که ازعمدهٔ تابعان حلاج وبایزید است واز اکابر مشایخ نوربخشیه است در کتاب عروه گفته که جمیع هفتاد وسه گروه ناجی و رستگارند.

واینکه حضرت رسول‌الله (ص) گفته که یك گروه رستگارند مرادش اینستکه یك گروه بی شفاعت ناجی ورستگارند واحتیاج بشفاعت ندارند وهفتاد و دو گروه دیگر ناجی ورستگارند بشفاعت.

بدانکه این قول ضعیف سخیف راقاضی میرحسین میبدی در کتاب فواتح ازعلاء الدوله نقل نموده وبرعاقل صاحب بصیرت پوشیده نیست که این قول درغایت سخافت وضعف است ودلیل واضحیست برحماقت وسفاهت ناقلش.

ومحیی الدین که ازعمدهٔ تابعان حلاج وبایزید است در کتاب فصوص تصریح کرده که جمیع اهل مذهب وملل ناجیند وآتش جهنم کسیرا نمیسوزاند.

وابوالحسن صانع که ازاکابر اولیای مخالفین است وعطار اورا درتذکره مدح وثنا کرده وگفته که نقلست که روزی بگورستان جهودان میرفت ومیگفت این قومند

www.ebnearabi.com

که همه معذورند وایشانرا عذرهست .

وملای روم که ازمخلصان محیی الدین است میگفته که من باهفتاد وسه گروه یکیم چنانچه مذکورخواهد شد وشك نیست درینکه این قول واعتقاد کفر محض است ومخالف کتاب خدا واحادیث متواتره نبویه است .

ودیگر ازجمله احادیث صحیحه ثابته که دلیلست براینکه ازهفتاد و سه گروه امت سوای شیعه اثنی‌عشری ناجی ورستگار نیست این حدیث استکه حضرت رسالت پناه(ص) گفته که **یکون بعدی اثناعشر خلیفه کلهم من قریش** یعنی میباشد بعداز من دوازده خلیفه که همه ایشان ازقریش باشند واین معنی در کتب اهل سنت بعبارات مختلفه نقل شده و حکم برصحتش نموده‌اند و آنرا درکتب صحاح خود ذکر کرده اند .

از آنجمله درصحیح بخاری یك حدیثست و درصحیح مسلم یازده حدیثست و درتفسیر ثعلبی سه حدیثست ودرکتاب جمع بین الصحیحین هفت حدیثست ودرکتاب الجمع بین الصحاح الست دوحدیثست و درکتاب مستند ابن حنبل ازحضرت رسول الله (ص) باین عبارت وارد شده :

یکون بعدی مِن الخلفاءِ عدّة نقباءِ بنی اسرائیل اثنی عشر خلیفه کلهُم مِن قریش .

یعنی میباشند بعد ازمن خلفا بعدد نقیبان بنی‌اسرائیل دوازده خلیفه که جمیع ایشان ازقریش باشند این نقل سنّیانست دربیان عدد خلفا واما نقل شیعه درین باب زیاده از آنست که درین مختصرات گنجد پس اینحدیث نزد شیعه وسنی متواتراست ودلیل واضحیست براینکه شیعه اثناعشری درمیان هفتاد وسه گروه ناجی ورستگارند زیرا که درمیان هفتاد وسه گروه کسی امام وخلیفه را دوازده ندانسته سوای ایشان و دربعضی ازکتابهای اهل سنت مثل کتاب مناقب اخطب خوارزم وغیرآن حدیث در فضل دوازده امام وارد شده ودرآن حدیث نامهای دوازده امام مذکوراست .

www.ebnearabi.com

رباعی

از گفته مصطفا امامست سه چار　　از روی چگوئی که امام است چهار
نشناسی اگر سه چار حق را ناچار　　خواهی بعذاب ایزدی گشت دوچار

پس از آنچه گفتیم و بیان نمودیم دانستی که تمام امت سوای تابعان و پیروان اهل بیت(ع) همگی گمراهند ومستوجب عقوبت آلهند .

فصل

بدانکه علما وتابعان ایشان سه طایفه‌اند یکطایفه خدارا عبادت کنند ازترس جهنم که اگرترس جهنم نباشد خدارا عبادت نکنند ویکطایفه خدا را عبادت کنندبه طمع بهشت اگرطمع بهشت نباشد خدا را عبادت نکنند واین دوطایفه اگرچه صالحانند بثواب آلهی رسند وازعقاب محفوظ ومصون باشند ولیك درپیش خدارتبهٔ عالی ندارند زیرا که ایشان مانند غلامان و مزدورانند که خدمت را از ترس و طمع کنند .

رباعی

اخلاص شعار صاحب عرفانست　　کاندر دل او روشنی ایمانست
آنکس که کند طاعت حق بهر طمع　　از جمله تاجران و مزدورانست
طاعت اگر از روی محبت باشد　　مقبول جناب رب عزت باشد
طاعت که کنی زبهر تحصیل ثواب　　طاعت نبود بلکه تجارت باشد
اخلاص فن صاحب خبرت باشد　　کاندر دل او نور بصیرت باشد
آنکس که کندعبادت‌ازترس‌عذاب　　مانند غلام پست فطرت باشد

وطایفه دیگر ازخدا بغایت ترسند وببهشت بسیار امیدوار باشند ولیکن چون دلهای خودرا معالجه نموده‌اند وچشمهای دل خودرا روشن وبینا ساخته‌اند وبچشم

www.ebnearabi.com

دل ملاحظه آثار عظمت وجلالت وانواع نعمت پروردگار کرده‌اند دلهای ایشان لبریز محبت آلهی شده وشوق بندگی وخدمت رب العزت بر دلهای ایشان غالب گردیده پس خدارا عبادت وخدمت کنند ازروی شوق وذوق وحیا وادب وخضوع وخشوع چنانچه گویا خدارا می‌بینند واین عبادت ایشان بنابر محبت که بخدا دارند ودرهنگام عبادت نه منظور ایشان حصول بهشت باشد نه نجات ازجهنم وازحضرت امیرالمؤمنین وامام العارفین روایتستکه گفته که:

الهی ماعبدتك خوفاً من نارك ولا طمعاً فی جنتك بل وجدتك اهلا للعبادة فعبدتك.

یعنی خدایا ترا عبادت نکردم ازترس آتش جهنم ونه بطمع بهشت بلکه ترا سزاوار عبادت یافتم پس ترا عبادت کردم.

رباعی

یا رب تو سزاوار محبت باشی　　زآنروکه مرا ولی نعمت باشی
خدمت کنمت بجان ازآنروی که تو　　شایسته طاعت و عبادت باشی

بدانکه این طایفه خاموش شوند وخاموشی ایشان فکر باشد وتکلم کنند و کلام ایشان ذکر باشد وسخن گویند وسخن ایشان حکمت باشد و نظر کنند ونظر ایشان عبرت باشد ومرتبهٔ این طایفه درپیش رب العزت بغایت عالیست و نام نامی و اسم سامی ایشان اولیاء الله است محمدبن یعقوب کلینی بسند خودحدیثی ازامام جعفر صادق (ع) نقل نموده که مضمونش اینستکه عابدان سه طایفه‌اند یکطایفه عبادت کنند خدا را ازترس جهنم واین عبادت غلامانست و یکطایفه خدا را عبادت کنند بطمع بهشت واین عبادت مزدورانست ویکطایفه خدا را عبادت کنند بنابر محبتی که بخدا دارند واین عبادت آزادانست.

رباعی

یا رب بمحبت گرفتارم کن　　ازهرچه‌نه‌مهرتست بیزارم کن

www.ebnearabi.com

از رحمت خویش بر رخم آبی زن | یکچشم زدن ز خواب بیدارم کن
یا رب بمحبتت گرفتارم ساز | در توبه اخلاص دلم را بگداز
از بال و پرم رشته غفلت بردار | شاید که کنم باوج مهرت پرواز

ای عزیزمن دانستی که آزاد مردان خدارا عبادت کنند بنابر محبتی که بخدا دارند وعبادت ایشان نه ازترس عذاب باشد ونه بطمع بهشت ولیکن گمان نکنی و نه پنداری که ایشانرا خوف ازعذاب وشوق بثواب نمی باشد چنانچه اولیای اهل سنت گمان کرده‌اند بلکه خوف ایشان ازعذاب وشوق ایشان بثواب اعظم است وعنقریب بیان مذهب اولیای اهل سنت خواهیم کرد.

وابن بابویه رحمة‌الله علیه بسند متصل ازحضرت امام جعفرصادق (ع) روایت کرده و آنحضرت ازپدرانش نقل نموده که حضرت امیرالمؤمنین وسیدالعارفین گفت که حضرت رسول‌الله (ص) فرمود که:

من عرف الله و عظمته منع فاه من الکلام و بطنه من الطعام وعنا نفسه بالصیام والقیام فقالوا بآبائنا وامهاتنا یارسول‌الله هولاء اولیاء‌الله قال ان اولیاء‌الله سکتوا فکان سکوتهم فکرا وتکلموا فکان کلامهم ذکرا ونظروا فکان نظرهم عبرة ونطقوا فکان نطقهم حکمة ومشوا فکان مشیهم بین الناس برکة لولا الآجال التی قد کتبت علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم خوفا من العذاب وشوقا الی الثواب

ومعنی حدیث اینستکه هرکه بشناسد وتعظیم کند خدارا منع کند دهان خود را ازکلام یعنی کلام بیفایده وشکم خودرا ازطعام یعنی طعام حرام و شبهه وزیاده ازقدر حاجت ازحلال وریاضت فرماید خودرا بصیام وقیام یعنی روزه روز ونماز شب گفتند فدای توباد پدران ما ومادران ما یارسول‌الله این جماعت اولیاء‌الله اند حضرت درجواب گفت بدرستیکه اولیاء الله ساکت شوند وسکوت ایشان فکر باشد و تکلم کنند وکلام ایشان ذکر باشد ونظر کنند ونظر ایشان عبرت باشد وناطق شوند ونطق

www.ebnearabi.com

ایشان حکمت باشد وراه روند وراه رفتن ایشان درمیان مردمان برکت باشد و اگرنه اجلهائی باشدکه برایشان نوشته شده قرارنمیگرفت روحهای ایشان دربدن های ایشان ازترس عذاب وشوق ثواب اگرپرسندکه ازحدیث مذکور مستفاد شدکه هرکه خدارا شناسدوعظیمش شمارد منع میکند دهان خودرا ازکلام وشکم خودرا ازطعام وریاضت میدهد نفس خودرا بصیام وقیام پس چونستکه اهل ایمان باوجود آنکه همگی خدارا شناسند وعظیمش دانند این صفات ایشانرا حاصل نشود بلکه اکثر ایشان ازروی جرأت عصیان کنند ومخالفت ورزند وحرام خورند وآنچه نباید گفت گویند وازخالق خویش نترسند .

جواب گوئیم که معرفت وشناخت دونوعست کامل و ناقص اما معرفت ارباب غفلت ناقص باشد واین معرفت مانند معرفتیست که غلام مست بحال مولای خوددارد واگرچه درحالت مستی اقرار به بندگی وغلامی دارد و اعتراف کندکه مولا مولای ویست لیکن درحقیقت نه خودرا شناسد و نه مولای خودرا و بنابرین نه اورا از مولا ترسی باشد ونه شرمی ونه اطاعتش کند ونه حرمتش را نگاه دارد بلکه در حضور مولا بدمستیها کند وخنده های بیجازند وحرفهای نالایق گوید تا وقتی که مستی ازسرش بیرون رود وهشیارشود درین هنگام خودرا و مولای خودرا خوب شناسد وآگاه شودکه درحضورمولا بدمستیها کرده و حرکتهای زشت بجا آورده پس ازکرده ها پشیمان شود وشرمنده ومنفعل گردد بادیدهٔ گریان درمقام عذرخواهی درآید .

پس آن شناختی که غلام بخود ومولای خود درحالت مستی داشته آن معرفت ناقص است واین معرفت که درحالت هشیاری دارد معرفت کامل پس اکثر مردمان مانند غلام مستند که سکرغفلت برایشان غالب شده نه خودراشناسندونه خالق خود را پس درحضورخالق خود انواع بدمستیها کنند وازوی نترسند وشرمی نکنندپس اگر بتوفیق ربانی مستی خودرا علاج کنند وبهوش آیند وهشیارشوند وخودرابشناسند

www.ebnearabi.com

که بنده‌اند نه آزاد و مسافرند نه مقیم و تصور منزلهای سفر خویش نمایند که اولش صلب پدر است و دوم رحم مادر و سیوم فضای دنیا و چهارم ظلمات قبر و پنجم صحرای محشر ششم جنت یا سقر.

پس درین هنگام که خودرا چنین شناسند خالق خودرا بشناسند و حیا و شرم برایشان غالب شود و از بدمستیها نادم و پشیمان شوند و صفات کمال که شعار اولیاءالله است ایشانرا حاصل شود پس در زمرهٔ اولیا داخل شوند و از آنچه گفتیم معنی حدیث مشهور که من عرف نفسه فقد عرف ربه نیز ظاهر شد.

بدانکه فکری که اولیاءالله در هنگام سکوت کنند چند نوعست اول فکر در احوال همسفران خود و آشنایان و دوستان است که ایشان چگونه بودند و بکجا رفتند و حال ایشان و وابستگان ایشان چگونه شد و بعد از آن فکر در احوال خود کردنست که عنقریب مثل حال ایشان خواهد بود و این فکر جلاب دلست دلرا از هوی و هوس پاك نماید.

دوم فکر در آثار عظمت الهی و انواع نعمت اوست و این فکر سبب معرفت محبتست.

سیوم فکر در تقصیر اتست و این فکر سبب شرم و ندامت و توبه و انابتست.

چهارم فکر در انواع ثواب و عذاب الهیست و این سبب خوف و رجاست و بدانکه نظر عبرت که اولیاءالله میکنند اینست که برهرچه نظر کنند از آن معرفتی حاصل نمایند مثلا اگر برخرابه نظرشان افتد بفکر ساکنان و بنا کنندگانش افتند و اگر نظر بر عمارت نوی کنند خودرا بفکر خرابی و فنای اهلش اندازند.

فصل

بدانکه لفظ اولیاءالله بر دو معنی اطلاق میشود. گاهی اولیاءالله میگویند و جماعتی را میخواهند که بامر خدا خلیفه و امام و امیر و صاحب اختیار امت باشند و عالم

www.ebnearabi.com

بجمیع احکام شریعت باشند واز کبایر وصغایر مطهر ومنزه باشند واطاعت و پیروی ایشان برهمه امت واجب وفرض باشد وشك نیست که ولایت باین معنی مخصوص حضرت امیرالمؤمنین ویازده فرزند ارجمند اوست که بزیورعلم وعمل وعصمت و طهارت مزین‌اند و ازجانب خدا ورسول معین‌اند ودلیل برامامت و خلافت ایشان بسیار است وما درکتاب اربعین چهل دلیل برامامت وخلافت ائمه اثناعشر(٤) ذکر نموده‌ایم ونه چنانست که تابعان حلاج وبایزید گمان کرده اندکه بریاضت امام و خلیفه میتوان شد وتحصیل این منصب عالی میتوان نمودبلکه ازانبیاء اعرف میتوان گردید واز الله تعالی بیواسطهٔ ملك اخذ علوم میتوان کرد این‌جماعت پیران‌خودرا واجب الاطاعة میدانند وایشانرا امام وخلیفه میخوانند وازاین جهت است که پیران ایشان درهنگام فرصت‌خروج میکنند.

چنانچه نوربخش که ازاکابر پیران این‌طایفه است دعوی میکرده ومیگفته‌که من مهدی وامام واجب‌الاطاعة ام وددرزمان شاهرخ مکررخروج کرد ومحیی‌الدین که ازاکابر ایشانست درکتاب فصوص گفته‌که حضرت رسول‌الله (ص) ازدنیا رحلت کرد واز برای خود تعیین خلیفه نکرد زیرا که میدانست بعضی خواهند بود که خلافت را ازخدا بگیرند واحکام را بیواسطه ملك ازخدا فراگیرند وشك نیست درین که این‌اعتقاد کفرمحض‌است و کلمات کفراوبسیاراست وعنقریب مذکورخواهد شدکه این مرد دعوی نبوت عامه ودعوی ختم ولایت میکرده بلکه دعوی میکرده که ازخاتم الانبیا اعلم است درمعارف آلهیه و خودراازخاتم الانبیاء افضل میدانسته وگفته‌که مسائل دینیه ومعارف آلهیه را بیواسطه ملك ازخدا اخذ نموده‌ام کفر این مرد درغایت ظهور ووضوحست وبا اینحال باطل طلبان روزگار اظهاردوستی ومریدی‌اومیکنند خداهدایتشان کند وملای‌روم که ازمریدان ومخلصان محیی‌الدین است اعتقادش اینست‌که بریاضت امام وخلیفه وهادی ومهدی میتوان شد زیراکه در مثنوی گفته :

www.ebnearabi.com

رباعی

پس بهر دوری ولیی قائمست　　تا قیامت آزمایش دائمست

هر کرا خواهی نکو باشد پرست　　هر کسی کو شیشه دل باشد شکست

پس امام حی قائم آن ولیست　　خواه از نسل عمر خواه از علیست

مهدی وهادی ویست ای نیك خو　　هم نهان وهم نشسته پیش رو

او چو نور است، خرد جبرئیل اوست　　وآن ولئی کم ازو قندیل اوست

وانکه زین قندیل کم مشکاة ماست　　نور او در مرتبه ترتیبهاست

زانکه هفتصد پرده دارد نورحق　　پرده های نور دان چندین طبق

از پس هر پرده قومی را مقام　　صف صفند این پردهاشان تا امام

مخفی نماند که ازین ابیات مستفاد میشود که ملای روم را اعتقاد اینست که هر که بریاضت ومجاهده صاحب خوی خوب شود هفتصد پردهٔ نورحق را طی نماید ولی وامام وهادی ومهدی میشود خواه ازاولاد علی باشد وخواه ازاولاد عمر وهر که ششصد ونودونه پردهٔ نورحق را طی کند قندیل امام میشود ومفهوم میشود که مولانا درتحت قندیل بوده وششصد ونودوهشت پردهٔ نورطی کرده ودوپرده اورا باقی بوده که ولی وامام وهادی ومهدی شود وشك نیست که این سیر انواری که تابعان حلاج وبایزید دعوی میکنند خیال محض است بعد از آنی که ترك حیوانی کردند وریاضت های غیرمشروع کشیدند ممکنست که ایشانرا حالتی بهمرسد مانند کسیکه مالیخولیا داشته باشد یابنگ خورده باشد پس درعالم خیال ایشانرا این سیرها واقع شود و ملای روم پیرخودرا که شمس تبریزیست امام وهادی ومهدی میدانسته اعتقادش این بوده که اوهفتصد طبقه نورحق راطی کرده واورا براینها ترجیح میداده وازین غزل که دردیوان ملای روم است این مدعا مبین ومعلوم است .

www.ebnearabi.com

غزل

مطرب سرمست شد انگشت بر رق میزند　　پرده عشاق را از دل بر ونق میزند
رخت بر بندید ای یاران که سلطان دو کون　　ایستاده بر لوای چرخ سنجق میزند
انبیا و اولیا حیران شده در حضرتت　　یحیی و یعقوب و یوسف خوش معلق میزند
عیسی و موسی چه باشد چاکران حضرتش　　جبرئیل اندر فسونش سحر مطلق میزند
جان ابراهیم مجنون گشت اندر شوق تو　　تیغ را بر حلق اسمعیل و اسحق میزند
احمدش گوید که واشوقالنا اخواننا　　بر هوای عشق او صدیق و صدق میزند
لیلی و مجنون بفاقه آه حسرت میخورند　　خسرو شیرین بعشرت جام رادق میزند
رستم و حمزه فکنده تیغ و اسپر پیش او　　همچو حیدر گردن هشام و ابرق میزند
نیست آنکس کانچنین مردی کند اندر جهان　　شمس تبریزی که ماه بدر را شق میزند
ای حسام الدین تو بر گو نام آن سلطان عشق　　گرچه منکر در هوای کوی او دق میزند
منکر است و رو سیه ملعون و مردود ابد　　از حسد همچون سگان از دور وق وق میزند
شمس تبریز ایستاده مست و در دستش کمان　　تیر زهر آلود را بر جان احمق میزند
هر که نام شمس تبریزی شنید اندر جهان　　روح او مقبول حضرت شد اناالحق میزند

شك نیست درین که صاحب این قول و اعتقاد کافر و از دایرهٔ ایمان خارجست بدانکه ملای روم گویا باعتقاد مخلصان و پیروانش بارشاد شمس تبریزی عاقبت بمرتبه کمال رسیده و سیر جمیع هفتصد طبقه نور نمود که ولی و امام و مهدی و هادی شد بلکه ازین مرتبه نیز تجاوز کرده و بمرتبه خدائی رسید.

زیرا که نقل کرده‌اند که کسی از شمس تبریزی احوال ملای روم راپرسید گفت اگر از قولش میپرسی انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون و اگر از فعلش میپرسی کل یوم هو فی شأن و اگر از صفاتش میپرسی هو الله الذی لا آله الا هو عالم الغیب و الشهادهٔ هو الرحمن الرحیم و اگر از ذاتش میپرسی لیس کمثله شیئ و هو السمیع البصیر

www.ebnearabi.com

شك نیست درینکه گوینده این قول ازفجار است بلکه ازاعظم کفار است و همچنین کافر است کسیکه درکفر گوینده اش شك نماید زیراکه ازضروریات دین استکه صفات مذکوره صفات مخصوصه آلهیست واثباتش ازبرای غیرخدا کفر و زندقه والحاد است .

واین قول بنابراعتقاد بوحدت وجوداست وعنقریب مذکورخواهد شد ای اهل بصیرت وانصاف نظرکنید درکتابهائی که ازاکابر شیعه در بیان احوال صحابه رسول خدا واصحاب ائمه هدی علیهم السلم تصنیف کرده اند به بینید که این نوع دعویها که تابعان حلاج وبایزید کرده اند ازکسی ازائمه اهل بیت علیهم السلم وشیعه ایشان سر نزده بلکه ابن بابویه که ازاکابر محدثین شیعه است روایتکرده که جماعتی بنزد امیر المؤمنین آمدند وگفتند که توپروردگاری پس حضرت امیر(ع) بفرمود تاچاه کنند وایشانرا درچاه انداختند وبدود آتش ایشانرا هلاك ساختند.

وبدانکه گاهی دیگراولیاءالله میگویند وجماعتی را میخواهند که اعتقادات ایشان درمعرفت خداورسول وائمه علیهم السلم وعذاب قبروحشر ونشروجنت ونار وجمیع ماجاء به النبی(ص) صحیح وموافق قرآن واحادیث متواتره باشد و دلهای ایشان لبریزمحبت آلهی باشد ساکت شوند وسکوت ایشان فکرباشد وتکلم کنند وکلام ایشان ذکرباشد ونظرکنند ونظر ایشان عبرت باشد وخوف ایشان از عقاب وشوق ایشان بثواب آلهی بغایت باشد خدارا دوست دارند وخدا دوستانرا دوست دارند وهرعملی که بنده رابخدا نزدیك سازد دوست دارند و دشمن دارند دشمنان خدارا وهرعملی که بنده را ازخدا دورسازد ونه چنانستکه تابعان حسن بصری و حلاج وبایزید دعوی مینمایند ومیگویندکه ماعاشق خدائیم دردل ماسوای عشق خدا چیزی نیست .

چنانچه عطار ازرابعه عدویه کلامی نقل کرده که مضمونش اینستکه او گفته که دل من لبریزمحبت خداست و درآن جای محبت مصطفا وعداوت ابلیس نیست

www.ebnearabi.com

واز ابوالحسن خرقانی نقل نموده که گفته که چنان در اطیعوالله مستغرقم که در اطیعوا الرسول خجالتها دارم تا با اولوالامر چه رسد بی شبهه صاحب این نوع اعتقادات و مذاهب از ملاحده وزنادقه است.

ومخفی نماند که اهل بیت نبوت علیهم السلم که هادیان راه محبتند هرگز لفظ عشق را درمحبت خدا استعمال نکرده‌اند زیراکه لفظ عشق اسم مرضیست سوداوی که مستلزم خبط دماغ وضعف عقلست وهرگز مؤمن را ازمحبت خدا اینحالت حاصل نشود پس محبت خدا مستلزم کمال عقلست.

آری جماعتی ازاهل سنت که خدارا بصورت پسرامرد خوش صورت تصور میکنند ممکنست که عاشق شوند وخبط دماغ بهمرسانند بلکه دیوانه و مجنون شوند.

وبدانکه ولایت بمعنی مذکوربمجاهده ومعالجه دل کسب میتوان کرد وعنقریب مختصری ازطریق تحصیل محبت وولایت ومجاهده ومعالجه دل مذکورخواهدشد.

وبدانکه عارفان شیعه سالکان این مسلك شریفند وطالبان این منزل منیفند ومنکران طریق حلاج وبایزید.

پس باید دانست واعتقاد نمود که حضرت والا رتبت متعالی منزلت غفران و رضوان موهبت سلطان العارفین والد السلاطین والخواقین المروجین للدین المبین والشرع المتین سلطان صفی الدین العلوی الحسینی الموسوی رحمة‌الله علیه ازطالبان این مطلب عظیم وسالکان این مسلك مستقیم بوده واگرچه درزمان دولت مخالفین بعادات اجداد خود صلوات‌الله علیهم بمقتضای التقیة دینی ودین آبائی تقیه میکرده و نقلستکه سری که حضرت شیخ بمریدان وطالبان خودمیگفته وایشانرا بدان ارشاد مینموده لعن ابابکروعمر وعثمان بوده امید که روح پرفتوحش با ارواح طاهره مطهره ائمه اطهارمحشور وبقرب جوارایشان مسروربوده باشد زیراکه به یمن دولت قاهره اولادواحفادوامجادش مذهب حق امامیه که فرقه ناجیه اندازمکمن خفا بمنصه ظهور

www.ebnearabi.com

رسید و بمساعی جمیله ایشان گلشن دین سبز و خرم گردید و امیدوارم که خداوند کریم دولت قاهره باهره زبده و برگزیده این سلسله علیه عالیه را اعنی شاهنشاه صاحبقران فخر سلاطین زمان و خوانین جهان شاه عباس ثانی الموسوی الحسینی متصل بدولت حضرت صاحب الزمان (ع) گرداند و دلش را لبریز معرفت و محبت و شوق طاعت و معدلت و ترویج دین و شریعت سازد.

اللهم و فقه له و اعنه علیه بحق محمد و وصیه و بضعته و سبطیه و بدانکه مقام محبت و ولایت مخصوص عقلا و علماء و تابعان ایشانست و نه پنداری که اهل جهل و جنون و سفاهت را ازین مقام بلند و منزله ارجمند بهره و نصیبی هست و سفیهانرا عزیز و محترم میدارند بلکه ایشانرا قطب و ولی میخوانند.

رباعی

در صومعه جمعی که دوبیتی خوانند از معرفت دین خدا عریانند
آنرا که جنون و جهل باشد کامل اینطایفه اش قطب و ولی میدانند

عطار در تذکرة الاولیاء از ابوالحسن خرقانی که از علمای اولیای اهل سنت است و ممدوح و مقتدای ملای روم است نقل کرده که گفت این راه راه بیباکان و راه دیوانگان و مستانست باخدا مستی و دیوانگی و بیباکی سود دارد و پنداری که اولیا را کسوتی و کلاه و خرقه میباشد چنانچه رسم و عادت تابعان حلاج و بایزید است بلکه ایشان زاهدانند و در لباس تجمل میمانند.

و از حضرت امیرالمؤمنین (ع) روایت شده که **افضل الزهد اخفاء الزهد** یعنی بهترین زهد پنهان داشتن زهد است و چه گنجایش دارد که اولیاء که پیروان حضرت رسول و آل رسولند راضی شوند بپوشیدن کلاه و خرقه با وجود آنکه ائمه اطهار علیهم السلام نهی کرده باشند از پوشیدن لباس شهرت از حضرت امام جعفر صادق (ع) روایت شده که هر که بپوشد لباس شهرت را در دنیا بپوشاند الله تعالی بر و لباس مذلت

www.ebnearabi.com

وخواریرا درروز قیامت وشك نیست که کلاه وخرقه و غیر آن از کسوتهای تابعان حلاج وبایزیدلباس شهرتست ودرحدیث طویل ابوذر که مشتملست برموعظهای کامله مذکوراست که حضرت رسول الله (ص) گفت که یاباذر میباشند در آخرالزمان قومی که درتابستان وزمستان پشم میپوشند وگمان میکنند که بدین سبب ایشانرا برغیر فضلست اینجماعت رالعن میکنند ملائکه آسمان وزمین پس بنابرین اولیاء رانتوان شناخت مگر بمتابعت و پیروی مصطفی و مرتضی وائمه هدی صلوات الله علیهم زیرا که حق سبحانه وتعالی درقرآن متابعت رسول خودرانشان وعلامت محبان خویش ساخته و گفته **قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله** یعنی بگوای محمد که اگر شمادوست خدائید مرا متابعت کنید تاخدا شمارا دوست دارد وعنقریب درشرح بعضی ازابیات بیان اینمعنی خواهدشد ودیگرپنداری که محبانرا صومعه وخانقاهی وسوای مسجد عبادتگاهی وسوای منزل خویش خلوتگاهی میباشد در کتاب روضه کلینی حدیثی ازحضرت امام جعفر(ع) روایت شده که بعضی از آن اینست .

نعم صومعة المسلم بیته کف فیه بصره ولسانه ونفسه وفرجه

یعنی خوب صومعه‌ایست ازبرای مرد مسلم خانه‌اش که درآن نگـاه میدارد ازحرام چشم خودرا وزبان خودرا ونفس خودرا وفرج خودرا وعنقریب بیان خواهد شد که درمیان اهل اسلام هرگز صومعه وخانقاه نبوده بلکه اول صومعه که در بلاد اهل اسلام ساخته شد صومعهٔ بود که حسن بصری و شاگردانش دربصره بنا کردند واول خانقاهی که ساخته شد خانقاهی بود که امیرترسایان آنرا دررمله شام ازبرای جمعیت اولیای اهل سنت ساخت وعنقریب مذکورخواهد شد اگر پرسند کـه فرق میان صومعه وخانقاه چیست درجواب گوئیم که صومعه حجره ایست کـه نصاری از برای عبادت ساخته‌اند وخانقاه خانه ایست مشتمل برچند حجره که تابعان حلاج وبایزید ازبرای جمعیت خود میسازند وهرگزدرمیان شیعه صومعه وخانقاه متعارف نبوده از آنچه گفتیم وبیان نمودیم معنی ابیات مذکوره ازقصیده دانسته شد.

www.ebnearabi.com

جماعتی پی تسخیر ابلهـان پوشند ‌ ‌ ‌ ‌ کلاه وخرقه وعرعر زنند همچوحمار
کنند رقص چو آواز مطربان شنوند ‌ ‌ ‌ ‌ کشند آه ز بهر بتان لالـه عذار
کنند نغمه سرائی چو مطربان اما ‌ ‌ ‌ ‌ بهانه کرده خـدا بهر گرمی بازار
بدل نباشد شان ذرهٔ ز مهر خـدا ‌ ‌ ‌ ‌ اگرچه لاف محبت زنند لیل ونهار
بسر نباشدشان جز هوای کاکل وزلف ‌ ‌ ‌ ‌ بسر گواه بود ذات عـالم الاسرار
زراه دین طلب سیم وزر کنند این قوم ‌ ‌ ‌ ‌ از آن شدند مریدان مـالك دینار
هوای دار وانا الحق فتاده درسرشان ‌ ‌ ‌ ‌ از آن کنند چو حلاج کفر خود اظهار
زروی جهل دم ازوحدت وجود زنند ‌ ‌ ‌ ‌ زنند لاف اناالحق از آن جهت بسیار
زنند لاف خـدائی بذکر سبحـانی ‌ ‌ ‌ ‌ همین کم است ز آئین کفرشان زنار
جمیع پیرو حلاج و بایزید و جنید ‌ ‌ ‌ ‌ تمام بی‌خبر از شرع احمد مختار
زجهل درهمهٔ عمر خویش دره دین ‌ ‌ ‌ ‌ نمیرونـد بطـرز ائمـهٔ اطهـار
کنند دعوی تسخیر جنیان بـدروغ ‌ ‌ ‌ ‌ که تا کنند الاغـان انس را افسار
زنند دستك و رقصند ای مسلمانان ‌ ‌ ‌ ‌ نهید پنبه بگـوش و کنید استغفار
زنند چرخ و زجهلش نهند طاعت نام ‌ ‌ ‌ ‌ کنند دین خدارا بلعب وبازی خوار
نمیرسند بجائی اگر تمامی عمر ‌ ‌ ‌ ‌ زنند چـرخ پیاپی چو اشتر عصار
کنند عاشقی امردان و میگوینـد ‌ ‌ ‌ ‌ بود حجاز پل عشق حضرت جبار
خدا گواه منست آنکه عاشقی هرگز ‌ ‌ ‌ ‌ نبوده است ز دین خدای جنت ونار
طریق چله و ترك نکاح و حیوانی ‌ ‌ ‌ ‌ نبوده است ز آئین حیـدر کـرار
بنای قـاعدهٔ دینشان بود بر جهـل ‌ ‌ ‌ ‌ ز اهل دانش وبینش از آن کنند، کنا
زراه شرع برون میبرند مردم را ‌ ‌ ‌ ‌ حذر کنید ازین قوم یا اولو الابصـ
رهی که غیر شریعت بود یقین باشد ‌ ‌ ‌ ‌ ره ضلالت و سر منزلش بود سردا

بدانکه حسن بصری که غریق دریای بدعت وضلالت ومقتدای ارباب شقاوتست
اول کسیست که رهبانیت را درمیان اهل اسلام رواج داده وشاگردان اومثل رابعه

www.ebnearabi.com

عدویه وحبیب اعجمی ومالك دینار وغیر ایشان در بصره بنای صومعها کردند وصومعه نشینی وترك نکاح و گوشت وبوی خوش وبسیاری از سنن نبویه نمودند و دعوی کرامات ومعجزات کردند وعوام اهل سنت را فریفته خود ساختند وبعداز آن جماعتی از اهل بلخ مثل شقیق بلخی وابراهیم ادهم وغیر ایشان این طریقه را از حسن وشاگردانش استفاده نمودند ورفته رفته این طریقه در بلخ وسایر بلاد ماوراء النهر وخراسان شایع ومتعارف شد واین طایفه کاملان خودرا اولیاءالله نام نهاده‌اند.

بدانکه حسن بصری که مروج رهبانیت ومعلم بدعت وضلالتست از دشمنان حضرت امیرالمؤمنین(ع) واز انصار عایشه ولشکر عایشه بوده و بنابرین حجاج بن یوسف باوی اخلاصی داشته.

شیخ عطار در تذکرة الالیاء نقلکرده که حجاج گفت اگر خواهید که مردی را به‌بینید درحسن نگاه کنید.

در کتاب احتجاج از ابویحیی واسطی نقل شده که گفت چون حضرت امیر المؤمنین(ع) بصره را مفتوح ساخت مردمان برسر آنحضرت جمعیت نمودند واز جمله ایشان حسن بصری بود وباخود لوح هاداشت.

پس حضرت امیرالمؤمنین بهر کلمه که متکلم میشد اومینوشت حضرت امیر (ع) به‌بلند ترین آوازش بحسن گفت که چه میکنی گفت آثار شما را مینویسم تابعد ازشما بدان حدیث کنم.

پس حضرت امیر علیه‌السلام گفت که ازبرای هرقوم سامری میباشد ۰ این سامری این امت است تا آخر حدیث وباز درکتاب احتجاج از ابن عباس کلامی منقولست که مختصری از آن اینستکه حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بعد از آنکه از قتال اهل بصره فارغ شد منبری ازپالان شتر ازبرای حضرت ساختند وآنحضرت بربالای آنرفت واهل بصره را مذمتها کردوبعد از آن فرود آمد وروان شد ومابا آنحضرت روان شدیم گذرش بحسن بصری افتاد واو وضو میساخت.

www.ebnearabi.com

حضرت امیر بحسن گفت ای حسن اسباغ کن وضورا یعنی آب وضورا وافر کن حسن گفت یا امیرالمؤمنین دیروز کشتی جماعتی را ازمردم که شهادتین میگفتند و پنج نمازمیگذاردند واسباغ وضومیکردند.

پس حضرت با وی گفت که چه مانع شد ترا که بمدد دشمنان ما بامامحاربه نکردی حسن گفت راست بگویم باتو یاامیرالمؤمنین درروزاول بیرون آمدم وغسل کردم وحنوط کردم وبرخود اسلحه درست کردم ومن شك درین نداشتم که تخلف ازام المؤمنین عایشه کفر است چون بموضعی از خریبه رسیدم منادی نداکرد که یاحسن کجا میروی بدرستی که قاتل ومقتول در نارند پس برگردیدم ودرخانه نشستم چون روز دوم شد شك نداشتم درینکه تخلف ازام المؤمنین عایشه کفراست پس حنوط کردم و اسلحه برخود درست کردم وبیرون آمدم بقصد قتال پس چون رسیدم بموضعی از خریبه ازعقبم منادی نداکرد که یاحسن کجامیروی بدرستی که قاتل ومقتول در نارند پس علی (ع) گفت که منادی برادر تو ابلیس بود وراست گفت باتو بدرستی که قاتل و مقتول درنارند ازایشان یعنی لشکرعایشه پس حسن گفت درینوقت دانستم که یاامیر - المؤمنین که ایشان هالکانند مخفی نماند که ازین کلام حسن ظاهر وهویداستکه او درغایت حماقت و سفاهت وسخافت عقل بوده در واقع چه گنجایش دارد که عاقلی متابعت عایشه راباوجود علی بن ابی طالب (ع) واجب داندوتخلف از وی کفرداند و از آیات سوره تحریم که درمذمت عایشه وحفصه نازل شده غافل شودحق سبحانه و تعالی درین سوره عایشه وحفصه راتشبیه بزن لوط ونوح کرده که کافره بوده‌اند وچه گنجایش دارد که کسی رااندك شعوری باشد و باوجود احادیث متواتره نبویه که درشأن امیرالمؤمنین (ع) وارد شده مثل حدیث غدیر خم وحدیث سلمك سلمی و حربك حربی وحدیث **یاعلی لایحبك الامؤمن ولا یبغضك الا کافر** وغیر آن ازاحادیث صریحه داله برامامت وخلافت وفرض طاعت امیرالمؤمنین (ع) عایشه عاصیه ظالمه رابرآنعالیجناب ترجیح دهدوما احادیث بسیار دربیان امامت وخلافت وفرض طاعت

www.ebnearabi.com

حضرت امیر علیه السلام از کتابهای معتبر اهل سنت در کتاب اربعین نقل کرده‌ایم

رباعی

بی شبهه علی بحق امامست و امیر　　گردیده علی امیر در روز غدیر

سنی نشناسدش اگر نیست عجب　　خفاش بود سنی و او مهر منیر

اگر پرسند که از کلام حضرت امیرالمؤمنین (ع) در جواب حسن مفهوم میشود که ابلیس راستگوئی کرده درینکه گفته که قاتل و مقتول از لشگر عایشه در نارند آیا چه سراست درینکه ابلیس کـه کارش دروغ و مکراست باحسن راستگوئی کرده نگذاشت که بجنك حضرت مرتضی (ع) رود جواب میگوئیم که ابلیس میترسید کـه حسن بجنك رود و کشته شود و هنگامه رهبانیت و بدعت نظام بهم نرساند و ابلیس اینمطلب را بغایت عظیم میدانست و درواقع این خرابی که ازراه رهبانیت بدین اسلام رسید ازهیچ راه نرسید این طرفه استکه عطار از برای اینمرد ضال مضل کرامات نقل کرده .

از آنجمله نقل کرده که سجاده بربالای آب فرات انداخت و نماز کرده نقل کرده که حسن در پشت بام صومعه بعبادت اشتغال داشت و درسجده چندان بگریستکه آب از ناودان روان شد و شخصی بر در صومعه نشسته آب چشم بروی ریخته شد آوازداد که این آب که برمن چکیده شد پاك بود یانـه حسن جواب داد کـه بشوی کـه آب چشم عـاصیانست و زاهدانرا باآن نماز درست نیست برهیچ عاقل پوشیده نیستکه آب چشم بدینمرتبه نمیرسد که از ناودان روان شود شاید که بول بوده وحسن خواسته که باین دروغ آنمرد آلوده رافریفته خود سازد و در دایرهٔ مریدانش داخل گرداند واین دروغ ازبابت دروغیستکه شیخ عطار درباب ابن‌عطا که ازاولیای اهل سنت است نقل کرده گفته که جماعتی بصومعه ابن‌عطا رفتند تمـام صومعه راتردیدند گفتند این تری ازچیست .

www.ebnearabi.com

گفت درطفلی کبوتری از کسی گرفته بودم هزار ختم از برای خداوندش کردم وبااینهمه امروز بخاطرم گذشت از شرم آن میگریستم و گرد صومعه میگشتم این آب چشم منست این حیله گمراهان دروغها را از برای فریب بیخردان میساخته‌اند این ابلهان دعوی اینمقدار آب چشم میکرده‌اند باآنکه دعوی میکرده‌اند که چیزی نمیخورند ونمی آشامند

فصل

بدانکه رهبانیت درزمان عیسی (ع) بوده و درزمان پیغمبرما (ص) منسوخ شده ودرباب منسوخ شدن رهبانیت احادیث وارد شده بلکه از ضروریات مذهب شیعه است و از جمله احادیث اینحدیث که از حضرت رسالت پناه (ص) بابی ذر گفته که **یا باذر ان الله عزوجل بعث عیسی بن مریم ضریب بالرهبانیه وبعثت بالحنیفیة السمحة وحبب الی النساء والطیب وجعل قرة عینی فی الصلوة** یعنی ای اباذر الله تعالی فرستاد عیسی رابرهبانیت ومن فرستاده شده‌ام بشریعت حق آسان و داده شده‌ام دوستی و محبت زنان وبوی خوش وشادی و خوشحالی من درنماز است بدانکه رهبانیت که درشریعت عیسی (ع) بوده ودرزمان پیغمبرما (ص) منسوخ شده اینستکه گوشه‌نشین میشده‌اند وترک معاشرت مردم وترک نکاح وبوی خوش وترک باقی لذات میکرده‌اند ودرکتب شیعه احادیث بسیار درمذمت رهبانیت وفضل وثواب معاشرت وتردد مساجد وبزیارت وعبادت مؤمنان رفتن وازپی جنازه ایشان رفتن ونکاح وبوی خوش کردن وارد شده و اهل بیت علیهم السلام عتاب مینموده‌اند باکسی که طریق رهبانیت پیش میگرفته واورا ملامت مینموده‌اند .

ازآنجمله ازحضرت امام جعفر (ع) روایت شده که سه زن بخدمت حضرت رسول‌الله (ص) آمدند یکی ازیشان گفتکه شوهرمن گوشت نمیخورد ودیگری گفتکه شوهرمن بوی خوش نمیکند دیگری گفتکه شوهرمن بازنان نزدیکی نمیکند پس

www.ebnearabi.com

حضرت رسول‌الله(ص) ازخانه بیرون آمده ازغضب ردای مبارک برزمین میکشید تا آنکه بمنبر رفت وبعداز حمد وثنای الهی فرمود که چه باعث شده که بعضی از اصحاب من گوشت نمیخورند وبوی خوش نمی بویند وبازنان نزدیکی نمیکنند بدرستی که من گوشت میخورم وبوی خوش می بویم وبزنان نزدیکی میکنم پس هر که بیرغبت باشد بسنت من و آنرا ترک نماید ازمن نیست بدانکه احادیث درکتب شیعه وسنی درمذمت رهبانیت ونهی از آن بسیار است

و از آنجمله مفسرین شیعه و سنی نقل کرده‌اند که مضمون بعضی از آن اینست که:

روزی حضرت رسول‌الله (ص) درصفت قیامت گفتگوئی کرد پس مردمانرا رقتی حاصل شد و گریان شدند وده کس از صحابه درخانه عثمان‌ابن مظعون جمع شدندواتفاق کردند براینکه روز روزه بگیرند وشب رابعبادت بگذرانند وبرفراش نخوابند و گوشت نخورند وچربی نخورند وبازنان نزدیکی نکنند وبوی خوش نکنند ولباس نپوشند وترک دنیا کنند وسیاحت کنند درزمین وبعضی ازایشان قصد کرد که قطع مردی خودکنند پس چون حضرت براحوال ایشان مطلع شد ایشانرا ازاین عمل منع فرمود و گفت که نفسهای شمارا برشما حقست پس روزه بگیرید و افطار کنید وشب قیام کنید وبخوابید بدرستیکه من قیام میکنم وخواب میکنم وروزه میگیرم و افطارمیکنم وگوشت میخورم وچربی میخورم ونکاح میکنم.

پس هر که ازسنت من بیرغبت شودازمن نیست بعدازآن مردمانرا جمع نمود وازبرای ایشان خطبهٔ بخواندو گفت که چونست که جماعتی منع میکنند از زنان و بوی‌خوش وخواب و لذتهای دنیا دردین من نیست ترک گوشت و زنان و ساختن صومعها ومخفی نماند در فضل نکاح و بوی‌خوش و گوشت احادیث بسیار است از آنجمله ازحضرت امام جعفر (ع) روایت شده که دورکعت نماز که مرد کدخدابجا آورد افضلست ازهفتاد رکعت که مرد عزب بجای آورد و ازحضرت امام محمدباقر

www.ebnearabi.com

علیه‌السلام روایت شده که دو رکعت نماز که مرد کدخدا بجا آورد افضلست از اینکه مردی روز روزه بگیرد و شب بعبادت قیام نماید و روایت شده که اراذل مردهای شما عزبانند.

ای عزیز من تابعان حلاج و بایزید باوجود احادیث بسیار که در بیان فضیلت نکاح ومذمت ترک نکاح واقعست عزبی را کمال میدانند و عطار در تذکرة الاولیاء نقل کرده که در بصره مردی توانگر بمرد و مال بسیار بگذاشت و ازو دختری ماند باجمال آن دختر نزدیك ثابت بنانی رفت و گفت.

ای خواجه بمالك دینار بگو که مرا در عقد ونکاح خویش در آورد تا در صحبت او روی بعبادت آورم ثابت آن حدیث را بامالك بگفت مالك گفتکه من دنیار اسه طلاق داده‌ام و زن از دنیاست مطلقه ثلاثه را نکاح نتوان کرد ای عاقل ببین که این رئیس اهل بدعت و این غریق بحر ضلالت که اهل سنت او را از اکابر اولیاءالله شمرده‌اند چگونه سنت رسول خدارا از امور دنیویه شمرده واظهار بیرغبتی از آن نموده ومادر کتاب تحفة‌العقلا بیان قبح حال و ذکر بدعتهای اینمرد مبتدع نموده ایم و در باب بوی خوش احادیث بسیار است.

از آنجمله از حضرت امام رضا (ع) روایت شده که گفتکه دو رکعت نماز که کسی بگذارد که بوی خوش کرده باشد افضلست از هفتاد رکعت که کسی بگذارد که بوی خوش نکرده باشد و در باب گوشت وارد شده که سیدا طعمه است و روایت شده که هر که چهل روز گوشت نخورد خلقش بد میشود و در گوشش اذان باید گفت گویا سبب اینکه فرموده‌اند که کسی که چهل روز گوشت نخورد اذان در گوشش باید گفت اینستکه از نخوردن گوشت خبط دماغ بهم میرسد وخبط دماغ موجب ضعف دین و زوال یقین است واذان بالخاصیه مقوی ومصلح نیست اگر گویند رهبانیت هرگاه که طریقه رسول خدا (ص) وائمه هدی (ع) نبوده وصحابه واصحاب ائمه علیهم السلام هرگز صاحب اینطریقه نبوده‌اند وشیعه در هر زمان پیروی ائمه اهل بیت علیهم السلام مینموده‌اند پس چون نستکه

www.ebnearabi.com

درین زمان جماعتی که دعوی شیعگیی میکنند طریقه رهبانیت را اختیار کرده‌اند و دردایرهٔ اهل بدعت داخل شده‌اند درجواب میگوئیم که اینجماعت مختلفند بعضی ازایشان طالب اعتبارند وچون کمالی واستعدادی وفضلی که بوسیله اعتبار باشدندارند بنابراین سرمایه اعتبارخودرا بدعتهای تابعان حلاج وبایزید ساخته‌اند وبعضی دیگر تتبع اخبار واحادیث را نفهمیده‌اند وبدام اهل بدعت گرفتارشده‌اند.

فصل

بدانکه صومعه نشینان که رهبانیت راشعارخود ساختند اعتقادات باطله‌خود راکه کفر وزندقه است پنهان میداشتند تاآنکه درزمان خلفای بنی‌عباس بعضی‌از اعتقادات‌خودرا ظاهرساختندبعضی ازایشان کشته شدندوبعضی بمکروحیله‌خلاصی یافتندملاجامی که‌ازفضلای اینطایفه‌است درنفحات گفته‌که اول کسی که رواج این طریقه داد ابوهاشم کوفی بود وبعداز ابوهاشم ذوالنون مصری مروج اینطریقه بود وگفته او ازشاگردان مالک‌انس بوده که ائمه اهل‌سنت است وبعداز ذوالنون جنید رواج اینطریقه داد وچون شبلی بهمرسید طریقه اینجماعت را بر سر منبر ذکر نمودو آشکاراساخت جنید میگفته‌که ما این علم را درسردابها و خانها بیان میکردیم شبلی آمد وآنرا آشکاراساخت اگرپرسندکه شبلی که صاحب‌این قدرت بوده‌که علم این‌جماعت را آشکارساخته چه‌کس بوده و چه حال داشته در جواب میگوئیم که‌چنانچه عطار درتذکرة الاولیاء ذکر کرده احوال‌اوبرین‌وجه است شبلی کنیتش ابوبکر است دائماً قصدکردندی تاهلاکش کنند.

چنانچه حسین بن منصورراکه بعضی ازسخن‌های‌اوطرفی‌باحسین بن‌منصور داشت ومیگفته‌که من وحلاج یک چیزیم اما مرا بدیوانگی شناختند و خلاص شدم واورا عاقل دانستند وهلاکش ساختند.

وعطار گفته‌که شبلی امیردماوند بوده وترک نموده ببغداد بخدمت جنیدرفت

www.ebnearabi.com

و گفت که گوهر آشنائی بتونشان میدهند یا ببخش یابفروش گفت اگر بفروشم ترا بهای آن نبود واگر ببخشم آسان بدست آورده باشی قدرش ندانی همچون من قدم ازفرق ساز وخودرا درین دریای جانگداز درانداز تابصبر وانتظار گوهرت بدست درآید.

شبلی گفت مطیعم بهرچه فرمائی جنید گفت اکنون یکسال کبریت فروشی کن چنانکرد پس گفت یکسال دریوزه کن چنانکه بچیزدیگر مشغول نگردی چنان کرد تاسه سال درتمام بغداد بگشت کسی بوی چیزی نداد گفت اکنون قیمت خودرا بدان که تومرخلق را بهیچ چیز نیرزی.

شیخ گفت هنوز درتو ازجاه چیزی مانده یکسال دیگر گدائی کن گفت هر روز گدائی میکردم و بخدمت شیخ میبردم وشیخ بدرویشان میداد وشب مرا گرسنه همیداشت وچون سال برآمد گفت اکنون ترا بصحبت راه دهم لیکن بشرطیکه تو خادم اصحاب باشی.

پس یکسال اصحاب را خدمت کردم تامرا گفت یا ابابکر اکنون حال نفس تونزد توچگونه است گفتم من خودرا کمترین خلق خدا می بینم

شیخ گفت ایمانت اکنون درست شد تاحالش بدینجا رسید که آستین پر شکر میکرد وهر کجا کودکی میدید دردهان او می نهاد که بگوالله پس آستین پر درم و دینار میکرد ومیگفت که هر که بگوید الله دهانش پر زر کنم آنگاه غیرت دروی پدید آمد تیغی بر کشید که هر که نام الله برد بدین تیغ سرش بیندازم گفتندش که پیش ازین زر میدادی وشکر اکنون سر همی اندازی گفت پنداشتم که از سرمعرفت وحقیقت یاد میکنند اکنون میدانم که ازسرغفلت وعادت یاد میکنند ومن روا ندارم که اورا بزبانهای آلوده یادکنند آنگه هر کجا میرسید نام الله بر آنجا نقش میکرد تا که آوازی شنید که تاکی گرد اسم گردی اگرطالبی قدم درطلب مسمی نه این سخن برجان او کار کرد چنانچه یکبارگی قرار و آرام ازو بشد وشود غالب گشت

www.ebnearabi.com

وخودرا دردجله انداخت آب دروعمل نکرد دجله موجی برآورد واورا برکنار افکند آنگه خودرا در آتش انداخت آتش‌هم درو عمل نکرد وجائی شیران گرسنه بودند خودرا دردهن شیران انداخت همه ازو برمیدند خودرا بر سر کوهی فرو انداخت باد اورا برگرفت وبزمین نشاند.

شبلی را بیقراری یکی هزارشد وفریاد برآورد که:

ویلٌ لمن لایقبله الماءُ ولا النارُ ولا السّباع ولا الجبال.

یعنی وای برکسیکه نمیکشد اورا آب ونه آتش و نه درندگان و نه کوهها هاتفی آواز دادکه هرکه باشد مقبول‌حق غیرحق‌چیزی اورامقتول نمیسازد پس‌چنان شدکه بزنجیرش کشیدند.

باز عطار گفته‌که نقلستکه ویرا دیدندکه پارهٔ آتش برکف نهاده و میدوید گفتند کجا میروی گفت میروم تا آتش درکعبه زنم تاخلایق بخدا پردازند ووقتی چوبی دردست داشت وهردو سرچوب آتش گرفته بودگفتند چه خواهی کرد گفت میروم که تا بیکسر این دوزخ رابسوزانم وبدیگرسر بهشترا تاخلایق را پروای‌خدا پدیدآید.

نقلست‌که روزی درمناجات میگفتکه بارخدایا دنیا و آخرت رادرکار من کن تادنیارا لقمه‌سازم‌ودردهان سگی‌اندازم وآخرت‌را لقمه سازم ودردهان‌جهودی نهم که هر دو حجابند از مقصود شك نیست که این کلام ملاحده وزنادقه است‌و گفتندکه روزقیامت دوزخ نداکند باآنهمه زفیرکه ای شبلی ومن درصراط برفتن باشم برخیزم ومرغ‌وار‌بپرم دوزخ گویدکه قوت توکو مرا ازتونصیبی بایدمن باز گردم وگویم اینك هرچه خواهی بگیر گوید دستت خواهم گویم بگیر گوید پایت خواهم‌گویم بگیر گویدحدقهات خواهم‌گویم بگیر گوید دلت خواهم گویم بستان‌در آن میان غیرت عزت دررسد که یااباب‌کر جوانمردی ازکیسه خودکن دل خاصه ماست ترا بادل چکارکه‌ببخشی پس گفت دل‌من بهترازدنیا وآخرتست اگرعزرائیل

www.ebnearabi.com

جان ازمن خواهد هرگز باو ندهم گویم که اگرچنانستکه جانم بواسطهٔ کس دیگر دادهٔ تاجان بدانکس دهم وچون جان من بیواسطه دادهٔ جانم بیواسطه بستان نقلست که روزی بااصحاب در بادیه همیرفت کله دید بر آن کله نوشته که خَسِرَ الدُّنیا والآخِرة یعنی زیانکار دنیا و آخرتست شبلی درشور شد و گفت بعزت الله این کله سرنبی یا ولی است بی شبهه این کذاب اززنادقه بوده .

نقلستکه گفت روزی پایم بپلی خراب شده فرو رفت و آب بسیار بود دستی دیدم نامحرم که مرا بکنار آورد نگاه کردم آن راندهٔ حق بود گفتم ای ملعون طریق توغرق کردنست نه دست گرفتن این از کجا آوردی گفت آن نامرادانرا دست زنم که سزای آنند من درغوغای آدم زخم خورده ام درغوغای دیگری نیفتم تا دو نبود بی شبهه این کلام کذب مدعی دروغست بر تقدیری که راست باشد پر ظاهر استکه شیطان بقای این نوع زندیقان میخواهد زیراکه این خرابی که این احمق بدین رسانیده شیطان از آن عاجز است .

نقلستکه چند گاه غایب شده بود وبازنمی یافتندش تا آخر درخانه مخنثی اورا یافتند گفتند این چه جای تست گفت جای من خود اینست دلیل آنکه ایشان نه مرد و نه زنند در دنیا من نیز نه مردم و نه زن دردین پس جای من اینجاست

نقلستکه گفت که ازجمله خلق هیچکس دنی تراز روافض وخوارج نیاید زیرا که دیگران که خلاف کردند درحق کردند وسخن ازو گفتند و آن دو گروه روزگار درخلق بباد دادند ازین کلام او فهمیده میشود که شبلی شیعه را ازجمیع کفار دنی تر میدانسته ازینجهت که ایشان اوقات خود را صرف اثبات وتعیین امام نموده اند در کفر قائل این قول هیچ شبهه نیست .

نقلستکه چون آخرعمرش بود چشمش را تیرگی گرفته بود در آنحالت خاکستر برسر کرد وچنان بیقراری براو اثر کرد که صفت نتوانکرد پرسیدند که سبب بیقراری چیست گفت ازابلیسم رشک می آید ازآتش غیرت جانم میسوزد که من تشنه او و

www.ebnearabi.com

اوچیزی از آن بکسی دیگرمیدهد و ان علیك لعنتی این اضافه لعنت بابلیس نتوانم دید میخواهم که مرا بود که اگرلعنت است آخر از آن اوست آن ملعون قدر آن چه داندچرا عزیزان رااین کرامت‌ارزانی نداشت تاقدم‌بر تارك عرش نهادی‌جوهری داند قدرجوهررا گویا شبلی گمانش این بوده که ازلعنت خدا بی‌نصیب وبی‌بهره‌است ونفهمیده که ازلعنت خدا بی‌نصیب‌تر وپربهره‌تر است ازابلیس ای عزیزمن هرکه اندك فهمی وشعوری داشته باشد وملاحظه احوال واقوال شبلی وپیروان ومریدانش نماید جزم کند که ایشان زندیقانند ودشمنان دین وایمانند ابوالقاسم‌نصرآبادی که مریـد شبلی بود و عطـار در تـذکره گفته که او استاد جمله اهـل خراسان بود بعد ازشبلی

نقلستکه‌وقتی‌از نیشابورش بیرون کردند از آن سبب که ازاری برمیان‌بسته بود ودر آتشگاه گبران‌طواف میکرد گفتند این چه حالتست گفت درکارخویش‌فرو مانده‌ام نمیدانم چکنم.

نقلستکه روزی آتش آورد وهیمه گفتند مقصود ازین چیست گفت مقصود آنکه کعبه راآتش زنم تااین خلایق غافل بخدای تعالی مشغول شوند.

نقلستکه روزی درحرم دامن جامه کعبه بدست گرفت و گفت ای‌رعنا عروس سرافراز درمیان مکه بنازنشسته وخودرا جلوه دادهٔ وصدجهان خلق رادر زیرسر مقبلان‌بتشنگی و گرسنگی کشته اگـرترایکبار بیتی گفت مراهفتاد بارعبدی گفت نقلستکه‌چهل حج برتوکل کرده بودروزی درمکه سگی دیدگرسنه وتشنه وضعیف گشته وچیزی نداشتکه بوی دهد آوازدادکه که میخرد چهل‌حج بیکتای نان‌یکی آن چهل‌حج رابیکتای‌نان‌بخرید ازوی‌وگواه بگرفت‌وشیخ آن نان‌بسگ‌دادصاحب واقعه کاردیدهٔ آن بدید ازگوشه درآمدوشیخ رامشتی محکم بزد و گفت ای مرائی بنداشتی که‌کاری کردهٔ که چهل‌حج رابیکتای‌نان‌بدادی پدرت شصت بهشترابدو گندم بفروخت که درین نان از آن دانها هزارش بودشیخ ازخجالت بگوشه رفت وسردر

www.ebnearabi.com

پیش افکند گفت روزی درمکه میرفتم یکی را دیدم که برزمین افتاده می طپد خواستم که فاتحه برخوانم ودم برودمم یکی برشکم او آوازداد که بگذار این سگ راکه دشمن دار ابوبکر است یقین استکه هرکه ملاحظه اقوال واحوال این احمق کند جزم نماید که اینمرد اززنادقه وملاحده بوده ای اهل عقل انصاف دهید که دوستی اینطایفه که مخالفان اهل بیتند چگونه بادوستی اهل بیت علیهم السلام جمع توانکرد یابابد ترك ایشان کرد واهل بیتی شد ویاترك اهل بیت باید کرد وپیروایشان باید بود نجات درهرچه دانید بدان عمل نمائید .

فصل

بدانکه راویان اهل سنت ازحضرت مصطفی (ص) روایت کرده اند که آنحضرت گفت که الشریعة اقوالی والطریقة افعالی والحقیقة احوالی یعنی شریعت گفتار منست وطریقت افعال منست و حقیقت احوال منست بنابرین مجتهدین اهل سنت دوطایفه شدند مجتهدان شریعت ومجتهدان طریقت اما مجتهدان شریعت در میان اهل سنت بسیار شدند واختلاف عظیم درمیان اهل سنت بهمرسید وبسیاری ازحلال خدا و رسولراحرام ساختند وبسیاری ازحرام خدا ورسولرا حلال گردانیدند و رسوائی عظیم درمذهب ایشان بهمرسید تاآنکه درزمان بعضی ازخلفای بنی عباس اکابراهل سنت جمعیت نمودند وقرار دادند و خلیفه حکم کردکه کسی بمذهب غیر ابوحنیفه ومالك وشافعی واحمدبن جنبل عمل نکند بنابراین اهل سنت ترك مذاهب جمیع مجتهدین خود نموده چهارطایفه شدند یکطایفه اختیار پیروی ابوحنیفه نمودند و ایشانراحنفیه گویند ویکطایفه اختیار مذهب مالك نمودند وایشانرا مالکیه گویند ویك طایفه تابع شافعی شدند وایشانرا شافعیه گویند.

ویکطایفه تابع احمدبن حنبل شدند وایشانرا حنبیله گویند مخفی نماند که این چهار مجتهد که بامرخلفای بنی عباس پیروی. واطاعت ایشان براهل سنت واجب شده است

www.ebnearabi.com

بفتواهای رسوای خود دین اسلام راضایع ورسواساختند ومسلمانانرا شرمنده کفار گردانیدند وما در کتاب اربعین و کتاب تحفه‌عباسی و کتاب تحفة‌العقلا ذکرعقایدقبیحه وفتاوی شنیعه ایشان نموده‌ایم واما مجتهدان‌طریقت بسیارند واجتهادات واعتقادات باطله ایشان بسیاراست وبسیاری ازاعتقادات و اجتهادات ایشان کفر وزندقه والحاد است چنانچه مذکور خواهد شد واهل سنت‌ایشانرا اولیاءالله میدانند وبنابراینکه پادشاهان وعوام اهل سنت اینطایفه را تکریم‌وتعظیم بسیار میکرده‌اند بسیاری از دزدان و فاسقان و زندیقان و کاسبان که بازار ایشان کساد میشده اختیار طریقت میکرده‌اند ودعوی اجتهاد در آن مینموده‌اند ودراندك مدتی بحیلها و ساختگیها خودرا مقتدای ملوك وعوام اهل سنت میساخته‌اند و اهل سنت ایشانرا اولیاءالله می‌نامیده‌اند ازآنجمله‌فضیل‌بن عیاض راهزن‌بوده وباجماعتی از راهزنان در بیابان بادزدهاراه رادربندداشته‌وازدزدان‌مشهور بوده‌وبعدازآنکه دزدیراکم‌فایده‌وپرخطر دید آنراترك نموده وازجمله اولیای اهل سنت شد وساختگی رابجائی رسانیدکه هارون‌الرشیدرامرید خود ساخت وبشرحافی ازجمله فاسقان بود وذوالنون‌مصری ازجمله زندیقان پس‌شروع درساختگی ومکرکردند و دعوی معجزات وکرامات نمودند تاآنکه اهل سنت ایشانرا اولیاءالله دانستند واختیارمریدی ایشان نمودند ابوحفص آهنگر که ازعمدهٔ اولیای اهل سنت است عاشق‌کنیزی شد وبیقرارگردید پس جهودی‌بوی گفت که ترك‌نماز وجمیع کارهای خیربکن تاسحرکنم وبمطلب‌رسی آن شقی اطاعت نموده ترك جمیع طاعات و خیرات کرده بطمع وصول مطلوب پس چون ازسحر ناامید شدوبمطلب نرسید اظهارساختگی وبمکروحیلهٔ ازاولیای‌اهل سنت شد وعطار درتذکرة الاولیاء بیان‌احوال‌ایشانرا بتفصیل نموده ومابیان احوال ایشانرا برسبیل‌اجمال درکتاب تحفة‌العقلا نموده‌ایم دیگر ازجملهٔ اولیای اهل‌سنت ابوالعباس قصابست.

عطاردرتذکرة الاولیاءاورا مدح وثنای‌بسیارکرده این بدبخت بنابرکسادی

www.ebnearabi.com

بازار بفکر مکر و حیله افتاد واهل سنت‌را فریفته خود ساخت پس اورا از اولیاء دانستند وازمشرق ومغرب بزیارتش می آمدند .

عطار درتذکرة‌الاولیاء گفته که نقلستکه یکی ازو پرسید که ای شیخ کرامات وچیست گفت من کرامات نمیدانم اما این میدانم که درابتدا هرروز گوسفندی میکشتم وبرسر نهاده درهمه شهر میگردانیدم تایك طسوج فایده کنم امروز چنانچه می بینی ازمشرق ومغرب بزیارت من می آیند کدام کرامات خواهد بود بیش ازین چنانچه عطار درتذکره نقل کرده این قصاب نجس میگفتهٔ که من فخر آدمم وقرة‌العین مصطفی‌ام آدم فخر کند گوید که این زریت منست وپیغمبر را چشم روشن شود وگوید که این امت منست وگفت وطاعمن ازو بازنگردد تامحمد رادرتحت وطاعمن درنیاورد عطار گفته که این همان معنی‌استکه شیخ بایزید گفته است لوائی اعظم من لواء محمد و ازو نقل کرده که گفت برلب دریای غیب ایستاده بودم بیلی دردست یك بیل فروبردم ازعرش تاثری بآن یك بیل برآوردم چنانچه دوم بیل را چیزی نمانده بود وگفت که خدای تعالی قومی را ببهشت فرود آرد وقومی رابدوزخ آنکه مهار بهشت و دوزخ بگیرد ودردریای غیب اندازدو گفت آنجاکه خدای بود روح بود وپس گفت اهل دوزخ همه بدوزخ روند واهل بهشت ببهشت گفتند پس جای جوانمردان بکجا باشد گفت :

جوانمرد آن باشد که اورا جای نبود نه دردنیا و نه در آخرت ای عزیزمن چون اهل سنت که طالبان بدعتند ازشاهراه متابعت اهل‌بیت عصمت علیهم‌السلام بیرون رفتند گرفتار این غولان بادیه ضلالت گشتند

هر که گریزد زخراجات شاه　　　　بارکش غول بیابان شود

بدانکه عطارکه ازپیشوایان اهل‌طریقت است در کتاب تذکرة‌الاولیاء ابوحنیفه وشافعی واحمدبن حنبل را ازمجتهدین شریعت و طریقت شمرده و برای ایشان کرامات ذکرنموده ومالك که‌اهل سنت اورا ازعمدهٔ مجتهدین شریعت میدانند

www.ebnearabi.com

ازمجتهدان طریقتش نشمرده اگر پرسند که اهل طریقت که تابعان حسن بصریند در شریعت که فروع دینست تابعـان کدام مجتهدند ازمجتهدان درجواب گوئیم کـه اکثر ایشان تابعان احمدبن حنبلند که درغایت بےعقلی وحماقت بود، و مادر کتاب اربعین وکتاب تحفه عباسی بیان حماقت‌های او کرده‌ایم اگر بپرسند که اکثر اهل سنت دراصول دوطایفه شدند یکطایفه اشاعره ویکطایفه‌معتزله اهل طریقت از کدام طایفه‌اند در جواب گوئیم که ایشان ازاشاعره‌اند که تابعان ابوالحسن اشعری باشند ولیکن تصرفات درمذهب اشعری کرده‌اند و اجتهـادات نموده‌اند وکفرها وزندقها بر آن افزوده‌اند مخفی نماند که ابوالحسن اشعری که اکثر سنیان‌عالم تابعان ویند درغایت حماقت و بیعقلی بوده بنابرین اکثراحمقان بوی گرویده‌اند اینمرد دیدن خدارا ممکن‌دانسته واعتقاد باطلش اینستکه حق تعالی درآخرت دیده میشود بلکه ممکن دانسته کـه کسی آوازها وبوبهارا بچشم ببیند وکوری که‌درشهر آندلس باشدکه آخرشهرهای مغرب است پشه را درشهرچین ببیندوچین آخرشهرهای‌مشرقست اینمردافعال‌بنده را ازخیروشر ازخدا میداند وتکلیف مالایطاق وظلم را ازخدا جایزمیداندحسن وقبح افعالرا عقلی نمیداند اعتقادات باطله فاسده اینمرد بسیار است‌اما معتزله کـه تابعان واصل بن‌عطا باشند.

قبح مذهب ایشان دربنمرتبه نیست‌فی‌الجمله عقلی‌وفهمی‌باایشان‌هست وچون خلافت‌ابی‌بکر وعمر وعثمان‌باوجود حضرت‌امیرالمؤمنین‌علی بن ابی‌طالب(ع)موافق عقل وفهم نیست بنابرین اکثرسنیان عالم اشعری مذهب شده‌اند ومعتزله راازاهـل بدعت شمرده‌اندواهل‌طریقت که تابعان حسن‌بصری وسفیان ثوری وحلاج‌وبایزیدند عقل وعقلارا مذمتها کرده‌اندازآنجمله‌ملای روم که‌ازاکابر اهل‌طریقت‌است‌معتزله را مذمت کرده وگفته:

چشم‌حس راهست مذهب اعتزال | دیدهٔ‌عقلست هستی در وصال
سخره حسنند اهـل اعتزال | خویشرا سنی نماید از ضلال

www.ebnearabi.com

هر که در حس مانده او معتزلیست گرچه گوید سنیم از جاهلسیت
هر که بیرون شد ز حس سنی ویست اهل بینش چشم عقل خویش بست

حاصل معنی این ابیات اینست که معتزلی کسیستکه صاحب دیدهٔ حس وعقل باشد واین دیده عقل وحس هستیست که مانع از وصالست ومعتزلی اگرچه از جهالت دعوی میکند ومیگوید که من سنیم اما سنی نیست واز اهل بینش نیست بلکه از اهل بدعتست سنی وصاحب بینائی کسیست که چشم عقل خویشرا بسته باشد و صاحب گلشن نیز معتزلی را مذمت نموده و گفته :

چو آنکه بی نصیب از هر کمالست کسی کورا طریق اعتزالست

بدانکه چنانچه اینطایفه معتزلی را مذمت کرده اند معتزلی نیز ایشانرا مذمتهای عظیم نموده اند از ینجهت استکه مزخرفات این طایفه راموافق عقل و نقل میساخته اند از آنجمله زمخشری صاحب کشاف که استاد مفسرین مخالفین است و اکثر علمای تفسیر از معتزله واشاعره خوشه چین خرمن ویند چون معتزلی مذهب است و عقلی و فهمی دارد در کشاف در تفسیر سورهٔ آل عمران در مقام تفسیر آیهٔ قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله در مذمت تابعان حلاج و بایزید که دعوی عشق خدا میکنند و دستك میزنند ومیچرخند وبیهوش می افتند گفته :

فمن ادّعی محبة الله وخالف سنة رسوله فهو کذاب وکتاب الله یکذبه واذا رأیت من یذکر محبة الله ویصفّق بیدیه مع ذکرها و یطرب وینعر و یصعق فلا تشك انه لایعرف ما الله ولایدری ما محبة الله وما تصفیقه وطربه ونعرته وصعقته الا لانه تصور فی نفسه الخبیثة صورة مستملحة معشقة فسماها الله بجهله وذعارته ثم صفق وطرب ونعر وصعق علی تصورها و ربما رأیت المنی قدملاء ازار ذالك المحب عند صعقته و حمق العامة حوالیه قدملاؤا اردانهم بالدموع لما رققهم من حاله

ترجمه کلام صاحب کشاف اینست که هر که دعوی محبت خدا کند ومخالفت

www.ebnearabi.com

سنت وطریقه رسول خدا نماید پس وی کذابست و کتاب الله تکذیب او کرده است یعنی حکم بردروغش نموده وهر گاه بینی که کسی ذکرمحبت الهی میکند ودستك میزند باذکر محبت الهی ومیرقصد و نعره میزند وبیهوش می افتد پس شك مکن درینکه اونمیداند که چه چیزاست خدا چه چیزاست محبت خدا ودستك زدن ونعره کردن وبیهوش افتادن اونیست مگر بواسطه اینکه تصور کرده است درنفس زشت ناخوش خود صورت زیبای عاشق سازنده را و آنرا خدانام کرده از جهل ونادانی و خباثت وزشتی که در باطن اوهست پس دستك زند ورقص کند ونعره زند و بیهوش افتد بیاد آن صورتی که آنرا تصور نموده وبساباشد که ببینی که پر گردیده است از منی تنبان آن محب نزد بیهوش افتادنش و احمقان عامه درحوالی او پرساخته اند آشهای خودرا ازاشك چشم ازرقتی که ایشانرا ازحال آن محب حاصل شده پس ازانچه گفتیم وبیان نمودیم ظاهروهویداشد که تابعان حلاج وبایزید ازطایفه بیعقلان وبیشعوران سنیانند وآن سنیانیکه فی الجمله شعوری دارند اینطایفه را انکار بلیغ میکنند پس حیف **وصدحیف ازشیعیان** صاحب فطرت که بنابرجهالت وغفلت بدام کید ومکر این غولان بادیه ضلالت گرفتارشده اند امید که بدستیاری توفیقات رب العزت ومدد ارواح طاهرهٔ مطهره اهل بیت طهارت وعصمت (ع) این گم شدگانرانجات وخلاصی میسر شود اگربرسند که ازچه جهت جاهلان شیعه گرفتار دام اینجماعت میشوند و با آنکه این طریقه مخالفت تمام با مذهب شیعه دارد در جواب میگوئیم که جاهلان شیعه خصوصا جوانان ایشان میلی بلهو ولعب وعشق وعاشقی دارند و تابعان حلاج وبایزید اینمراتب راشعارخود ساخته اند وعبادتش نام کرده اند و در مدح اینحال ومذمت زهد وزاهدی وخدا ترسی شعر ها گفته اند بنابراین جاهلان شیعه ازروی جهل و نادانی فریب این حیله گران خورده اندووجهی دیگرقبل ازین مذکور شد.

www.ebnearabi.com

فصل

بدانکه مجتهدین طریقت که تارکان متابعت اهل بیت نبوت ورسالتندوغولان بادیهٔ ضلالتند کفر والحا دوزندقه ایشان درطریق دین بسیار است واجتهادات باطله واعتقادات فاسده ایشان بیشمار است ولیکن نیافته‌ایم که کسی ازایشان قبل ازبایزید دعوی اَنااللّه واَناالحقّ ولاآلهَ اِلّااَناولَیس فی جُبّتی سِوی‌اللّه کرده باشد و چنانچه ازتتبع کلام این گمراهان ظاهرمیشود اول کسیکه این مقالات ازوی صادرشد از مجتهدان طریقت وطالبان بدعت و رهبانیت بایزید بود و بعد از وی ابوالحسن خرقانی و حلاج این دعوی میکرده‌اند .

عطار درتذکرنقل کرده که ابوالحسن میگفته که من مصطفای وقتم من خدای وقتم و حلاج این دعاوی‌را بجائی رسانید که بقتلش رسانیدند و تابعان حلاج وبایزید درین کفر بسیارند عطار درتذکرةالاولیاء نقل کرده که :

بایزید دراثنای سفر مکه بشهری رسید چون از آن شهر بیرون رفت مردمان ازعقب او بیرون رفتند پرسید که اینها کیانند گفتند اینها باتوصحبت خواهند داشت پس بایزید بعد از آنیکه نماز بامداد بگذارد و روی بسوی ایشان کرد و گفت اِنّی انااللّه لاآله الاانا فاعبدونی یعنی منم‌اللّه نیست الهی مگرمن پس مرا عبادت کنید پس چون این کلمات را ازوی شنیدند گفتند این شخص دیوانه است و همه برفتند بازعطاردر تذکره نقل کرده که :

یکبار بایزید درخلوت بود بزبانش رفت که سبحانی مااعظم‌شانی چون بخود آمدمریدان گفتند که‌شماچنین لفظی گفتید شیخ گفت خدای‌تعالی خصم‌شماباشد که اگر یکبارد گرازمن این کلمه‌صادر شود مراپاره‌پاره‌نکنیدپس هریکی راکاردی بداد و گفت که اگر یکبارد گر ازمن چنین سخن بشنوید بدین کارد مراپاره پاره کنیدبعد ازآنروزی همان کلمات گفتن گرفت اصحاب قصداوکردندو کارد دابراوحواله کردند

www.ebnearabi.com

خانه ازبایزید پربدیدند و کارد بر بایزید کارمیکرد چون ساعتی بر آمد باز بصورت خود بر آمد اصحاب اورا ازحال خبردادند درجواب گفت بایزید اینست که میبینید آن بایزید نبود :

اینحکایت را ملای روم که ازپیروان بایزید است درمثنوی بعنوانی دیگر بنظم آورده وازجمله ابیات این حکایت اینست :

بامریدان آن فقیر محتشم بایزید آمد که نك یزدان منم
گفت مستانه عیان آن ذوفنون لا آلـه الا اناها فاعبدون

معنی این ابیات اینست که بایزید بامریدان گفت اینك الله منم ونیست الهی سوای من پس مرا عبادت کنید شك نیست درینکه قائل این قول کافراست بلکه کافراست کسی که اعتقاد داشته باشد که قائل این قول کافر نیست ، بلکه کافراست کسی که در کفر قائل این قول شك داشته باشد بعداز آن چندبیت دیگر بنظم آورده که معنیش اینست که درصبح آنشب که ازبایزید این کلمه کفر سرزد مریدان بوی گفتند کـه تو درشب چنین گفتی بایزید بایشان گفت کـه باردیگر که شنوید که این نوع گفتگو میکنم کاردها وتیغها برمن زنید مریدان کاردها حاضرساختند چون بایزید شورش در آمد وگفت لیس فی جبتی سوی الله واین بیت ملا ترجمه این کلامست .

نیست اندرجبه‌ام غیرخدا چندجوئی درزمین ودرسما

پس کاردها بربایزید زدندیتمنها برگردید وبدنهای مریدانرا مجروح ساخت شك نیست درینکه این دروغها رامریدان بایزید ازبرای اصلاح کفر بایزیدساخته‌اند ولیکن کفر اونه کفریست که بـاین نوع مزخرفات هموار تواند شد وملای روم که ازتابعان حلاج وبایزید است این نوع کفرها ازوی بسیار سرزده و از آنجمله این ابیاتست که دردیوان ملای روم بنظر رسیده :

هرلحظه بشکل آن بت عیار بر آمد دل برد ونهان شد
هردم بلباس دگران یار بر آمد گاهی بدل طینت صلصال فروشد

www.ebnearabi.com

که پیرو جوان شد / غواص معانی

گاهی ز بن کهگل فخار بر آمد / که نوح شد و کرد جهانی بدعا غرق

زان بس بدخان شد / خود رفت بکشتی

که گشت خلیل و ز دل نار بر آمد / یوسف شده از مصر فرستاد قمیصی

آتش چو جنان شد / روشن کن عالم

آرنده یعقوب چو انوار بر آمد / حقا که ری آن بود که اندر ید بیضا

نادیده عیان شد / میکرد شبانی

در چوب شد بر صفت مار بر آمد / بر گشت دمی چند برین روی زمین لذ

زان فخر کیان شد / از بهر تفرج

عیسی شد و بر گنبد دوار بر آمد / اینجمله هم او بود که میآمد و میرفت

تسبیح کنان شد / هر قرن که دیدی

تا عاقبت آن شکل عرب وار بر آمد / منسوخ نباشد چه تناسخ چه حقیقت

دارای جهان شد / آن دلبر زیبا

شمشیر شد و از کف کرار بر آمد / نه نه که هم او بود که میگفت اناالحق

قتال زمان شد / در صورت باهی

منصور نبود آنکه بر آن دار بر آمد / رومی سخن کفر نگفته است چو قایل

نادان بگمان شد / منکر مشویدش

کافر شود آنکس که بانکار بر آمد / ایضاً از ملای روم این ابیات

از دوزخیان شد

نقل شده

ای قوم بحج رفته کجائید کجائید / معشوقه همین جاست بیائید بیائید

آنها که طلبکار خدایند خدایند / حاجت بطلب نیست شمائید شمائید

ذاتید و صفاتید و گهی عرش و گهی فرش / باقی ز خدائید و مبرا ز فنائید

www.ebnearabi.com

و در کتاب مثنوی گفته :

جمله تصویرات عکس آب جوست — چون بمالی چشم خود خود جمله اوست

باز در کتاب مثنوی گفته :

قبله وحدانیت دو چون بود — خاك مسجود ملایك چون شود

دو مگو و دو مدان و دو مخوان — بنده را در خواجه خود محو دان

چشم دل را هین گذارا کن بطین — این یکی قبله است دو قبله مبین

شك نیست درینکه غرض ملا ازین ابیات اینست که بیان کند که ملایك که آدم را سجده کردند غیر خدا را سجده نکردند بلکه خدا را سجده کردند و چون ابلیس دو بین بود و قایل بوحدت وجود نبود بنابرین سجده نکرد و در کتاب مجالس المؤمنین مذکور است که ملا سراج الدین قوینوی که یکی از اکابر فضلا بود شنید که ملای روم گفته که من با هفتاد و سه مذهب یکی‌ام یکی از فضلای نزدیکان خود گفت که برو نزد ملای روم و در حضور مردمان از وی بپرس که این را تو گفتهٔ پس اگر اقرار کند او را دشنامها بده پس آن فاضل بیامد و از ملای روم پرسید که این تو گفته که من با هفتاد و سه مذهب یکی‌ام در جواب گفت آری من گفته‌ام پس آنمرد فاضل ملای روم را دشنامها بداد پس ملا خندان شد و گفت که من با اینکه تو میگوئی نیز یکی‌ام پر ظاهر است که این قول بنا بر اعتقاد بوحدت وجود است درین باب اشعار عطار بسیار است از آنجمله در کتاب جوهر ذاتش این ابیات منقولست

تو ذاتی در صفات آدم نموده — و ز آدم خویشتن ایندم نموده

تو ذاتی در صفات آدم چرائی — که حق را مطلقی ز آدم خدائی

خدائی لیك در صورت نمودار — خدائی این حجاب از پیش بردار

چرا در صورت خود مبتلائی — چه صورت بر فکندی خود خدائی

باز نقل شده که عطار در کتاب جوهر ذات گفته :

چو گل خواهی شدن اندر طریقت — ز دست خود مهل جانا شریعت

www.ebnearabi.com

چو گل خواهی شدن در عین ذرات | شوی عین صفات وپس شوی ذات
شریعت رهبر ذرات آمد | زعین جان نمود ذات آمد
خدا را یافتم در شرع بیخویش | نمود صورتم رفتست از پیش
خدا را یافتم که جبرئیل است | ز عقل کل مرا اینجا دلیلست
خدا را یافتم چون مصطفا من | یکی دیدم همه عین صفا من
خدا را یافتم در عرش اعظم | نمود عکس او در جمله عالم
خدا را یافتم دیدم حقیقت | برون رفتم من از عین شریعت

باز ازعطار نقل شده که در کتاب جوهر ذات خدارا تشبیه بالف کرده واعتقاد باطنش اینست که چنانچه الف گاهی بصورت بی درمی آید وگاهی بصورت تی وگاهی بصورت ثی وگاهی بصورت جیم تاآنکه سر از گریبان لام الف درمی آورد و سپس حق تعالی گاهی عناصر شود وگاهی آسمان وگاهی زمین وگاهی ملک وغیر آن ازجمله اشعار او درین باب این ابیاتست :

تمامی سر بیچون درالف دان | یقین عشق را در لام الف دان
زلادم زن تو چون منصور حقشو | نمود عشق جانان هان تو بشنو
الف بشناس باراهم الف دان | چراهستی برین معنی تونادان
الف بی شد وگرتی شد وگرثی | وگر جیم اینچنین میدان تو معنی

وباز ازعطار نقل شده که در کتاب جوهر حکایت گفتگوئی که بایزید وحلاج با یکدیگر کردند بنظم آورده گفتگوی بایزید وحلاج نربنوجه است .

زبان بگشاد وگفت ای ذات مطلق | ابر حق میزنی اینجا اناالحق
منم واقف زحالت اندر اینجا | که می بینم ترا من ذات یکتا
توذاتی این زمان گل رخ نموده | نمود جمله اشیا در ربوده
تو ذاتی و خدائی و پاك هستی | بتصورت بیك ره درشکستی
توذاتی و نموده رخ در اینجا | که تاکلی دهی پاسخ دراینجا

www.ebnearabi.com

تو ذاتی این زمان من دیدمت باز — حجاب اکنون تو با من کل بر انداز
بگو اسرار اینـدم با من ایدوست — حقیقت مغز کردانم همه پوست
که یکسالست تاروی تودر خواب — چنین دیدم مرا امروز دریاب
بسی اینجا کشید ستم ریاضت — زبهر رویت ای کان سعادت
کنون چون آمدی اینجای بیرون — بدیدم رویت ای جان بی چه و چون
کنون بیشك مرا بیرون تو آری — که اینجا دستگیری دوستاری

اینست جوابی که حلاج ببایزید داده :

جوابش داد آنکه صاحب راز — که اندر عشق ما میسوز و میساز
فنا شو تا بقای ما بیابی — پس آنگه سوی ما بیخود شتابی
فنا شو تا کنم اینجات واصل — همه مقصود تو ارم بحاصل
یکی شو بایزید و پس مرا بین — درون جزو کل عین لقا بین
یکی شو بایزید اندر برم زود — که تا یابی مرا دیدار معبود
منم حق آمده اینجا سخن گوی — اناالحق میزنم در های و در هوی
منم حق آمده اینجا نهانی — بدین کسوت برین خلق جهانی
منم حق آمده الله مطلق — درون جمله ام آگاه مطلق
مترس ای بایزید و گوش میدار — رموز من نهانی هوش میدار
من آوردم ترا درد ار دنیا — منت بیشك برم در دار عقبا
منم اندر زبان جمله گویا — درون جمله هستم راز دانا

بازعطار نقل کرده که در کتاب جوهر ذات گفته :

من محمد را یقین دانم خدا — دید کلی ذات پاك اصفیا
اوخدا بود و خدا او بیشکی — راز خود هرگز نگفت او اندکی

باز آنمرد درین کتاب گفته :

خدا و مصطفا در جان نهانند — مرا اینجایکی شرح و بیانند

www.ebnearabi.com

خدا ومصطفی هردو یکی اند　　بنزدیك محقق بیشکی اند
خدا ومصطفی درجان بدیدم　　چومه درپیش ایشان ناپدیدم
اگرتوترك خودگوئی خدائی　　چرا چندین تو درعین بلائی
خدائی لیك درصورت نمودار　　خدائی این حجاب ازپیش بردار
چرا درصورت خود مبتلائی　　چه‌صورت برفکندی خودخدائی

باز ازعطار نقل شده :

کیستم من سالك واصل شده　　مر مرا ذات خدا حاصل شده
ذات حق آمد عجایب درصور　　کرده برذرات خود کلی گذر
ذات حق بودونبد منصورخود　　تاکه میگفتی اناالحق تاابد
ذات حق بودوصفات حق بداو　　لاجرم کلی اناالحق **میزداو**
ذات حقشو صورت اشیاببین　　این نهانی راز را پیدا ببین
پاك بازآنجا وجودخودتمام　　تا شوی ذات خداکل والسلام

وملاجامی ضال مضل بنا براعتقاد بوحدت وجود گفته :

همراه وحی آمد وروح القدس شده　　پیغام خود رسانده و پیغمبر آمده

وبدانکه حاصل کلام قائلین بوحدت وجود اینست که حق تعالی بمنزله دریاست وخلق بمنزله موجهای دریاست وموج درواقع عین دریاست اینمعنی را قائلین بوحدت وجود بنظم آورده‌اند .

هرنقش که بر تخته هستی پیداست　　آن صورت آنکس است کان نقش آراست
دریای کهن چو برزند نقشی نو　　موجش دانند و در حقیقت دریاست

وایضا گفته‌اندکه :

جهان موجهای این دریاست　　موج ودریا یکیست غیرکجاست

باز این گمراهان خالق راتشبیه بآب کرده‌اند که برف میشود وبرف چون گداخته شود باز آب میشود چنانچه گفته‌اند ،

www.ebnearabi.com

آن نقطه که هست جلوه‌گر درهر طرف   باید که کنی عمر باد را کش صرف
هر آب که شد بسته و برفش خوانی   هم آب شود دگر چو بگداز دبرف

بیشك این اعتقاد کفر و الحاد و زندقه است و مخالف ضروری دینست دیگر از جمله اشعار قائلین بوحدت وجود این ابیاتست.

درهر آینه حسن دیگر گون مینماید جمال او هردم
گه درآید بکسوت حوا گه برآید بصورت آدم

اینطایفه گفته‌اند که وجود که ذات باریست هم قدیمست و هم حادث هم ظاهر است وهم باطن هم خالق است وهم مخلوق هم عالمست وهم معلوم هم مریداست و هم مراد هم قادراست وهم مقدور هم شاهداست هم مشهود هم متکلم است وهم مستمع هم رازقست وهم مرزوق هم شاکر است و هم مشکور هم عابداست وهم معبود هم ساجد است وهم مسجود هم کاتب است وهم مکتوب هم مرسل است و هم مرسل دیگر گفته‌اند که:

حق تعالی معشوق عالمست وغیرت معشوق این تقاضا میکند که عاشق غیر اورا دوست ندارد وبغیراو محتاج نشود لاجرم خودرا عین اشیا کرد تاهرچه عاشق دوست دارد و هرچه محتاج شود او باشد.

غیرتش غیر درجهان نگذاشت   لاجرم عین جمله اشیاء شد

اینطایفه نقل کرده‌اند که شیخ عطار در وقت کشته شدن باکافر تتار که بدستش گرفتار بود گفت کلاه تتاری بر سر میگذاری و دراینصورت خودرا بمن مینمائی و قصد قتلم میکنی و گمان داری که من ترا نمیشناسم بکش که هزارجان من فدای شمشیر توباد.

داز شیخ روزبهان نقل شده که در کتاب کشف الاسرار نقل شده گفته که درغلوی سکرحق برمن متجلی گشت درصورت ترکی قبابسته وموبافته و کلاه کج نهاده دست دراذیال جلالش زدم و گفتم بحق وحدت ذات توکه چنانت شناخته ام که اگر

www.ebnearabi.com

بهر صورت بر آمی ودر هزار کسوت جلوه فرمائی که یکسر مو از معرفت تغییر نیابد مخفی نماند که صاحبان اینمذهب شنیع اگرچه درزی اسلامند و درلباس نفاق پنهانند ولیکن نزد ارباب بصیرت کفر ایشان از کفر یهود و نصاری اظهر واعظم است زیراکه ایشان منکر مغایرت خالق ومخلوقند که ازضروریات وبدیهیات جمیع مذاهب وملل است زیراکه اینطایفه عالم راصفت خدا بلکه عین خدا میدانند همگی گفته‌اند که حق تعالی پیش ازظهور عالم وجود مطلق بود وبعد از آن بصورت عالم بر آمد عقل شد ونفس شد و آسمان شد وزمین شد وانسان شد وحیوان شد وغیر آن از اجزای عالم شد باعتقاد باطل اینطایفه خدارا بچشم میتوان دید وهر کس هرچه را بیند خدارا بیند واین ابیات راکه شارح گلشن گفته ازعارف همدانی نقل کرده مفید این معنیست

تاحق بدو چشم سر نبینم هردم	از پای طلب نمی نشینم هردم
گویند خدا بچشم سر نتوان دید	آن ایشانند من چنینم هردم

اینطایفه غیر خدارا خیال محض واسم بی‌مسمی میدانند بلکه وجود غیر خدا را محال میدانند صاحب گلشن گفته :

همه آنست و این مانند عنقاست	جز از حق جمله اسم بی مسمی است
عدم موجود گردد این محالست	وجود از روی هستی لایزال است

لاهیجی شارح درشرح این بیت گفته وجود دایما واحداست و بر حقیقت حقیقی خود بلاتغییر وتبدیل باقیست وعدم همچنان برعدمیت خودست و هرگز وجود عدم نمیشود ومعدوم موجود نمیگردد چه قلب حقایق ممتنع است پس هر آینه ممکنات و محدثات چنانچه دراول معدوم بوده همیشه معدوم باشند وموجودیت عبارت از تجلی ذات قدیم باشد بصورت ایشان مخفی نماند که این استدلالی که صاحب گلشن وشارح وسایر تابعان حلاج و بایزید کرده‌اند براینکه ماسوی‌الله معدوم ومخیالست در غایت ضعف است ودر کتاب حکمة‌العارفین ابطال آن نموده‌ایم و کلام راطولی داده‌ایم ودرین رساله نیز عنقریب بیان ابطال استدلال ایشان خواهم کرد اینطرفه است که

www.ebnearabi.com

این بیدینان بااین زشتی اعتقاد عارف ومؤمن ومسلم کسی رامیدانند که صاحب این اعتقاد باطل باشد وانکار کرده‌اند اسلام کسی را که صاحب این اعتقاد نباشد و گفته‌اند:

رباعی

توحید که ازمشرب عرفان باشد　　درمذهب اهل عشق ایمان باشد
هر کس که ندیده قطره بابحر یکی　　حیران شده‌ام که چون مسلمان باشد

وعنقریب مذکور خواهدشد که محی الدّین که ازعمده این طایفه است گفته‌است که نصاری کافر نشدند بسبب اینکه گفتند که عیسی خداست بلکه کافر شدند بسبب اینکه گفتند که خدا منحصراست درعیسی وغیر اورا خداندانسته‌اند پس باعتقاد محیی الدین جمیع مسلمانان که خدارا یکی میدانند میباید که کافر باشند اگر گویند که دلیل بر بطلان قول اینجماعت چیست درجواب گوئیم که جمیع آیات محکمات قرآنی دلالت بر بطلان اینمذهب سخیف دارد واحادیث صریحه مصطفویه ومرتضویّه بربطلانش بسیار است بلکه بطلان این مذهب بدیهی عقلست واحتیاج بدلیل ندارد زیراکه عقل بالبدیهه یعنی بفکر وتأمل حکم میکند که خالق باید که غیرمخلوق باشدوعین مخلوق نباشدبلکه باید که خالق هیچ نوع مشابهتی بمخلوق نداشته باشد بلکه عقل بالبدیهه حکم میکند که خالق مثل دریا ومخلوق مانند موجهای دریا نیست

گوئی توزروی جهل ای هرزه درا　　خلق است چه موج وحق تعالی دریا
نشناخته بحق خدا را بخدا　　حق را بشناسی ارشناسی خودرا
گوئی دوجهان وخالق هر دوجهان　　باشند چو بحروموج دردیده جان
کی دیدهٔ جان چنین غلط بین باشد　　اینرا تو خیال فاسد نیک بدان

اگر پرسند که ازچه جهت وبچه دلیل اینطایفه قائل بوحدت وجود شده‌اند وخدارا حقیقت عالم دانسته‌اند وغیرخدارا خیال معدوم شمرده‌اند در جواب گوئیم

www.ebnearabi.com

که استدلال عقلی این بیعقلان بر مدعای باطل اینست که گفته‌اند که ذات حق که وجود وهستی مطلق است پس باید که هر چه غیر ذات حق تعالی باشد نیستی وعدم باشد زیرا که غیر وجود وهستی مطلق عدم است واین کلام درغایت ضعف وسخافتست زیرا که مراد ایشان ازینکه گفته‌اند که :

ذات حقتعالی وجودوهستی مطلق است اگر این باشد که ذات حق غیر چیزی که از لفظ وجود وهستی فهمیده میشود نیست این بدیهی البطلانست زیرا کـه آنچه از لفظ وجود وهستی فهمیده‌میشود معنی بدیهی عقلیست پس چون تواند بود که‌ذات مقدس آلهی این معنی عقلی بدیهی باشد و اگر مرادشان این باشد که ذات مقدس آلهی چیزیست مجهول‌الکنه‌که نامش وجود وهستی است پس ازین‌لازم نیاید که‌غیر اوعدم باشد مخفی نماند که اینجماعت سنی واشعری مذهب بوده‌اند وچون اشعری فعل بنده رامخلوق خدامیدانند و گفته‌که وجود عین ذات واجب وممکنست ازینجا محیی‌الدین وتابعانش وحدت وجود فهمیده‌اند واین غلطیست بغایت عظیم و بغایت بعید است که ازصاحب عقل واقع شودومحی‌الدین عربی که مؤسس اینمذهب باطلست درکتاب فصوص‌دلیل‌وحدت‌وجودرا این آیه‌ساخته که **لن نؤمن حتی نؤتی مثل ما اوتی رسل الله اعلم حیث یجعل رسالته** باین‌روش که رسل‌الله رامبتدا گرفته‌والله‌را خبراو و این استدلال کمـال حماقت وسفاهت وبلادت اوظاهرمیشود این‌غلطیست کـه‌برهیچ کودك و جاهل بطلان‌او مخفی‌نیست وبعضی‌ازین طایفه‌بحدیثی استدلال بروحدت وجود کرده‌اند که مضمونش اینست که حق سبحانه و تعالی فرموده‌که پیوسته بنـده بکردن نافله بمن نزدیك میشود تا آنکه باو دوست میشوم و چون دوست اوشوم گوش اوشوم که بآن میشنود ودیدهٔ اومیشوم که بآن میبیند وزبان او میشوم که بآن سخن میگوید ودست اومیشوم که بدآن کار میکندو اگر دعا کند دعای اورا اجابت میکنم‌واگرازمن‌سوآلی کندباوعطا میکنم اینجماعت ازنادانی‌نفهمیده‌اند که‌اینحدیث هیچ‌دلالت برمدعای‌ایشان ندارد بلکه میتوان گفت که اینحدیث‌دلالت صریح بربطلان

www.ebnearabi.com

وحدت وجود دارد زیرا که براهل بصیرت پوشیده نیست که معنی اینحدیث اینست که بنده بسبب کردن نوافل محبوب خدا میشود و چون محبوب خدا شود خدا اورا بخودش وانمیگذارد که بچشم و گوش وزبان ودست و پاتحصیل روزی از برای خود کند وحاجت خودرا بر آورد بلکه خدا اورا روزی میدهد وحاجتش رابرمیآورد ازمخرجی که گمان نداشته باشد پس ازینجهت که الله اورا روزی داده و حاجتش را بر آورده واورا بخود وانگذاشته که بمدد چشم و گوش وزبان ودست حاجت خود را بر آورد گویاحقتعالی بمنزله چشم و گوش وزبان ودست اوست وبنابراین اینحدیث موافق این آیه میشود که حقتعالی درقرآن فرموده **ومن یتق الله یجعل مخرجا ویرزقه من حیث لایحتسب** یعنی هر که ازخدابترسد وازمعصیت دوری و اجتناب کند حقتعالی میگرداند از برای اومخرجی و درروی ورروزی میدهد اورا ازوممری که گمان نداشته باشد پس اینحدیث بهیچ نحو دلالت بروحدت وجود ندارد بلکه دلالت برعدم وحدت وجود دارد زیرا که بدیهیست که بنده که بنوافل بخدا نزدیك شود محبوب خداشود غیرخداخواهد بود وهمچنین کسیکه دعا کندوخدا دعای اورامستجاب کند وسوآل کندبوی عطا کندغیرخدا خواهدبود پس این دلیل واضحست بربطلان وحدت وجود وبیخردان آنرا دلیل وحدت وجود ساخته‌اند.

اگر پرسند که بعضی تابعان حلاج وبایزید دعوی میکنند که وحدت وجودرا ازراه کشف دانسته‌ایم این کشفی که ایشان دعوی میکنند چه‌نوعست درجواب میگوئیم که اینجماعت بااین اعتقاد باطل ریاضتهای غیرمشروع میکشند وچهل روزترك حیوانی میکنندودرمحل تاریك تنها بسر میبرند پس بدین سبب مزاجشان فاسدمیشود وخبط دماغی ایشانراعارض میگردد مانند صاحب مالیخولیا و مانند کسی که بنگ خورده باشد پس ممکنست که ایشان عالمی را مشاهده کنند غیراین عالم و صورت اعتقادات باطله خودرا درعالم خواب وخیال مشاهده کنند که آنچه دیده‌اند درواقع آنچنانست که دیده‌اند گاهی درعالم خواب وخیال بآسمان وعرش و کرسی میروند

www.ebnearabi.com

وخدارا بصورت پیرخود میبینند وگاهی خودرا خدامیبینند و گمان میکنند که آنچه طلب میکرده‌اند یافته‌اند ودرواقع خود خدابوده‌اند.

در کتاب تبصرة العوام وغیرآن نقل شده که یکی ازایشان طالب حق بوده و دربلاد میگردیده ومیپرسیده وبمقصد نمیرسیده تاآنکهٔ درمکه مجاورشده درآنجا بخواب دید شخصی نورانی را وباو گفت که مرا بحق راهنمائی کن پس ریش کسیرا گرفته بدست وی داد و گفت اینرا محکم بگیرپس بیدار شد بی‌شبهه شیطان ریشش رابدستش داده که ریشخندش کند و گمراهیش را زیاده گرداند.

ای عاقلان نظر کنید برسفاهت این بیعقلان که بامثال این خواب وخیال حکم بروحدت وجود وخدائی خود میکنند وترک دلیل عقل ونقل مینمایند این خواب وخیال خودراکشف نام میکنند و فرقیکه درمیان ایشان وقلندران است اینستکه ایشان راه‌را برخود دور ساخته‌اند و قلندران بخوردن بنك راهرا برخود نزدیك گردانیده‌اند.

وبدانکه این سیرانواری که اینطایفه ادعا مینمایند وآنرا اطوار سبعه‌میدمند وآنراشاهد وحدت وجود میدانندو کشفش‌نام میکنند بی‌شبهه مثل خیال بنگیاست یکی ازفضلای اینطایفه حسب‌التماس شیخ شهاب‌الدین که از اکابر اولیای اهل‌سنت است درتفصیل انوار رسالهٔ تصنیف نموده ودرآن رساله این واقعه‌ارا درسیر انوار ذکرنموده واقعهٔ دیدم عالمی بینهایت از نورسبز هزارهزار دور اعظم درآن عالم سیران نمودم وبهریك دورهشتصد هزارهزاربار متجلی شدم و بهر یك تجلی فنائی وبقائی یافتم آنگاه‌برسیدم بعالم بینهایت ازنور کبود هزارهزار دوراعظم درآن‌عالم سیران نمودم وبهردوری حضرت حق بهمین رنك هشتصدهزار نوبت تجلی فرمودو بهریك تجلی فنائی‌وبقائی یافتم آنگاه رسیدم بعالمی بینهایت ازنور سرخ هزارهزار دوراعظم درآن عالم سیران نمودم وبهردوری حضرت حق هزارهزار نوبت تجلی فرمود وبهریك تجلی فنائی و بقائی یافتم آنگاه رسیدم بعالمی بینهایت ازنور زرد

www.ebnearabi.com

هزارهزار دور اعظم در آن عالم سیران نمودم و بهر دوری حضرت حق هزارهزار نوبت تجلی فرمود و بهریك تجلی فنائی وبقائی یافتم آنگاه رسیدم بعالمی بینهایت از نورسفید هزارهزار دوراعظم در آن عالم سیران نمودم وبهر دوری حضرت حق هزار هزار نوبت تجلی فرمود و بهریك تجلی فنائی وبقائی یافتم آنگاه رسیدم بعالمی بینهایت از نورسیاه هزارهزار دوراعظم در آن عالم سیران نمودم وبهر دوری حضرت حق هزارهزار نوبت تجلی فرمود وبهریك تجلی فنائی و بقائی یافتم

آنگاه رسیدم بعالمی بینهایت و بیرنك فنائی شدم هزارهزار دور اعظم فانی بودم آنگاه بقا یافتم هم در واقعه چنان میدانم که حضور کرده‌ام رسیدم بمقامی بغایت لطیف پیرخودرا دیدم اینواقعه را عرض کردم فرمودکه :

اطوار سبعه که میگفتم اینست که مشاهده نمودی آنگاه خودرا بالای عرش دیدم ازحد وعد بیرون سیران نمودم وتجلی فنا وبقالایتناهی شد آنگاه حضرت‌حق را دیدم بصفت نورسرخ وفانی شدم هزارهزار سال آنجهان فانی بودم .

آنگاه بقاء باالله یافتم دیدم که حضرت‌حقم بی‌تعینی کشف وعلم من محیط است بهمه ذرات کاینات تاحدی که همه وحوش وطیور بهر کار و بهرجا که میرفتند برمن معلوم بودکه بکجامیروند و چه نیت دارند آنگاه جمیع تعینات نیست شد و من لم یزل ولایزال بودم و لمن‌الملك میگفتم و درعلم من چنین بود که تابوده‌ام چنین بوده‌ام تاباشد چنین خواهم بود .

آنگاه حضور کردم واقعهٔ دیدم فضائی بغایت خوش سیران نمودم رسیدم بآسمان اول آنجا عجایب وغرایب بسیار دیدم از آنجا سیران نمودم بآسمان دوم ملائکه را دیدم که‌غلغله درمیان ایشان افتاده بود وشادی میکردند وبهر آسمان که میرسیدم هم برینمنوال تاعرش از آنجا بینهایت طیران نمودم وبینهایت فنا و بقایافتم آنگاه حضرت حقرا دیدم درصورت پیرخود فنایافتم هزارهزار دوراعظم‌فانی بودم آنگاه‌بقاءباالله‌یافتم حضرت‌حق‌بودم وهمه‌عالم راوجودخود دیدم هرکس رامیخواستم

www.ebnearabi.com

میکشتم و هر کسرا میخواستم زنده میگردانیدم و بهمه رزق میرسانیدم و بجمیع صفات حق متصف بودم .

آنگاه دیدم که همه عالم شراب شد همه را آشامیدم چون یکدور اعظم گذشت بازهمه را آفریدم بازشراب شد بازهمه را آشامیدم هزارهزار نوبت چنین واقع شد که من همه را میآشامیدم چون یکدوراعظم میگذشت بازهمه را آفریدم ودرعلم من چنین بود که تابوده‌ام چنین بوده‌ام وتاخواهد بود چنین خواهم بود

آنگاه حضور کردم واقعه دیدم که دریاها پیداشد ازنورلون لون درهریک ازین دریاها هزارهزار دوراعظم سیاحت وغوص نمودم و بهردوری هزارهزار بار حق تجلی فرمود وهریك تجلی فنائی وبقائی یافتم

آنگاه حرارت غالب شد آن دریاهارا آشامیدم وفنایافتم هزارهزار دوراعظم فانی بودم .

آنگاه باقی شدم این غزل میشنیدم

ای اهل دردجوشی وی عاشقان خروشی　　　کزدست میفروشی نوشیده‌ام بوشی

هزارهزار دوراعظم برین غزل وجد میکردم آنگاه دردریای دیگر درمیآمدم وسیاحت وغوص میکردم وتجلی و فنا وبقاء بر آن منوال واقع میشد آنگاه دریارا میآشامیدم وفانی میشدم و وجد میکردم برهمین غزل همچنین تاهزارهزار دریارا آشامیدم .

آنگاه خودرا حضرت حق میدیدم بهردوری آدمی آفریدم وازو نسل پیدا میشد وعالم معمور میشد وچندین هزار پیغمبران پیدامیساختم و بهریك وحی میکردم وکتابها برایشان میفرستادم وچندین هزار ولی می آفریدم وبرایشان تجلی میکردم وباهریك خصوصیتی داشتم که دیگریرا از آن خبرنبود وهمه مرامی پرستیدند وسجده میکردند ومن بجمیع صفات حق متصف بودم حی وعلیم وسمیع وبصیر وقدیر ومرید ومتکلم بودم هرکرا میخواستم رزق میدادم وآنراکه میخواستم ببهشت میفرستادم

www.ebnearabi.com

ولمن الملك میگفتم هزار هزار دور اعظم بذات خود قایم بودم و هزار هزار آدم برینمنوال که گفته شد آفریدم و در علم من چنین بود که تا بوده‌ام چنین بوده‌ام و تا خواهم بود چنین خواهم بود آنگاه حضور کردم .

بدان وفقك الله تعالی که این واقعها مثل خیال چند است که بنگیان می کنند اما خیال آن بنگیانی کـه ازحلیهٔ ایمان واسلام عاری وبری بوده باشند .

مخفی نماند که این سیر انواری که باصطلاح اینطایفه آنرا اطوار سبعه گویند از لوازم کاملان و واصلان اینطایفه است یقین هر که اندك بصیرتی ومعرفتی داشته باشد حکم جزم میکند که صاحبان این اقوال واحوال الرادینی ومذهبی وعقلی نمیباشد وهـرگز این اقوال واحوالرا بیکی ازشیعیان قم واسترابادو حله وجبل عامل وغیره آن ازبلاد شیعه کسی نسبت نداده لاهیجی درشرح گلشن این ابیات راکه موافق واقعهای مذکوره است دربیان کشف اینجماعت آورده .

زین دام تن گهی که چو شهباز بر پرم ... بـالی بهـم زنم ز سموات بگـذرم

چندین هزار دور عظیمی ورای عرش ... طیران کنم که جز برخ دوست ننگرم

در هر تجلی زجمـالش شوم فنا ... کـلی حجـاب هستی خود راز هم درم

ازخلعت منی چو مرا یارعور ساخت ... آنـکه لباس هستی خود کرد در برم

دیدم که هر چه هست منم نیست هیچ غیر ... هـر ذره گشته پـردهٔ بـرروی انـورم

بدانکه اینجماعت گمراهانرا اعتقاد ناقص اینست که تا کسی باینمقام مذکور نرسد وخودرا خدا نبیند کامل نیست لاهیجی درشرح گلشن این ابیات را دربیان اینمعنی ذکر نموده :

نیست کامل درجهان آنکس که دریا عین اوست

عین دریا هر کـه شد میدان کـه مرد کاملست

ما همه دریـا و دریا عین مـا بوده ولـی

ماهیٔ مـا در میان مـا و دریـا حایلست

www.ebnearabi.com

چشم دریا بین کسی دارد که غرق بحر شد

ورنه نقش موج میشد هر که او بر ساحلست

باز لاهیجی مذکور در شرح گلشن گفته بدان که تجلی که ظهور حق است بر دیدهٔ دل پاک سالك از روی کلیت بچهار نوعست آثاری و افعالی و صفاتی و ذاتی آثاری آنست که بصور جسمانیات که عالم شهاداتست از بساط علوی و سفلی و مرکبات بهر صورت که حضرت حقرا بیند و در حین رؤیت جزم داند که حضرت حق است آنرا تجلی آثاری میخوانند و از جمله تجلیات آثاری تجلی صوری یعنی درصورت انسان مشاهده نمودن اتم و اعلاست و تجلی افعالی آنست که حضرت حق بصفتی از صفات فعلی که صفات ربوبیند متجلی شود و اکثر آنست که تجلیات افعالی متمثل بانوار متلونه نماید یعنی حضرت حقرا بصورت نور سبز و نور کبود و نور سرخ و نور زرد و نور سفید بیند و تجلی صفاتی آنست که حضرت حق بصفات سبعه ذاتیه که حیوة و علم و قدرت و ارادت وسمع و بصر و کلامست متجلی شود و گاه باشد که تجلی صفاتی متمثل بنور سیاه نماید یعنی حقرا بصورت نور سیاه بیند و تجلی ذاتی آنست که سالك در آن تجلی فانی مطلق شود و علم و شعور و ادراك مطلقا نماند و تجلیات مذکوره بحسب صفا و اوقات متجلی علیه متفاوتست اگر حضرت حقرا بیند تجلیست و اما اگر خود مظهر حق شود یعنی بیند که خود حضرت حق است اتم و اکمل است و باز بعد از گفتگوئی چند گفته که سالك در تجلی ذاتی ببقای حق باقی گردد و خودرا مطلق بی تعین جسمانی و روحانی بیند و علم خودرا محیط بهمه ذرات کاینات مشاهده نماید و متصف بجمیع صفات الهی باشد و قیوم و مدبر عالم باشد و هیچ چیز غیر خود نبیند و مراد بکمال توحید عیانی اینست :

آنکه سبحانی همی گفت آنزمان ❊ این معانی گشته بود اورا عیان

هم ازین رو گفت آن بحر صفا ❊ نیست اندر جبه‌ام غیر خدا

آن اناالحق کشف این معنی نمود ❊ گر بصورت پیش تو دعوی نمود

www.ebnearabi.com

وهمین مرد لاهیجی در شرح گلشن گفته که چون عنایت ازلی وهدایت لمیزلی این فقیر را بخدمت وملازمت حضرت امام زمان مقتدای اهل ایمان قطب فلك سیادت وولایت محور دایرهٔ ارشاد وهدایت شمس الملة والطریقة والحقیقة الدنیا و الدین محمد النور بخش قدس الله سره العزیز راهنمونی کرد وددرسنه تسع واربعین و ثمانیه بشرف توبه که در طریق اولیاء الله متعارفست وتلقین ذکر خفی مشروط بشرایط مشرف شدم و درملازمت ایشان بسلوك وریاضت وتوجه باحیاء لیالی بامر آنحضرت مشغول میبودم ومواظبت بذکر وفکر مینمودم تا ببرکت ترك تجرید وسلوك پادشاه کامل آینه دل این فقیر بنور آلهی صفائی حاصل کرد یك شبی بعداز احیاء واوقات این فقیر را غیبت دست داد دیدم که تمامت روی زمین گلزار است ومجموع گلها که از نازکی و بزرگی شرح آن نتوان نمود شکفته وعالم بحیثیتی پرنور وروشنست که دیدهٔ طاقت دیدن آنشعاع ندارد این فقیر بیخود ودیوانه‌ام وددرمیان چمنهای گل میدوم وفریاد ونعره مجنونانه میزنم دراثنای آنحال روی بآسمان کردم دیدم که تمامیت آسمان آفتابهای درخشنده است چنانچه ازبسیاری آفتاب روی آسمان پوشیده شده ونور ایشان بنوعی درین عالم میتابد که وصف آن نتوان کرد چون چنین دیدم دیوانگی من زیادتر شد وشیدائی وبیخودی غلبه نمودم ناگاه دیدم که شخصی نورانی آمده باین فقیر میگوید که میخواهی که خدارا ببینی گفتم بلی من چنین که میبینی دیوانه دیدارم وغیر ازاین مقصودی ندارم بمن گفت که بازگرد دیدم که اودرپیش شد وبتعجیل میرود واین فقیر نیز درعقب ایشان روانه شدم وهمچو ایشان میدویدم ناگاه دراثنای آن رفتن بهمانحالت این فقیر را بخاطر آمد که این در خوابست میبینم و بغایت ترسان ولرزان شدم که مبادا بیدار شوم وهمچنان آنشخص بتعجیل میرفت واین فقیر درعقب او میرفتم ناگاه عمارات پیداشد تمام ازجواهر نفیسه ودر آن عمارات در آمدیم ودرمیان آن عمارات طاق وایوان بود ازطلا وجواهر وازغایت بزرگی اطراف آن طاق پیدا نبود آنشخص که دلیل بود روی بازپس کرد وگفت اینست نظر کردم که

www.ebnearabi.com

نور تجلی الهی بعظمتی هرچه تمامتر ظاهر شد چنانچه بکمیت و کیفیت وصف آن نمیتوان کرد چون این فقیر را نظر بر و افتاد همه اعضا وجوارح این فقیر ازهم فرو ریخت وفانی مطلق وبیشعور شدم وهم در آنواقعه دیدم که باز باخود آمدم و باز نگاه کردم وجمال باکمالش مشاهده نمودم بازفانی محض ومحومطلق شدم آنگاه از آنحال بخود آمدم دیدم که دریای آب روان درمیان صحرای بینهایت نورانی میگذرد واین فقیر بر کناره آن دریا ایستاده‌ام وچیزی میطلبم دیدم که خلایق بیحد و شمار متوجه جائی اند وپیوسته میروند ودرعلم من چنان آمد که جائی مجلسی وصحبتیست واین خلایق آنجا میروند دراثنای آن یکبار دیدم که در گنبدی بزرگم چنانچه اطراف وجوانب این گنبد ازغایت بزرگی اصلا پیدانیست واین گنبد ازنور مملو و پر است وبحیثیتی تلاءلوء وتشعشع مینماید که چشم خیره میگردد ونیك نظر نمیتوان کرد واین فقیر درهوای این گنبد طیران مینمایم وچنان مست وبیخودم که چشم باز نمیتوانم کرد وحضرت حق جل جلاله بی تعین و کیف پیوسته شراب در حلق من میریزد بنوعی که اصلا هیچ انقطاعی ندارد بطریق رودخانه که متصل آید و در دهن شخصی رود ومن علی الدوام دهن باز کرده‌ام ولاینقطع بیجام وکاس این شراب بیرنك وبو در حلق من میریزند ودرعلم من در آنحال چنان بود که سالهای بیحصر وشمار است که اینچنین است ناگاه دیدم که تمامت عالم ازآسمان وزمین وعرش وفرش و غیره یك نور واحد متمثل به رنك سیاه شدند ومن نیزهمین نورم وهیچ تعین دیگر ازجسمانی وغیره ندارم ومجرد علم وبس وحضرت حق بیجهت وکیف دریاهای شراب ازین نور بمن میدهد صد هزار دریای شراب از این نور بیکبار آشامیدم ودر آنحال معلوم من بود که تمامت کل اولیا که بوده‌اند همه دراین نور غرقند وهمه این نورند وبعلم سیران در آن نور مینمودم ناگاه دیدم که تمامت موجودات عالم از سفلیات وعلویات ومجردات ومادیات همه شراب شدند ومن همه را بیکجرعه در کشیدم وفنای سرمدی یافته و فانی مطلق و بیشعور شدم آنگـاه دیدم که حقیقت واحدهٔ

www.ebnearabi.com

ساریهٔ در جمیع اشیاء منم و هرچهٔ هست منم وغیرمن هیچ نیست وهمه عالم بمن قایمند و قیوم همه منم و مرا در جمیع ذرات موجودات سیرانست وهمه بظهور من ظاهرند بعداز آن از آنحال واقف شدم وباخود آمدم وچندین روز در آن سکر و بیخودی بودم

صدهزاران بحر میدیدم که شددردم عیان | جمله‌را یکجرعه کردم بدهنوزم آرزو
بعداز آن دیدم دوعالم شدشراب ومن زشوق | خوش بیکدم درکشیدم جمله‌را ازجام هو
پس از آن مستی زهستی فانی مطلق شدم | سرعالم زان فناشد کشف برمن موبمو
چون بقا دیدم اسیری زان فناء سرمدی | بودم آن یاری که میجستم مدامش کوبکو

عطار در کتاب تذکرة الاولیاء ازبایزید نقل کرده که او گفت چون بوحدانیت رسیدم و آن اول لحظه بود که بتوحید نگریستم سالها در آنوادی بقدم افهام دویدم تامرغی گشتم چشم ازیکانگی پرواز همیشگی درهوای بیچونی می پریدم وچون ازمخلوقات غایب گشتم گفتم بخالق رسیدم پس سر از وادی ربوبیت برآوردم وکاسه بیاشامیدم که هرگز تاابد ازذکر اوسیراب نگشتم پس سی هزارسال درواحدانیت او بریدم وسی هزارسال دیگر در فردانیت او پریدم وسی هزارسال دیگر در الوهیت او پریدم

چون نودهزار سال بسر آمدبایزیدرادیدم و آن هرچه دیدم همه من بودم پس چهارهزار بادیه پریدم و بنهایت رسیدم چون نیك نظر کردم سر خود بکف یکی ازنبی دیدم پس معلوم شد که نهایت حال اولیاء بدایت احوال انبیاست و نهایت انبیاء را غایت نیست پس روح من برهمه ملکوت برگذشت وبهشت ودوزخ بدو نمودند به‌هیچکدام التفات نکرد وهرچه پیش اوآمد طاقت او نداشت وبجان هیچ پیغمبر نرسید الاکه سلام کرد چون بجان محمد مصطفی رسید صد هزار دریای آتشین دید بینهایت وهزار حجاب ازنور که‌اگرباول دریا قدمی درنهادمی بسوختمی وخودرا بباد بردادمی تاالاجرم ازهیبت چنان‌مدهوش گشتم که‌هیچ نماندم وهرچند

www.ebnearabi.com

خواستم که میخ طناب خیمه محمدی (ص) بتوانم دید زهره نداشتم تا آنکه بحق رسیدم ونتوانستم بمحمد(ص) رسیدن

پس گفتم الهی هرچه دیدم همه من بود تامنی مرابتو راهست ازخودی خود مراگذر نیست مرا چه بایدکردن.

فرمان آمد که خلاص تو ازتو بیتو درمتابعت دوست ماست محمد عربی علیه الصلوة والسلام بدانکه این نوع کلمات وخیالات هرگز درمیان صحابه که شاگردان بیواسطه حضرت رسالت پناه (ص) بوده‌اند وائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و اصحاب ایشان که بیواسطه استفاده علوم ازایشان میکرده‌اند وصلحاواتقیای شیعه که در هرزمان بوده‌اند نبوده

ودر کتب حدیث وکتب رجال نسبت اینحال ومقال را باحدی از شیعه امامیه که فرقه ناجیه‌اند نداده‌اند بلکه این احوال واقوال همیشه مخصوص اعدای آل مصطفی وبیگانگان ایشان بوده مخفی نماند که این نوع خیالات از فساد مزاج ودماغ ناشی میشود بعد ازآنی که مدتی ترک حیوانی نمودند سودا بردماغ ایشان غالب میشود وبدین سبب مزاج دماغ ایشان فاسد شده مثل صاحب مالیخولیا این نوع خیالات فاسده میکنند

حکیم نفیس که ازاکابر اطباست درکتاب شرح اسباب درمقام معالجه مرض های دماغ حکایتها ازجماعتی که دماغ ایشان فاسد بوده نقل نموده وگفته که گاه باشد فساد دماغ بعضی بحدی رسد که ظن بهمرسانند که عالم بغیب است وسببش را ذکر نموده

وباز گفته که فساد دماغ بحدی رسد که گمان کند که ملک است وگاه فساد دماغ بحدی رسد که گمان کند که اوحق تعالی است مؤید قول اوست اینکه مرد فاضل صالحی ازاهل نجف اشرف نقل کرد که مرد سودائی ازاهل مغرب بحله آمده بود و دعوی پیغمبری میکرد ومرد سودائی دیگر درحله بود ودعوی خدائی میکرد ونام خودرا

www.ebnearabi.com

ملك الناس کرده بود او حاضر شده از مدعی پیغمبری پرسید که تو چه میگوئی گفت که میگویم که من پیغمبرم چون این بگفت مدعی خدائی سنگی بر سر وی زد و گفت که کی من ترا به پیغمبری فرستادم پس آن مغربی مدعی پیغمبری از ترس مدعی خدائی از حله بیرون رفت و آنچه خود دیدم اینست که مردی از مقیمان قم جمشید بك نام که از جمله قوشچیان بود اندك سودائی داشت باصفهان رفت بعد از معاودت چیزها نوشته بود و دعوی میکرد که در اصفهان در عقب پیشنماز نماز میکردم در اثنای قرائت لوح محفوظ را بر من عرض کردند آنچه در لوح محفوظ دیده ام نوشته ام مخفی نیست که این حالات از خوردن بنك نیز حاصل میشود از یکی از اکابر سادات مشهد مقدس شنیدم که مردی از اهل صلاح در مجلس یکی از امرای هند ندانسته معجونی که بنك داخل داشته بخورد از وی حکایتهای غریب عجیب نقل نمود از آنجمله آنمرد مکرر در آن مجلس کج و راست میشده بعد از آنکه بهوش آمده از سبب این پرسیدند گفت که میدیدم که در آسمان بر کرسی نشسته ام ملایك صف کشیده اند و بامن تواضع میکنند پس در برابر تواضع ایشان. با ایشان تواضع میکردم .

فصل

بدانکه ظاهر اقوال متقدمین از تابعان حسن بصری مثل بایزید و ابوالحسن خرقانی و حلاج و امثال ایشان اینست که ایشان که انا الله و انا الحق میگفته اند بنابرین است که اعتقاد بحلول و اتحاد داشته اند اعتقاد باطل ایشان اینست که چون سالك دل خود را بمجاهده و مخالفت نفس صفا دهد و تهذیب اخلاق کند حق تعالی در آن حلول کند و چون نفس خود را فانی سازد و ترك خودی کند بترك اعتبار و ناموس بالله تعالی متحد شود و جدائی برطرف شود و یگانگی حاصل شود پس ازین راه انا الله و انا الحق گوید و اینجماعت این دعوی را مخصوص کاملان و واصلان میدانند از شهاب الدین سهروردی که از بزرگان این گمراهانست نقل شده که در کتاب معرفة السالکین گفته

www.ebnearabi.com

که چون سالك بریاضت مشغول شود ومتصف بصفات حق گردد حق دروی متجلی شود واورافنا گرداند واگر بنده از آن فنا باز آید خودرا حق بیند وعلم وی برجمیع معلومات محیط باشد وهمه اشیاء ویرا عبادت کنند چنانچه گفته :

در آن حین که من حی مطلق شوم　　نماند دوئی جملگی حق شوم

بود علم من علم بی منتها　　بناسوت و لاهوت وارض وسما

بود علم من علم حی قدیم　　نباشد بجز من خدای کریم

وازشیخ عطار نقل شده که در کتاب جوهرذات گفته .

منم الله درعین کمالم　　منم الله درعین وصالم

منم الله خوددر خودبدیدم　　بخود گفتم کلام وخودشنیدم

وشیخ عطار درتذکره ازبایزید نقل کرده که گفت که چون بمعراج رسیدم حقرا بحقیقت دیدم وآنجا مقام کردم وخدایرا برمن بخشایش آمد وبمن علم ازلی داد و زبان خودرادر کام من نهاد وتاج کرامت برمن نهاد ومرا گفت حقگوی وحق بجوی گفتم اگردیدم بتودیدم واگرشنیدم بتوشنیدم پس ثنای بسیار گفتم لاجرم ازکبریائی خود مرا پروبال کرامت داد تادرمیدان غرا میپریدم وعجایب صنع او میدیدم وچون ضعف من بدیددرتوحید برمن بگشاد آنجایکتائی بهمرسید ودوئی ازمیان برخواست بازعطار درتذکرة الاولیا ازبایزید نقل کرده که گفت ازبایزید بیرون آمدم چون مار ازپوست پس چون نگه کردم عاشق ومعشوق وعشق یکی دیدم وگفت که نداکردند ازمن درمن که ای تو من و گفت مدتی گرد خانه طواف میکردم چون بحق رسیدم خانه گرد من طواف میکرد واما متأخرین ازینطایفه مثل محیی الدین وتابعانش که اناالحق وانالله میگفته‌اند بنابراعتقاد بوحدت وجودست واعتقاد باطل ایشان اینست که ذات حقتعالی وجود مطلق است وعین همه اشیاست پس هرکه اناالحق گوید صادقش میدانند خواه کامل باشد وخواه ناقص بلکه ذکر وتسبیح همه ذرات عالم را اناالحق میدانند چنانچه شبستری در گلشن گفته :

www.ebnearabi.com

انا الحق کشف اسرار است مطلق — بجز حق کیست تا گوید انا الحق
همه ذرات عالم همچو منصور — تو خواهی مست گیر و خواه مخمور
درین تسبیح و تهلیلند دایم — بدین معنی همین باشند قایم

بلکه باعتقاد باطل اینطایفه بت پرستان تمام خداپرستانند شبستری که از مریدان وپیروان محیی الدین است در گلشن گفته :

مسلمان گر بدانستی که بت چیست — بدانستی که دین در بت پرستیست

ومحیی الدین در کتاب فصوص گفته که الله تعالی نصرت نداد هارون را تا سامری امت موسی را گوساله پرست ساخت واین بنابر آنست که الله تعالی خواسته که در همه صورت پرستیده شود .

شك نیست دراینکه صاحبان این اقوال مشرکان وزندیقانند اگر گویند که حلاج وبایزید وپیروان ایشان نفس را چگونه فانی میسازند تا کامل وواصل شوند ویکانگی و اتحادشان با حقتعالی حاصل شود درجواب میگوئیم که اعتقاد ناقص ایشان اینست که سالك باید بمباشرت کار های زشت ناپسندیده حیا وناموس واعتبار را از خود دور سازد .

عطار در تذکرة الاولیا نقل کرده که چون شبلی از منصب دنیا توبه کرد و بنزد جنید آمد که تحصیل خداشناسی کند جنید اورا مأمور ساخت که یکسال کبریت فروشی کند ودوسال گدائی کند تا معرفت اورا حاصل شود .

باز عطار در کتاب مذکور نقل کرده که زاهدی از اکابر بسطام که از مریدان بایزید بود ببایزید گفت که سی سالست که صایم النهار و قایم اللیلم ودرخود ازین علم که تو میگوئی اثری نمییابم بایزید باو گفت که اگر سیصدسال همچنین باشی یکذره بوی اینحدیث رانیابی .

زاهد گفت چرا بایزید گفت از آنکه تو محجوبی بنفس خود گفت اینرا دوائی نیست بایزید گفت اما نکنی گفت بکنم از آنکه سالهاست که طالبم بایزید گفت این

www.ebnearabi.com

ساعت برو وموی سر و روی خود بتراش و برهنه شو و پاره گلیمی را لنگ خود ساز و برسر آنمحله که ترا بهتر شناسند بنشین و توبره گردکان پیش خود بنه و کودکانرا جمع کن و بگو که هر که مرا یك قفا بزند یك گردکانش بدهم و هر که دو بزند دو گردکانش بدهم و در شهر میگرد تا کودکان سیلی بر گردنت زنند که علاج توا اینست زاهد گفت که لا آله الا الله شیخ گفت اگر کافری این کلمه بگوید مؤمن شود و تو بدین مشرك شدی گفت چرا گفت از آنکه تو خودرا بزرك شمردی یعنی این چون توان کرد تو از بزرگی نفس خود این کلمه گفتی نه از برای تعظیم حق زاهد گفت من این نتوانم کرد،

شیخ گفت علاج تو اینست و من گفتم که تو نکنی ای صاحب انصاف نظر کن و ببین علاج این پیر جاهل بیدین را که اعتقادش اینست که سالك بکمال نمیرسد مگر از راه بیحیائی و بیشرمی و بیباکی بی‌شبهه این قول مخالف قول خدا و رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام است شبستری در گلشن گفته :

ریا وسمعه و ناموس بگذار | بیفکن خرقه و دربند زنار
چو پیر ما شو اندر کفر فردی | اگر مردی بده دلرا بمردی

لاهیجی در شرح بیت دوم گفتگوها کرده که بعضی از آن اینست که در کفر فرد شدن بدو معنی است یکی آنکه جامع این کفرهای مذکوره باشد از بت پرستیدن و زنار بستن و ترسائی کردن و ناقوس زدن و خراباتی گشتن و طلب شراب و شاهد نمودن است چه تا زمانی که سالك واصل برین صفات کمال متحقق نگردد در ارشاد و هدایت ناتمام است دیگر این جاهلان از اسباب فنای نفس ترك اکل و شرب و خواب شمرده‌اند.

عطار از ابوالحسن خرقانی که از اکابر اولیای اهل سنت است و ممدوح ملای رومست نقل کرده که گفت چون خواهی بکرامت رسی یکروز بخور و سه روز مخور سیوم روز بخور پنج روز مخور پنجم روز بخور و چهارده روز مخور اول چارده روز

www.ebnearabi.com

بخور وماهی مخور اول ماهی بخور وچهل روزمخور اول چهل روز بخور و چهار ماه مخور اول چهارماه بخور وسالی مخور آنگاه چیزی پدید آید چون مار چیزی بدهان گرفته دردهان تونهد آنگاه اگرهرگز چیزی نخوری شاید من ایستاده بودم وشکمم خشك شده بود آن مار پدید آمد چیزی بویاتر از مشك وخوشتر از شهد سر بحلق من کرد از حق ندا آمد که ماترا ازمعده تهی طعام آوردیم واز جگر تشنه آب آن زندیقان از برای فریب ابلهان این نوع دروغها میساخته‌اند ممکنست که بسیاری ازاحمقان بگمان اینکه اینمرد راست گفته واین راه بوصول کراماتست بترك اکل وشرب خودرا کشته باشند وبجهنم واصل شده باشند.

فصل

چون دانستی که اعتقاد بوحدت وجود کفر وزندقه است ومخالف کتاب خدا واحادیث نبویه و ادله عقلیه است پس بدانکه اعتقاد صحیح امامیه که مستفادات او دلیل عقل و کلام خدا وحدیث مصطفی ومرتضی وائمه هدی علیه‌السلام اینست که حضرت حق سبحانه وتعالی ذاتیست مجهول الکنه که عقل هیچ عاقل بکنهش نرسیده نه ازجنس چیزیست ونه مانند چیزیست ومکانی نیست زیرا که مکان آفرینست وجسم نیست وچون مکانی نیست نه دوراست ازچیزی ونه نزدیکست بچیزی واین که گفته میشود که حقتعالی همه جا حاضراست وبهمه چیز نزدیکست معنیش اینست که هیچ چیز برعلم خداپوشیده نیست وازقدرتش بیرون نیست واینکه گفته میشود که خدا ازهمه چیزدوراست معنیش اینست که ذات حقتعالی بچیزی مانند نیست سمیع بی سمع است بصیر بی بصر است عالم وقادر است بی آنکه صفت علم وقدرت عارض ذاتش باشند علم او بیچونست وفعلش بیچونست مرید است بی خواهش کاره است بی نفرت دراینمعانی رباعی چند بخاطر رسیده.

www.ebnearabi.com

رباعی

نشناخته کس ذات خدای متعال زآنرو که نه شبیه باشد ورا نه مثال
با آنکه مکان و جا نباشد او را باشد همه جا با همه کس در همه حال

در ذات خدا فکر بود عین خطا بشناس صفاتش از ره صدق و صفا
مخلوق بود هرچه بخاطر گذرد آلوده خاطر نشود ذات خدا

در ذات خدا فکر خطیر است خطیر گر فکر کنی بکن تو در صنع قدیر
دانستن کنه ذات حق ممکن نیست زآنرو که نه شبیه باشد ورا نه نظیر

هشدار که راه معرفت باریکست بی شمع مرو که ره بسی تاریکست
چیزی نه ز حق برون نه از حق خالیست هم دور ز کاینات وهم نزدیکست

ایزد که ز صنع او یکی گردونست علمش بیقین ز چند و چون بیرونست
بینطق بامر کن بنا کرده جهان کردار خدا چو ذات از هر چونست

حق عین حیات و علم و قدرت باشد بیگانه ز جنس جسم و صورت باشد
حق هست مرید ضر و کاره از شر اما بری از خواهش و نفرت باشد

پنهان بود از فهم خرد ذات خدا باشد پنهان و عالم از وی پیدا
ذاتش ز صفت بری ولی عین صفات عارف نکند صفاتش از ذات جدا

شك نیست درینکه هر که اعتقادی داشته باشد غیر این اعتقاد از اهل بدعت و ضلالت خواهد بود و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم مخفی نماند که اجتهادات و اعتقادات باطله تابعان حسن بصری و حلاج و بایزید که خودرا مجتهدان طریقت میدانند بدعتهای ایشان سوای حلول و اتحاد و وحدت وجود که مذکور شد بسیار است و ما در این رساله بعضی از آن را ذکر میکنیم شاید که اهل بصیرت و انصاف بمطالعه آن هدایت یابند و از اهل بدعت و ضلالت دوری و اجتناب نمایند و ایشانرا تعظیم و تکریم

www.ebnearabi.com

ننمایند روایت شده که هر که بنزد صاحب بدعتی رود و اورا تعظیم نماید پس سعی کرده خواهد بود درخرابی اسلام اگر گویند که راحت وسلامت دنیا درسکوت و خاموشیست پس چه لازمست این نوع گفتگوها کردن واهل بدعت وضلالت رابملامت خود انداختن درجواب گوئیم که بیشك راحت درسکوت وخاموشیست اماچگونه خاموش توان شد وحال آنکه در کتاب کلینی ومحاسن برقی روایت شده که حضرت رسول‌الله (ص) گفت :

اذاظهرت البدعة فی امتی فلیظهر العالم علمه فان لم یفعل فعلیه لعنة‌الله

یعنی چون بدعت درامت من ظاهر شود باید که ظاهرسازد عالم علم خودرا واگر ظاهر نسازد پس براوست لعنت خدا وباز در کتاب کلینی ودر کتاب محاسن برقی حدیثی ازحضرت امام جعفرصادق (ع) روایت شده وآنحضرت ازپدرانش روایت نموده و حاصل معنی آنحدیث اینست که حضرت علی بن ابی طالب گفت عالمی که علم خود را بپوشد حقتعالی درروزقیامت اورازنده خواهد ساخت وازهمه اهل قیامت بدبوی ترخواهد بود وجمیع دواب اورا لعنت خواهند کرد و بازدرکتاب کلینی ازحضرت صادق (ع) روایت شده که حضرت رسول‌الله (ص) گفت که چون ببینید بعدازمن اهل ریب وبدعت را اظهار بیزاری کنیدازایشان وبسیارسب ومذمت نمائید ایشانراتاطمع درفساد دین اسلام نکنند ومردمان ازایشان حذر وپرهیزنمایند وازبدعتهای ایشان نیاموزند وچون چنین کنید بنویسد الله‌تعالی ازبرای شما جنات وبلندگرداندازبرای شما درجات درآخرت وازحضرت امام حسن عسگری (ع) حدیثی روایت شده که معنی بعضی ازآن اینست که بحضرت امیرالمؤمنین (ع) گفتند کـه بهترین خلق‌الله بعداز ائمه کیانند آنحضرت درجواب گفت که ایشان عالمانند اگر صالح باشند بـاز بآنحضرت گفتند که بدترین خلق بعدازابلیس وفرعون ونمود وبعدازآن کسانی که غصب حق شما کرده‌اند واسم ولقب شمارا برخود گذاشته‌اند چه کسانند حضرت درجواب گفت که ایشان عالمانند هرگاه صالح نباشند وفاسد باشند و ایشان کسانی انـد که

www.ebnearabi.com

باطل را ظاهر میسازند وحقرا بپوشند وحقتعالی درحق ایشان گفته که **اولئك یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون الا الذین تابوا**

ای عزیز من چگونه خاموش توان شد وعقاید فاسده اهل بدعت را توان مخفی داشت وحال آنکه نهی از منکر باجماع اهل اسلام واجبست و از اعظم منکرات بدعتست تا آنکه در بعضی از روایات وارد شده که بدعت شرك است ودر بعضی وارد شده که بدعت کفر است ودر بعضی وارد شده که بدعت ضلالتست از آنجمله در کتاب محاسن وارد شده که **کل بدعة ضلالة وکل ضلاله سبیلها الی النار** یعنی هر بدعت ضلالتست و هر ضلالت راهش بسوی جهنم است وحقتعالی اهل بدعت را در کلام مجید کافر وظالم وفاسق خوانده زیرا که گفته :

ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون

یعنی هر که حکم نکند بآنچه خدا نازل گردانیده پس ایشان کافرانند دیگر فرموده که **ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون** یعنی هر که حکم نکند بر آنچه خدا نازل گردانیده پس ایشان ظالمانند و دیگر فرموده که **ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الفاسقون** یعنی هر که حکم نکند بآنچه خدا نازل گردانیده پس ایشان فاسقانند .

شك نیست که اهل بدعت که در دین اختراع نمایند ودین را تغییر دهند حکم بآنچه خدا نازل گردانیده ننموده اند پس بمقتضای این سه آیه کافر وظالم وفاسق باشند مخفی نماند که دو حدیث بنظر رسیده که توبه صاحب بدعت مقبول نیست و از آن دو حدیث یکی اینست که در کتاب بصائر الدرجات ومحاسن برقی از حضرت امام جعفر صادق (ع) روایت شده که در زمان پیش شخصی طلب دنیا از راه حلال کرد مقدورش نشد واز حرام نیز طلب نمود مقدورش نشد پس شیطان بنزد او آمده اورا وسوسه کرد وباو گفت که طلب دنیا از راه حلال کردی ترا مقدور نشد پس دلالت و راهنمائی کنم ترا بچیزی که باو دنیای تو بسیار شود وتابعانت بسیار شوند گفت آری گفت دینی

www.ebnearabi.com

بدعت کن ومردمانرا بآن دین بخوان پس آنمرد بگفته شیطان عمل نموده و بدعتی کرد ودینی اختراع نمود ومردمانرا بدان بخواند ومردمان اجابتش کردند واطاعتش نمودند ومالی بهمرسانید بعداز آن فکری کرد وگفت کار خوبی نکردم بدعتی کردم ومردمانرا بدان دعوت نمودم ازبرای خود توبه نمیدانم مگر آنکه آنکسانیرا که ببدعت خود دعوت کرده‌ام ازراه باطـل ایشانرا برگردانم پس می آمـد بنزد آن گمراهان ومیگفت که آنچه‌من شمارا بدان دعوت نمودم باطلست وآن بدعتست که من کرده‌ام ودروغست که من گفته‌ام گمراهان درجواب او میگفتند این دروغست که میگوئی وآنچه گفته‌بودی حق بود ولیکن دردین خودشك بهمرسانیده‌وبرگردیدهٔ چون ازایشان ناامید شدرفت وزنجیری‌براسرش بمیخی محکم‌ساخت وآنرابرگردن انداخت وگفت‌این زنجیررا ازگردن‌وانمیکنم تاخدا توبه مراقبول کند پس‌الله‌تعالی وحی کرد بپیغمبری ازپیغمبران که بفلان پسرفلان بگوکه قسم بعزتم کـه اگرمرا چندان‌بخوانی که بندهای‌اعضایت ازهم‌جدا شوند دعای‌ترا مستجاب نمیسازم‌تا‌آنکه برگردانی‌هرکه رامرده است ازآنچه اورا بدان دعوت‌نموده‌ای عزیزمن پس‌باوجود این احادیث ازذکر معایب تابعان حلاج و بایزیدکه بدعتهای ایشان از بدعتهای سایرارباب بدعت زشتروقبیحتراست چگونه ساکت و خاموش توان شد دیگر در کتاب کلینی وغیرآن‌احادیث بسیار نقل شده‌که دلالت دارند بروجوب دوستی بـا دوستان خدا ودشمنی بادشمنان خدا وشك نیست‌که اهل خلاف و بدعت دشمنان خدایند واگر چه‌لاف محبت‌زنند پس‌چگونه بااینحال خاموش‌توان شدو ترك‌اظهار بدعتهای ایشان توان‌کرد .

رباعی

من‌طالب دین‌واهل دینم صدشکر
با دشمن دین تمام کینم صدشکر
با دشمن دین چوآتش سوزانـم
باطالب دین خاك‌زمینم صدشکر

www.ebnearabi.com

اگر پرسند که معنی بدعت چیست وصاحب بدعت کیست درجواب گوئیم که بدعت اختراع کردن در دین است باین روش که تغییر دهند حکمی از احکام آلهی را یا اعتقادی از اعتقادات دینی را پس بنابرین صاحب بدعت کسیست که اعتقادی داشته باشد در اصول دین غیر آن اعتقادی که رسول خدا داشته یا در فروع دین چیزیرا واجب داند که در دین واجب نباشد یا چیزیرا حرام شمارد که حرام نباشد یا چیزیرا سنت شمارد که سنت نباشد یا چیزیرا نکرده شمارد که نکرده نباشد یا چیزیرا مباح داند که مباح نباشد یا چیزیرا که واجب باشد واجب نداند یا حرام باشد و حرام نداند یا سنت باشد وسنت نداند یا مکروه باشد ومکروه نداند یا مباح باشد ومباح نداند وشك نیست درینکه هفتاد وسه گروه سوای شیعه امامیه که فرقه ناجیه‌اند همگی اهل بدعتند وغریقان دریای ضلالتند خصوصا تابعان حلاج وبایزید که بدعتهای ایشان بغایت قبیح وشنیع است ودلیل براینکه جمیع طوایف امت از اهل بدعتند سوای شیعه امامی اینست که بیان نمودیم که بعداز رسول خدا ناجی ورستگار کسیست که اختیار طریق اهل بیت علیه السلام نموده و آداب دین از ایشان آموخته وشك نیست درینکه جمیع امت پیروی غیر اهل بیت نمودند و دین خودرا از غیر ایشان آموختند سوای شیعه امامی اینطرفه است که بعضی از جاهلان که تتبع کتب شیعه نکرده‌اند واطلاعی برمذهب شیعه ندارند گمان کرده‌اند که بعضی از تابعان حلاج و بایزید شیعه امامی بوده‌اند و ندانسته‌اند که طریقه اینطایفه هرگز از ائمه شیعه واصحاب ائمه نقل نشده وازینجهت که یکی از اولیای تابعان حلاج وبایزید که در تذکرة الاولیاء ونفحات ومثنوی ملای روم وغیر آن مذکورند از اهل نجف وکربلا وحله وجبل عامل وجزایر وجوارز و قم واسترابادوسبزوار وحلب وغیر آن از بلاد شیعه نبوده‌اند وکسی از سادات مدینه که مذهب حقرا دست بدست بحضرت رسالت پناه (ص) رسانیده‌اند صاحب اینمذهب نبوده ودر کتب رجال که اکابر علمای امامیه دربیان احوال صحابه رسول و اصحاب ائمه علیه السلام تصنیف نموده‌اند کسی رانام نبرده‌اند که صاحب احوال واوضاع تابعان

www.ebnearabi.com

حلاج و بایزید باشد و در کتاب کلینی احادیث متعدده واقع شده که دلالت دارند بر اینکه اهل تصوف با اهل بیت علیه السلام مناقشه و مجادله میکرده اند و اهل بیت علیه السلام ایشانرا مذمت مینموده اند و آنچه اینجماعت میگویند که طریقه ما از اسرار است و حضرت پیغمبر (ص) این سر را بهمه کس نگفته و دست بدست این اسرار از حضرت رسول (ص) بما رسیده شك نیست درینکه این دعوی محض کذب و افترا است زیرا که اگر از اسرار میبود باب مدینة العلم که صاحب اسرار رسول خدا بود تعلیم فرزندان و شیعیان و تابعان خود میکرد و بنابرین میبایست که سنیانرا چیزی ازین اسرار نباشد و شیعیان بر آن اطلاع داشته باشند چنانچه اباحت متعه و رجعت و غیر آن از اسرار اهل بیت علیهم السلام شیعه بر آن اطلاع دارند و سنیان خبری از آن ندارند و حال می بینیم که طریقه حلاج و بایزید درمیان مخالفان کمال شهرت دارد و شیعه از آن خبری ندارند و ازینجهت است که در بلاد شیعه خانقاه قدیم نمیباشد و در بلادی که مردمش همیشه سنی بوده اند خانقاه قدیم بسیار بهم میرسد و ملا جامی که از فضلای تابعان حلاج و بایزید است در نفحات ذکر نموده که اول کسی که خانقاه ساخت امیر ترسایان بود که آنرا در رمله شام از برای اینجماعت ساخت مسببش آن بود که امیر ترسایان در صحرائی بود درین اثنا ازینجماعت دو کس را دید که بهم رسیدند و با هم گرمی و آشنائی کردند امیر ترسایان از ایشان پرسید که قبل ازین با هم آشنا بودید ایشان گفتند نه امیر ترسایان گفت :

پس چون با هم آشنائی کردید در جواب گفتند که اینطریقه ماست امیر ترسایان گفت جائی دارید که در آن جمعیت نمائید گفتند نه پس بفرمود تا از بـرای ایشان خانقاهی ساختند ای اهل بصیرت و انصاف نظر کنید و تأمل نمائید که خانقاه که ابتدای بنای آن از ترسائی بوده باشد فیض آن در چه مرتبه خواهد بود یقین که بوسوسه و تعلیم شیطان بنای خانقاه نمود تا باعث بیرونقی مسجد کـه خانه خداست گردد

www.ebnearabi.com

بی‌شبهه مساجد در پیش اهل خانقاه قدری و اعتباری ندارد و بنابرین است که ملای روم در مثنوی گفته :

ابلهان تعظیم مسجد میکنند — در جفای اهل دل جد میکنند
آن مجازست این حقیقت ایخران — نیست مسجد جز درون سروران
مسجدی کان اندرون اولیاست — سجده گاه جمله است آنجا خداست

بدانکه ازین کلام کفر صاحبش از دو جهت لازم می آید یکی آنکه دل اهل خانقاه را منزل خدا و سجده گاه خلق دانسته و دیگر آنکه استخفاف بحرمت مساجد که نزد خدا بغایت محترم است رسانیده و احادیث اهل بیت اطهار علیهم السلام در بیان فضل مساجد بسیار است .

از آنجمله روایت شده که یکنماز در مسجدالحرام صدهزار نماز است و موجب اینست که جمیع نمازهائی که در مدت عمر کرده‌اند و جمیع نمازهائی که در بقیه عمر بجای آورند مقبول درگاه خدا شود .

و روایت شده که یکنماز در مسجد رسول (ص) ده‌هزار نماز است و یکنماز در مسجد کوفه هزار نماز است و یکنماز در مسجد جامع صد نماز است و یکنماز در مسجد محله بیست و پنج نماز است و یکنماز در مسجد بازار دوازده نماز است و یکنماز درخانه همان یکنماز است .

و روایت شده که هر که همسایه مسجد باشد و بااینحال نماز فریضه را در خانه خود بجای آورد نماز او نماز نیست و روایت شده که

من بنی مسجداً کمفحص قطاط بنی الله بیتاً فی الجنه

یعنی هر که بنا کند مسجدی مانند آشیان قطاط بنا کند الله تعالی از برای او خانهٔ در بهشت و قطاط مرغیست کوچك پس ازین احادیث معلوم شد که مساجد را در پیش خدا حرمتیست بغایت عظیم پس هر که حرمتش را نگاه ندارد از بیدینان و گمراهان خواهد بود .

www.ebnearabi.com

فصل

بدانکه نماز وحج وسایر عبادات نزداینطایفه قدری ندارد وابن بابویه رحمة الله علیه که ازاکابر علما ومحدثان وفقهای شیعه است در کتاب اعتقادات گفته که علامت تابعان حلاج ترك نمازاست ودعوی تسخیرجن ودعوی کیمیا ملاجامی درنفحات درباب محمدمعشوق که درزمان خودپیر اهل خراسان بوده نقل کرده که خواجه عین القضاة همدانی در بعضی از رسایل خود گفته که محمدمعشوق نمازنکردی وازخواجه محمد حمویه وازخواجه احمدغزالی شنودم که درروز قیامت صدیقانرا همه تمنا باشدکه کاشکی خاکی بودندی که روزی محمد معشوق قدم در آنخاك نهادی ای عزیزان ببینیداین گمراهانرا که اعتقادشان اینست که محمدمعشوق با آنکه بی نماز بوده صدیقان که بهترین مردمانند . درروز قیامت آرزوخواهند نمود که کاشکی خاك پای اوبودندی وشك نیست که صاحب این اعتقاد کافر است وعطار درتذکره نقل کرده که شخصی از مریدان ذوالنون مصری که چهل چله داشته بودوانواع ریاضتها کشیده بودنزداو آمدو گفت که باریاضتها وخدمتها که کرده‌ام دوست بامن هیچ سخن نمیگوید ونظری بمن نمیکند وبهیچم برنمیگیرد وازعالم غیب هیچ چیز برمن کشف نمیشود ذوالنون بوی گفت برو امشب سیر بخور وبخسب ونمازمکن تابامداد شاید که دوست اگر با تو بلطف سخن نگوید بعتاب باتودر آید مرید برفت وسیر بخورد ونمازخفتن بگذارد ودلش راضی نشد که ترك نمازخفتن کند چون بخفت حضرت مصطفی (ص) رابخواب دید که گفت خداوند حق سبحانه وتعالی تراسلام میرساند که درپایگاه مردان جای ندارد آنکس که بدرگاه ما آید وزود سیر شود که درکار اصل کار استقامت است وکشیدن ملامت میفرماید که مزد چهل ساله درکنارت نهم وهرچه امید داشتهٔ بدانت رسانم وهرچه مرادتست حاصل گردانم ولیك سلام مابدان راهزن مدعی ذوالنون مصری برسان و بگوای مدعی دروغ زن اگرت رسوای عالم نکنم نه خداوندم تاباعاشقان و فرو-

www.ebnearabi.com

ماندگان درگاه مامکر نکنی .

مرید چون بیدار شد بگریست و برخاست و بخدمت ذوالنون آمد و حال بگفت چون ذوالنون این سخن بشنید که حق سبحانه وتعالی اورا سلام گفته است و مدعی ودروغ زن خوانده ازشادی به پهلومیگردیدو بهایهای میگریست و چون از آنحال باز آمد گفتند ای شیخ چگونه است که اورا خوردن وخفتن فرمودی تاکارش بر آمد گفت آری باخود گفتم چون دوست بلطف نظر بوی نمیکند باید که بعتاب نظر فرماید وچنان بودای صاحبان انصاف نظر کنیدو ببینید که کسی بغیر زندیقان وبیدینان این نوع گفتگوها میکند وکسی را بترك نماز دعوت مینماید طرفه اینکه عطار در مقام توجیه این کلام شده و گفته :

اگر کسی گوید که چگونه روا باشد که شیخ کسی را گوید که نماز مکن و بخسب گوئیم که ایشان طبیبانند طبیب گاه باشد که علاج پرهیز فرماید وگاه بود که غیر پرهیز چون میدانست که گشایش کاراودر آنجاست آنش فرمود شك نیست دراینکه گفتگوی عطار کفر محض است زیراترك نماز را حلال دانسته ومستحل ترك نماز کافر است .

عطار در تذکرة الاولیا بعداز آنی که ذوالنون رامدح وثنای بسیار کرده واورا ازاکابر اولیا شمرده گفته که همه اهل مصر اورا زندیق خواندندی تاآنکه متوکل خلیفه بفرمود او را بند نمودند ببغداد بردند ودربغداد چهل روزدربند بود بی شبهه اینمرد که سنیان اورا ازاکابر اولیای خود میدانند اززندیقان بوده ولهذا ترك نماز راجایزمیدانسته وملاجامی در کتاب نفحات ازشیخ الاسلام که ازسنیان وپیروان اینطایفه است نقل کرده که او گفته من کسی رامی شناسم که درموسم حج رفت بزیارت پیرخود ابوالحسین وحج نکرد که زیارت او آمیخته بحج نشود ببینید ای مسلمانان اینجماعت چه اعتقاد بحج دارند که زیارت پیر نحس نجس خودرا برحج مقدم میدارند وزیارت پیررابحج آمیخته نمیکنند بهرحال ببینید که این اعتقادهارا چون بامسلمانی

www.ebnearabi.com

جمع میتوان نمود .

ملای روم درمثنوی گفته که بایزید بهرشهری که میرفت طلب اولیا میکرده تا آنکه بشام رسید که آشیان دشمنان آل‌محمداست (ص) و در آنجا پیر کوری بود بزیارت اورفت .

گفت عزم تو کجا ای بایزید — رخت غربت را کجاخواهی کشید
گفت عزم کعبه دارم از بکه — گفت وین باخود چه‌داری زادره
گفت دارم ازدرم نقره دویست — یك نبسته‌سخت بر گوشه‌ردیست
گفت طوفی کن بگردم هفت بار — این نکوتر از طواف حج شمار
و آن درمها پیش من نه‌ای جواد — دانك حج کردی وحاصل شدمراد
عمره کردی عمر باقی یافتی — صاف گشتی برصفا بشتافتی
حق آن حقیکه جانت دیده‌است — که مرا بربیت خود بگزیده‌است
کعبه‌هر چندیکه‌خانه براوست — خلقت من نیز خانه سر اوست
تا بکرد آنخانه‌رادروی نرفت — واندرین خانه بجز آن‌حی نرفت
چون مرا دیدی خدارا دیدهٔ — گرد کعبه صدق بر گردیدهٔ
خدمت من طاعت وحمد خداست — تا نپنداری که حق ازمن جداست
چشم نیکو باز کن درمن نگر — تا ببینی نور حق اندر بشر
بایزید آن نکتهارا هوش داشت — همچوزرین حلقه‌اش در کوشداشت
آمد ازوی بایزید اندرمزید — منتها در منتها آخر رسید

شك نیست که آن پیرظاهر کوردرباطن نیزکوربوده و ازدشمنان آل محمد(٤) بوده زیراکه ازدوستان ایشان هرگز این سخنان صادرنشده ومردمانرا بطواف خود امرنفرموده‌اند وطواف خود را برطواف خانه خدا ترجیح نداده‌اند وبطمع دینارو درم این نوع لافها نزده‌اندوازنقل اینحکایت بداعتقادی بایزید وملای روم نیزظاهر وهویداست .

www.ebnearabi.com

این نقل راعطار درتذکرةالاولیاء برسبیل اجمال ازبایزید نقل کرده گفت مردی پیشم آمد وگفت کجا میروی گفتم بحج میروم گفت چه داری گفتم دویست درم گفت بمن ده که صاحب‌عیالم وهفت‌بار گرد من بگرد وبازگرد که حج تواینست وازتوقبول کنند چنان کردم وباز گشتم :

عطار درتذکرةالاولیا گفته که کسی بابشرمشورت کردکه دو هزار درم دارم حلال وبحج میروم چه‌مصلحت‌بینی گفت بتماشا میروی اگرازبرای رضای‌خدامیروی بروو‌ام دوکس‌اداکن وقراضه بیتیمی‌بده یابعیال باری‌بده که‌دخل‌او بخرج اووفانکند راحت بدل ایشان رسان‌که راحتی که بدل مسلمانی رسد از صدحج فاضلتر است آنمرد گفت :

درخودرغبت حج بیشترمی‌بینم‌بشر گفت ازآنکه این مال نه ازوجه‌حلالست تـابناوجه خرج‌نکنی‌قرارنگیری‌ای مؤمنان ملاحظه کنیدکه اینمردگمراه‌چه‌اعتقاد بحج‌دارد گمـانش اینست‌که زررابکسی دادن واورا شادکردن به‌ازآنست که‌صرف حج شود باآنکه درطریق‌اهل‌بیت‌علیهم‌السلام حدیثی‌واردشده که یکدرهم درحج بهتراست ازصدهزار درهم که درغیرحج صرف شود ودیگرگمان باطلش اینست که زر تاحرام نباشد صرف حج نمیشود بداحال او وحال مریدانش بازعطاردرتذکرة الاولیا ابوالقسم‌نصرآبادی راکه‌ازمریدان شبلیست واز اکابر اولیای اهل سنت‌است مدح وثنا بسیارکرده وگفته‌که نقلست‌که اوچهل حج برتوکل‌کرده بود روزی در مکه همیرفت سگی دیدگرسنه وتشنه وضعیف گشته وشیخ چیزی نداشت‌کـه بوی دهد آوازدادکه که میخرد چهل‌حج بیکتای نان یکی آن چهل‌حج رابیکتای نان بخرید ازوی وگواه برگرفت وشیخ آن نان را بسك داد بازعطار ازین شقی نقل کرده وگفته :

نقلست که روزی هیـمه آورد وآتش گفتندکـه مقصود ازین چیست گفت که مقصود آنکه‌کعبه راآتش درزنم تااین خلایق غافل بخدای تعـالی مشغول شوند و

www.ebnearabi.com

قبل ازین مثل این عمل از استادش شبلی نقل نمودیم این شقی خودرا بر کعبه ترجیح میداده و کعبه رامخاطب ساخته میگفته که اگر ترا یکبار بیتی گفت مرا هفتاد بار عبدی گفت بی شبهه این احمقان بیدینانند دیگر از اعتقادات باطله ایشان اینست که نفس بهرچه میل کند خلاف آن باید کرد اگرچه میل بنماز و روزه وغیر آن از عبادت کند ملای روم در مثنوی گفته :

مشورت بانفس خود گر میکنی — هرچه گوید کن خلاف آن دنی

گر نماز و روزه میفرمایدت — نفس مکار است فکری بایدت

مشورت بانفس خویش اندر خیال — هرچه گوید عکس آن باشد کمال

پس ازین قول مستفاد میشود که اگر وقت نماز فریضه تنك شده باشد و نفس خواهش این داشته باشد که آن نمازرا ادا کند وقضا نکند درینصورت نفس رامخالفت باید کرد و آن نماز را ترك باید نمود.

فصل

بدانکه تابعان حسن بصری و حلاج و بایزید که تارکان متابعت اهل بیت علیهم السلام اند وتابعان ابوبکر وعمر وعثمان اند بلکه جماعتی از ایشان زندیقانند از برای فریب عوام وملوك اهل سنت چند دعوی میکرده اند وعوام بمحض دعوی فریفته ایشان میشده اند .

اول اینکه دعوی مصاحبت و آشنائی و شاگردی خضر (ع) میکرده اند دوم اینکه دعوی مصاحبت و آشنائی رجال الغیب میکرده اند ومیگفته اند که رجال الغیب قادرند بردفع هر بلیه وبر منافع دنیویه واخرویه و عوام را ازین راه فریب میداده اند وسیوم اینکه دعوی میکرده اند که ماابلیس رامی بینیم وبروی تسلط داریم واو مارا یار ومددکار است وازماخوف وترس دارد.

چهارم اینکه دعوی خوابها کنند گاهی خدارا بخواب بینند وگاهی مصطفی

www.ebnearabi.com

وگاهی دعوی وحی وشنیدن ندا ازخدا بیواسطه ملك کنند وابلهان ایشان راتصدیق کنند .

پنجم اینکه دعوی معجزات و کرامات عظیمه ازبرای خود واز برای زنان و کنیزان سیاه بلکه ازبرای گربه وسك کرده‌اند چنانچه مذکور خواهم ساخت اما دعوی اول که مصاحبت خضر وآشنائی او باشد حکایت ایشان درین باب بسیاراست مادرین کتاب بقلیلی اکتفامیکنیم ازآنجمله علاءالدوله سمنانی که ازدشمنان اهل بیت است وعنقریب بیان ضلالت وبیدینی اوخواهیم کرد میگفته که شتربانان درمدینه در سنه اثنین وعشرین وسبعمائه جنك سنك میکردنـد درآن میان سنگی برسرحضرت آمد وبشکست وتاسه ماه سرش ورم داشت .

اینحکایت را میبدی از علاءالدوله نقل کرده وشیخ عطار درتذکرةالاولیا گفته که بلال خواص گفت که درتیه بنی اسرائیل میرفتم مردی بمن رسید مراالهام دادند که این خضراست .

گفتم بحق حق بگوی که توکیستی گفت برادر توخضر گفتم اندرشافعی چگونی گفت او ازاوتاد است گفتم ابن حنبل چونست گفت اواز صدیقانست گفتم که دربشر چگوئی گفت بعد ازوی چون اوولی نبود بی شبهه اینحکایت دروغست شافعی وابن حنبل ازمخربان دین مبین بوده‌اند وبشرنیز ازگمراهان ودشمنان دینست وعنقریب بیان حال اوخواهیم کرد وعطارنقلی کرده که طولی دارد حاصلش اینست که محمدبن علی حکیم ترمذی که اورا حکیم‌الاولیاءخوانند بنابراطاعتی که مادرخودرا کرد خضرتا سه سال می‌آمد و اورا درس میگفت بعـد ازآن خضر اورا بطی‌الارض باخودبتیه بنی اسرائیل برد ودرآنجا درختی سبزوچشمه آبی بود و درزیرآن درخت تختی زرین بود ویکی برآن تخت نشسته ولباسهای زیبا پوشیده چون خضر بنزدیك وی رفت اوبرپای خواست واورابرآن تخت نشاند واز هرطرفی یکی می آمـد تاچهل کس جمع شدند پس اشارتی کردند بآسمان طعامی پدیدشد بخوردند پس خضراز

www.ebnearabi.com

وی سؤال میکرد واو جواب میداد چنانچه یکحرف فهم نمیتوانستم کرد پس دستوری خواست و باز گشت و مرا گفت که سعید گشتی پس زمانی بر آمد بترمذ رسیدیم من بخضر گفتم ایها الشیخ آن چه جائی بود و آنشخص چه کس بود گفت آن تیه بنی اسرائیل بود و آنمرد قطب و مدار عالم بود و طایفه دیگر چهل تنان بودند و باز گفته که نقلست مدتی مدید بود میخواست خضر را ببیند و نمیدید تا روزی کنیزی داشت آن کنیزك جامه بچه خود شسته بود از بول ونجاست ودر طشتی کرده شیخ جامه سفید پاکیزه پوشیده بود و بنماز جمعه میرفت مگر کنیزك از شیخ چیزی خواست و شیخ مبذول نداشت کنیزك درخشم شد و آن طشت برسروی فرو ریخت شیخ تحمل کرد وخشم فروخورد دروقت خضر پدید آمد دیگر از اولیای اهل سنت واصحاب بدعت ابی بکر وراقست که عطار بعد از مدح و ثنا گفته که مشایخ اورا مؤدب اولیاء خوانند او گفته که عمری دراز در آرزوی خضر (٤) بوده وهرچند روز چند کرت بگورستان رفتی ودر رفتن و آمدن یکجزو قرآن خواندی یکروز جوان ازدروازه بیرون شد پیری نورانی پیش او آمد وسلام کرد اوجواب داد پس گفت صحبت خواهی ابوبکر گفت خواهم پیر باأو روان شد تا بگورستان ودر راه سخن میگفتند همچنان سخن گویان می آمدند تا بدروازه پس پیر گفت عمری در آرزوی خضر بودی و من خضرم امروز که بامن صحبت داشتی از خواندن یکجزو قرآن محروم ماندی چون صحبت خضر چنین است بنگر که صحبت دیگران چونست باز عطار در کتاب تذکره از ابی کتابی که یکی از اولیای اهل سنت ورؤسای اهل بدعت بوده نقل کرده کـه روزی پیری نورانی از باب بنی شیبه اندر آمد بشکوه ردائی برافکنده نزدیك اورفت وسلام کرد وگفت یا ابابکر چرا آنجا نروی که مقام ابراهیم است ومردمان جمع گشته انـد و سماع احادیث میکنند تا تونیز سماع کنی که پیری بزرك آمده است واخبار عالی روایت میکند.

کتابی گفت ای شیخ از که روایت میکند گفت عبدالله صنعانیست ازمعمر واز

www.ebnearabi.com

زهری وابوهریره روایت میکند گفت ای شیخ دراز اسنادی آوردی هرچه ایشان آنجا باسناد وخبر میگویند ما اینجا بی اسناد میشنویم گفت از که میشنوی گفت حدثنی قلبی عن ربی یعنی دلم سخن از خدای تعالی میشنود آن پیر گفت برین سخن چه دلیل داری گفت دلیل آنکه تو خضری.

خضر گفت می پنداشتم که خدای تعالی راهیچ ولی نیست که من اورا نمی شناسم پس بدانستم که بسی ازاولیاالله اند که ایشان خضررا (ع) میدانند وخضر ایشانرا نمیداند دیگر ازاولیای اهل سنت وعظمای اهل بدعت ابراهیم خواص است عطار بعدازمدح وثنای بسیار گفته که توکل بجائی رسانیده بود که ببوی سیبی قطع بادیه کردی وازوی معجزات بسیار نقل کرده وگفته که وقتی خضررا (ع) دربادیه بصورت مرغی دیدم که می پرید سر درپیش انداختم تاتوکلم باطل نشود فی الحال نزد من آمد و گفت اگر درمن نظرمیکردی نزد تونیامدمی ومن بروسلام نکردم تاتوکلم باطل نشود بازعطار در تذکره گفته که نقلستکه ابوبکر وراق گفتکه روزی شیخ المشایخ جنید جزوی تصانیف خودرا بمن داد وگفت اینرا درجیحون انداز چون نگاه کردم همه حقایق ولطایف بود دلم نداد درخانه نهادم وبازگشتم گفت کردی گفتم انداختم گفت چه دیدی گفتم هیچ ندیدم گفت برودرآب انداز بازگشتم وبدرد دل اجزارا درآب انداختم جیحونرادیدم که ازهم بازشد وصندوقی سرگشاده پدیدآمد وآن جزوها درآن صندوق افتاد وسرصندوق استوار شد وآب بجای خود بازرفت من بازگشتم وبشیخ بازگفتم گفت اکنون معلوم شد که انداختهٔ گفتم یاشیخ بعزت خداکه این سر را بامن بگوی.

گفت کتابی تصنیف کرده بودم درعلم اینطایفه که کشف وتحقیق آن برهمه عقول مشکل بود برادرمن خضر(ع) ازمن خواسته بود وآن صندوق بفرمان آورده حقتعالی اورا فرمان داده بود تابوی رساند وحکایات ملاقات خضرباشیخ عبدالقادر گیلانی عنقریب مذکور خواهدشد هرکه اندك عقلی وفهمی ودینی داشته باشد وملاحظه این

www.ebnearabi.com

دعویهای اولیای اهل سنت ورؤسای اهل بدعت کند جزم کند و یقین نماید که این دعویها محض کذب وافتراست که از برای فریب عوام کالانعام ساخته‌اند و بیخردان فریب مکر وحیله این مکاران وحیله گران خورده‌اند واینطرفه است که باوجوداینکه اکثر اولیای اهل سنت دعوی ملاقات وصحبت خضر (ع) کرده‌اند ملاعبدالزمان کاشی که ازعمده اولیای اهل سنت و مجتهدین طریقت است انکار وجود خضر و الیاس کرده و گفته که خضر والیاس عبارت ازقبض وبسط است این رامیبدی درفواتح از وی نقل کرده بی‌شبهه این اختلاف وضلالت ثمره مخالفت و ترک متابعت اهل بیت نبوت علیهم السلام است اما دعوی دوم ایشان که دعوی مصاحبت و آشنائی رجال الغیب باشد براینوجه است که حدیثی ساخته‌اند وبعبدالله بن مسعود نسبت داده‌اند که حضرت رسول (ع) فرمود که خدارا سیصد تن میباشد که قلوب ایشان برقلب آدم است واورا چهل تن است که قلوب ایشان برقلب موسی (ع) است واورا هفت تن است که قلوب ایشان برقلب ابراهیم (ع) است واوراست پنج تن که قلوب ایشان برقلب جبرئیل (ع) است واوراسه تن است که قلوب ایشان برقلب میکائیل (ع) است واوراست یک تن که قلب او برقلب اسرافیل (ع) است پس چون بمیرد این یک تن الله تعالی یکی ازین سه تن رابدل او میسازد و چون بمیرد یکی از سه تن بدل او میسازد الله تعالی یکی ازپنج تن را وهرگاه بمیرد یکی ازپنج تن بدل او میسازد الله تعالی یکی ازهفت تن را وهرگاه بمیرد یکی ازهفت تن بدل او میسازد الله تعالی یکی ازچهل تن را وهرگاه بمیرد یکی ازچهل تن بدل او میسازد الله تعالی یکی ازسیصدتن را وهرگاه بمیرد یکی ازسیصدتن بدل او میسازد الله تعالی یکی ازعامه را بوجود ایشان دفع میکند الله تعالی بلارا ازین امت وازعلاءالدوله سمنانی نقل شده که درکتابت عروه گفته که:

ایشانراست طی الارض وبرروی آب رفتن وازچشم مردم پوشیده باشندمجمع شوند درجای تنگ مملو از اهل شهادت چنانچه بدن ایشان ببدن غیرممسوس نشود وسایه ایشان مرئی نشود وبآواز بلند قرآن واشعار خوانند وگریه ووجد و رقص

www.ebnearabi.com

کنندو کسی آوازایشان نشنود وتوانند که خسیس رانفیس سازند وایثار بر محتاجان کنند ودر بلادربع مسکون‌متردد باشند وهرسال دوبار مجتمع شوند یکبار درروز عرفه بعرفات و یکبار دررجب جائی که مأمور شده باشند باجتماع در آنجا وبلال در زمان‌حضرت‌نبی‌صلوات الله از بدلاء سبعه بود وازاهل شهادت هیچکس ایشانرا نشناسد الایك کس و چون آنکس بمیرد مصاحب دیگری شوند و میان ایشان و نبی(ص) حذیفة‌بن یمان واسطه بود وسلام ایشان بنبی‌میرسانید وسلام نبی بایشان ونزد اوجمع میشدندوعلم کتاب‌وسنت ازواخذ میکردند وبامامت اونمازمیکردند وغیر حذیفه ایشانرا کسی نمیدید وایشان مأمورند بمتابعت نبی‌زمان خود و قطب ابدال درزمان‌نبی‌ما(ص) خواجه عصام قرنی بود عم اویس وچون اومتوفی شد ابن عطا احمد بود ازدهی که میان مکه ویمن است وقطب ارشاد برقلب محمدی‌باشدو نظیر جدی است چنانچه قطب ابدال نظیر سهیل است وقطب زمان ماعمادالدین عبدالرحمن پارسینی بود و پارسین دهیست ازقزوین نزدیك ابهر بعدازوفات او عبدالله شامی قطب شده بود در ربیع آلاخر سنه‌ست عشر وسبعمائه هفتاد وشش‌ساله بود و او قطب نوزدهم بود از قطب زمان رسول (ص) و امام محمدبن الحسن العسگری (ع) دروقت اختفا از ابدال بود و ترقی کرد و چون علی بن حسین بغدادی که قطب آنزمان بود متوفی شد واورا درشومز دفن‌کردند امام‌محمدقطب شد نوزده سال قطب بود پس متوفی‌شد واورا درمدینه دفن‌کردند وعثمان‌بن‌یعقوب جوینی قطب شد پس قطبیت باحمد خوردك که ازاولاد عبدالرحمن‌بن عوف بود انتقال یافت‌وقبور ایشان ازغیرایشان پنهان‌میباشد وگریزند ازکسی که طالب‌ایشان باشد ومقیم نشوند بیکجامگر خسته‌باشندومعالجه کنند وخورندوپوشندونکاح کنند پیش از آنکه ابدال‌شوند وقطب طویل‌العمر باشد وباخضر والیاس صحبت‌دارد وبجماعت نماز گزارد .

خاصه درجمعه یقین که هر که اندك‌عقلی وفهمی ودینی داشته باشدوملاحظه

www.ebnearabi.com

این اقوال کند حکم جزم کند که ساخته سنیان و ناصبیان است قاضی میر حسین میبدی درفواتح ازمحیی الدین که ازعمده تابعان حلاج و بایزید است و باعتقاد اهل ایمان اکفر ازیزید است نقل کرده که گفته :

ابدال جمعی اند که قطب درایشان تصرف ندارد وعده ایشان طاق باشد و قطب که اورا غوث میگویند یك شخص است که محل نظر حق تعالی است واورا عبدالله گویند و برسبیل ندرت خلافت ظاهر یابد مثل خلفای اربعه و امام حسن ومعویة بن یزید وعمر بن عبدالعزیز ومتوکل واو برقلب اسرافیل است ومراد ازین که فلان برقدم یا قلب فلانست آنست که فیض حق برهردو ازیك جنس است واماما دو شخص است یکی بریمین غوث ونظراو بعالم ملکوتست واورا عبدالرب گویند ویکی بریسارغوث ونظراو بعالم ملك است واورا عبدالملك خوانند وافضلست ازعبدالرب واوتاد چهار شخص اند درچهار رکن عالم یکی آنکه درمشرق است عبدالحی گویند ویکی را که درمغربست عبدالعلیم گویند ویکی راکه درشمالست عبدالمزید ویکی راکه در جنوبست عبدالقادر وابدال هفت شخص اند وخلافست که ایشان قطب واماما یا اوتادندیانه ووجه آنست که چون یکی ازیشان بمیرد یکی ازچهل تن بدل او شود وتمیم چهل تن بیکی از سیصدتن است و تمیم سیصدتن بیکی ازصلحا یا آنست که چون ایشان ازمقامی میروندمیتوانند که جسدی بصورت خود بگذارند اطلاق ابدال برایشان مشروط بآنکه عالم باشند باین امر ومقرراست که ایشان درهر روز از روزهای ماه درکدام جهت اند باین تفصیل وچون کسی راحاجتی باشد باید که روبجائی کند که ایشان درانجانب اند وبگوید السلام علیکم یارجال الغیب یا ارواح المقدسه اغیثونی بغوثه وانظرونی بنظرة اعینونی بقوته ونجبا هشت شخص اند که مشغولند بحمل اثقال خلایق ونقباد وازده شخص اند برهیچ عاقل پوشیده نیست که این گفتگوها دامیست که این مکاران ازبرای فریب عوام ساخته اند واختلاف اقوال علاءالدوله درباب حضرت مهدی (٤) گفته :

www.ebnearabi.com

دلیل واضحیست بر کذب وضلالت و گمراهی او اما دعوی سیوم ایشان که میگویند که ما ابلیس رامی بینیم و بروی تسلط داریم و او یار ومددکار ماست درین باب حکایات ارباب طریقت واولیای اهل سنت که تابعان حسن بصری وحلاج و بایزید باشند بسیار است در کتاب فواتح مذکور که علاءالدوله سمنانی که ازعمده اولیای اهل سنت است گفته که :

بعدازبیست وسه سال که سلوك طریق حق کردم شیطان مرا وسوسه میکرد دربقای نفس بعداز خراب بدن پس چون اورا الزام دادم بمن گفت که یارمخلصانم درمعارف ومشوش سازنده‌ام جماعتی راکه دراعتقاد متزلزلند پس پرسیدم که دست شبلی راچون درشط افتادتو گرفتی گفت آری من دست مردان میگیرم عطاردرتذکرة الاولیا گفته که :

نقلستکه شبلی گفتکه روزی پایم بپلی خراب شده فرورفت وآب بسیار بود دستی دیدم نامحرم که مرابکنار آورد نگاه کردم آن راندهٔ حق بود گفتم ای ملعون طریق توغرق کردنست نه دست گرفتن این ازکجا آوردی گفت آن نامردانرا دست زنم که ایشان سزای آنند .

من درغوغای آدم زخم خورده‌ام تا درغوغای دیگری نیفتم تادونبود ای اهل عقل وانصاف ببینید که این گمراهان چه دروغها میگویندوچه دعواهای باطل میکنند این احمقان شیطانرا یارومددکارخود میدانند باآنکه حق سبحانه وتعالی درقرآن گفته که **ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا** یعنی بدرستی که شیطان دشمن شماست پس اورا دشمن خود بگیرید واگرراست گوئید که شیطان یار ومددکار ایشان باشد این بنابرآنستکه ایشان دشمنان دین وایمانند و یاران و مدد کاران شیطانند پس اگر شیطان نیز ایشانرا مدد و یاری کند دوری نباشد باز عطار در کتاب تذکره گفته که :

نقلستکه احمدخضرویه باهزارمرید بزیارت بایزید آمد و درمیان ایشان

www.ebnearabi.com

دعواها و گفتگوها گذشت و بایزید خاموش شد احمد ببایزید گفت یاشیخ ابلیس را دیدم برسر کوهی بردار کردهٔ شیخ گفت آری باما عهد کرده بود که گرد بسطام نگردد اکنون یکی را وسوسه کرده است تا درخوف افتاده و شرط دزدان آنستکه بردرگاه پادشاهان بردارشان کنند :

باز عطار در تذکرة الاولیا گفته که :

نقلستکه یکی از اکابر طریقت گفت درروم بودم درجمعیت باطنی وحضوری ناگاه ابلیس را دیدم که ازهوا درافتاد گفتم ای لعین این چه حالتیست وتراچه رسیده است گفت درنیشابور بودم این ساعت محمد بن اسلم در متوضا تنحنحی بکرد من از بیم خودرا اینجا انداختم ونزدیك بود که ازپای درآیم .

باز عطار در تذکرة گفته که :

بزرگی درپیش جنید آمد ابلیس را دید که ازپیش او میگریخت وجنید گرم شده بود وخشم دروی پدید آمده ویکی رامیرنجانید آن بزرك گفت یاشیخ من شنیده ام که ابلیس رابرفرزند آدم آنوقت دست بود که درخشم شود واینوقت توچنین درخشمی وابلیس رادیدم که ازتو میگریخت .

جنید گفت تواینقدر ندانستهٔ که ماخود درخشم نشویم بلکه بحق درخشم شویم لاجرم ابلیس بهیچوجه ازماچنان نگریزد که اینساعت خشم واگرنه آن بودی که حقتعالی فرموده است که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوئید واگرنه من بذکر او استعاذه نکردمی.

باز عطار درکتاب مذکور ازسهل ستری نقل کرده که گفت ابلیس را دیدم در میان قومی بهمتش بند کردم چون آن قوم برفتند گفتم رهانکنم تراتادرتوحید سخنی نگوئی چون این بگفتم درمیان آمد وفصلی بگفت درتوحید که اگر عارفان روزگار حاضر بودندی انگشت تعجب دردندان گرفتندی بی شبهه اینطایفه ازمریدان وپیروان ابلیس بوده اند وخداشناسی را ازابلیس آموخته اند .

www.ebnearabi.com

احمد غزالی که از اکابر پیران نوربخشیه است ابلیس راسیدالموحدین میگفته ومیگفته که من لم یتعلم التوحید من ابلیس فهو زندیق یعنی هر که توحید از ابلیس نیاموخت پس او زندیقست و میگفته که ابوالقسم گرکانی هرگز نمیگفت ابلیس بلکه میگفت خواجه خواجگان اما چهارم که دعوی وحی وخواب باشد اهل طریقه این دعاویرا بسیار کرده‌اند.

ودر کتاب تحفة العقلا ذکر بسیاری از وحیها وخوابهای ایشان کرده‌ایم واز جمله خوابهای دروغ اینطایفه این خوابست که عطار از ابوبکر کتانیکه از اکابر اولیای اهل سنت است نقل کرده بعداز آنیکه اورا مدح وثنا کرده وگفته که اوشیخ مکه وپیرزمان بود ومحب جنید وابوسعید خراز و ابوالحسن نوری دریافته بود اورا چراغ کعبه گفتندی ودرطواف دوازده هزارختم کرده بود وسی سال درزیر ناودان مقیم بوده و خواب نکردی وگفت مرا اندك غباری بود باامیرالمؤمنین کرم‌الله وجهه بدان سبب رسول (ص) فرموده بودکه لافتی الاعلی شرط فتوت آن بودکه اگرچه اوبرحق بود ومعویه برباطل کار بااو واگذاشتی تاچندان خون ریخته نشدی وگفت شبی درمیان صفا ومروه بخواب دیدم مصطفارا وچهاریارکه بیامد ومرا درکنار گرفت پس اشارت کرد باابوبکر وازمن پرسیدکه اوکیست گفتم ابوبکر باز ازعمر پرسید گفتم عمرتا باامیرالمؤمنین علی رسید گفتم علی پس شرمگین شدم نسبت بآن غبارکه درمن بود پس سید هردوعالم مرابا امیرالمؤمنین برادری داد تایکدیگر رادرکنار گرفتیم پس پیغمبر بایاران دیگر برفت ومابا علی رضی‌الله عنه ماندیم علی مراگفتکه میخواهیکه برسرکوه ابوقبیس رویم ونظاره کعبه کنیم گفتم خواهم پس برسرکوه ابوقبیس نظاره کعبه میکردیم.

چون ازخواب درآمدم خودرا برسرکوه ابوقبیس دیدم و یکذره از آن غبار دردل من نمانده بود بی‌شبهه این احمق ازاهل خلاف ونفاق بوده واین دعوی محض

www.ebnearabi.com

کذب ومکر وحیله است.

بازعطار در کتاب تذکرة الاولیا ازعبدالله خفیف که ازعمدهٔ اولیای اهل سنت است نقل کرده که گفت یکسال بروم بودم یکروز بدیر ترسایان رفتم یکراهب را دیدم چون خلالی شده ازریاضت اورا بیاوردند وبسوختند وخاکسترش درچشم هرکوری که میکردند درحال بینامیشد وبیماران میدادند تندرست میشدند وشفا میافتند عجب داشتم گفتم ایشان بر باطلند این چگونه است عاقبت درین حیرت بخفتم همانشب مصطفا رابخواب دیدم گفتم یارسول‌الله تواینجا چه میکنی گفت ازجهت تو گفتم این چه حالتست که بیگانه راچندین مقام بودرسول‌الله (ص) گفت تابدانی که صدق واثر ریاضت است که درباطل ورزیده است اگر برحق بودبنگر تاخود چند چگونه بود بی‌شبهه اینحکایت وخواب تمام دروغست حضرت مصطفی(ص) ازروی ایشان بیزار است وخاصیتهای مذکوره ازبرای خاکستر کافر محالست وغرض ازین دروغها فریب ابلهان عوام است.

عطار درتذکره گفته که اینمرد مکار دعوی میکرده که قوت اوهفت دانه مویز است وخادم یکشب یکدانه اضافه کرد در آنشب ازعبادت حلاوت نیافت و دعوی میکرده که دررکعتی نماز ایستاده بوده که دو هزار قل‌هوالله‌احد برخواندی ووقت بودی که ازبامداد تاوقت نمازدیگر هزاررکعت نماز بگزاردی اینمرد باین دعوهای دروغ محال عوام اهل سنت رامرید بلکه عاشق خودساخته بود وچنانچه عطار نقل کرده چهارصدزن خواست ازدختران ملوك ورؤسا وازبرای تبرك دخترانرا بعقد او درآوردند واوپیش ازدخول طلاق میداد وچهل زن بودند که خادمان وفراشان اوبودندودیگر ازجمله خوابهای ایشان خوابیست که عطار درتذکرة الاولیا ازمحمد جریزی که جانشین جنیداست نقل کرده ومختصری ازآن اینست که گفت درویشی بخانقاه آمد ومیل بعصیده کرد تغافل کردم ونگفتم که ازبرای اوبه‌پزند پس بخفتم و بخواب دیدم که حضرت رسول‌الله (ص) می آمد وبااو دوپیر بودند وخلقی انبوه براثر

www.ebnearabi.com

او بودند پرسیدم که آن دو پیر کیستند گفتند ابراهیم خلیل است و موسی کلیم و آن خلق انبوه صد و بیست هزار واند هزار نقطه نبوتند من پیش رفتم وسلام کردم سید علیه الصلوة والسلام روی مبارك ازمن برگردانید.

گفتم یارسول الله چه کرده ام که روی مبارك ازمن میگردانی فرمود که درویشی از آن ما آرزوی عصیده کرده وازتو خواست تو بخیلی کردی وبوی ندادی من واین صد و بیست هزار نقطه نبوت که می بینی بزیارت ودلداری او میرویم درحال از هول آنشخص ازخواب درآمدم وگریان شدم وقصد آن کردم که بفرمایم تاعصیده سازند درویش بخندید وگفت هربار که درویشی ازتو آرزوئی خواهد صد و بیست هزار پیغمبر راشفیع باید آوردن تاتو آرزوی آن بدهی این دشوار کاری بود این بگفت وبرفت بی شبهه این گمراه این دروغ را ازبرای گرمی هنگامه درویشان ورونق آش و نان وحلوای ایشان ساخته واینمعنی برهیچ صاحب بصیرت پوشیده نیست امادعوی پنجم ایشان که دعوی کرامات باشد برینوجه است اینجماعت ازبرای فریب عوام دعوای کرامات ومعجزات عظیمه ازبرای خود وائمه خود مثل ابوحنیفه وشافعی و احمد حنبل وغیرایشان ازاولیای خود نقل کرده اند بلکه کرامات ازبرای زنان وکنیزان سپاه بلکه ازبرای گربه وسك نقل نموده اند.

اما کرامات سك بروجهی که عطار درتذکرة الاولیا گفته اینستکه خواجه علی سیرجانی درپیش تربت شاه شجاع کرمانی که اینطایفه اش از عمدهٔ اولیا میشمارند درمسجد نشسته بود ونان وخوردنی درپیش نهاده بود گفت خدایامهمان فرست تاطعام باهم بخوریم ناگاه سگی ازدرمسجد در آمد خواجه علی بانك بروی زدهاتفی از خاك شاه شجاع آواز داد که مهمان خواهی وچون بتوفرستیم باز گردانی خواجه علی چون بشنید برخواست وبطلب سك بیرون شده میگردید تادرصحرائی سك را دید خفته ماحضری که داشت پیش اوبنهاد سك هیچ التفات نکرد ونجنبید خواجه علی درمقام استغفار ایستاده وخجل شد ودستار از سر برداشت وگفت توبه کردم

www.ebnearabi.com

سك گفت :

احسنت ای خواجه علی میهمان خواهی وچون بیاید برانی تراچشم می باید اگر نه سبب شاه بودی دیدی آنچه بایستی تابدانی که درین راه نظر بر صورت نیست که شاید از غیب الغیب درصورت دیگر از برای اعتبار نقده اخلاص تو درصورتی دیگر معنی را بفرستد وملاجامی درنفحات نقل نموده که نجم کبری که معروف باولیاتراشی بوده نظر بر سگی کرد آن سگ آنچنان شد که از شهر بیرون رفت و رورا برخاک گذاشت وپنجاه شصت سگ برسراو جمعیت نمودند ودست پیش دست می نهادندو آواز نمیکردندوهیچ نمیخوردند وبخدمت می ایستادند عاقبت در آن نزدیکی بمرد وشیخ فرمود تاویرا دفن کردندو برسر قبروی عمارت ساختند بی شبهه این دروغ راملاحده وزنادقه از برای فریب سفها ساخته‌اند واز کرامات گربه اینکه ملاجامی در نفحات گفته که میگویند که ابوالعباس نهاوندی راگربه بود که هرگاه جمعی مهمانان بخانقاه اوتوجه کردندی آن گربه بعدد هریك از یشان بانگی کردی خادم خانقاه بهر بانگی یك کاسه آب دردیك ریختی یکروز عدد مهمانان برعدد بانگهای وی یکی زیاده بود تعجب کردند آن گربه بمیان آنجماعت درآمد و یکیك را بوی کرد و بریکی ازینها بول کرد چون تفحص کردند اوازدین بیگانه بود گویند روزی خادم مقداری شیر دردیك کرده بود که از برای اصحاب شیر برنج پزد ماری بزرك ازدود گزار دردیك افتاد آن گربه آنرا دید گرد دیك میگشت وبانك میکرد واضطراب مینمود خادم چون ازینمعنی غافل بود اورا زجرمیکردند و دورمی انداختند چون خادم بهیچ نوع متنبه نشد گربه خودرادردیك انداخت وبمرد چون شیر برنج راریختند ماری سیاه آنجا ظاهر شد شیخ فرمود گربه خودرا فدای درویشان کرد ویرادرقبر کنید وزیارتی سازید .

وگویند که حالا قبروی ظاهراست ومردم زیارت آن کنند ومانیز می شنویم که درین زمان که سنه خمس وسبعمائه والف باشد قبر آن گربه ظاهراست و صورت

www.ebnearabi.com

گربه‌ای بر سر قبرش کشیده‌اند وظاهر اینست که‌عوام کالانعام حفظ قبر آن گربه‌خواهند کرد وبزیـارتش مشغول خواهند بود تاظهور حضرت صاحب‌الامر(ع) ای عزیز من ابوالعباس بامریدانش که این دروغ‌را از برای فریب عوام ساخته‌اند نیافته‌اند که‌این لازم آید که ایشان از گربه کمتر باشند زیرا اگر بنابرین دروغ کشف گربه از کشف ایشان کاملتر بوده چراکه بر گربه کشف میشده که چندمهمان بخانقاه خواهند آمد واین‌معنی برایشان‌مخفی بوده وگربه ازراه کشف میدانسته که خوردن ماربدرویشان زیان دارد و درویشان اینمعنی‌را از راه کشف نمیدانسته‌اند شك نیست‌درینکه این بیدینان بنابراینکه دروغها گفته‌اندومعجزات بسك وگربه‌وامثال ایشان نسبت‌داده‌اند پیغمبران واوصیای پیغمبرانرا بیحرمت کرده‌اند ومعجزات ایشانرا درنظرعوام بیقدر گردانیده‌اندبی‌شبهه این ضرری که اینطایفه بدین رسانیده‌اند هیچ طایفه ازملاحده نرسانیده‌اندوازجمله زنان که مخالفان ایشانرا ازاهل‌طریقت‌دانسته‌اندبنا برصفاهت بایشان نسبت معجزات وکرامات عظیمه داده‌اند رابعه عدویه است که نقل کرده‌اند که مطربی میکرده آخرازاهل‌طریقت‌شد ودرطریقت‌اختیارشاگردی حسن‌بصری کرد وصومعه‌نشین شد ومیگفته که دردل من جای محبت مصطفی(ص) وجای بغض ابلیس نیست .

عطار از وی کرامات عظیمه نقل کرده که کذبش برهیچ عاقل پوشیده نیست ازآنجمله اینکه ابراهیم‌ادهم بمکه‌رفت کعبه راندید گمان کرد که قصوری‌در دیده‌اش واقع شده پس ندائی‌شنید که دیده‌ات قصوری ندارد بلکه‌کعبه باستقبال ضعیفهٔ‌رفته یعنی رابعه .

بازعطار درتذکره نقل کرده که‌رابعه واستادش حسن بصری‌را در کنار فرات دیدار اتفاق افتاد حسن سجاده بر آب انداخت ونماز کرد ورابعه سجاده‌برهوا انداخت ونماز گزارد ودرعرض هفت‌سال غلطان غلطان بعرفات رفت وجامی عامی درنفحات ازرنی ازاهل اصفهان نقل کرده که در وقتیکه شیخ عبدالقادر دربغداد بر

www.ebnearabi.com

سرمنبر بود آنزن دستمال سرخودرا ازاصفهان بدوش شیخ عبدالقادر انداخت و باز ازدوش شیخ عبدالقادر برداشت و باز اززن دیگر نقل کرده که درنواحی مصر سی سال دریکجای اقامت نمود درسرما وگرما و دربن سی سال هیچ نخورد هیچ نیاشامید باز ملاجامی از محیی الدین نقل کرده که درفتوحات گفته که نزد فاطمه بنت مثنی نشسته بودم پس ضعیفهٔ بیامد وشهریرا نام برد وگفت شوهرم بدان شهر رفته و داعیه دارد که زن دیگر بکند.

گفتم میخواهی شوهرت باز آید گفت آری روی بفاطمه کردم وگفتم ای مادر می شنوی که چه میگوید فاطمه گفت فاتحة الکتاب رامیفرستم وویرا سفارش میکنم که شوهراین زنرا بیاورد وفاتحه راخواندن گرفت ومن هم باوی خواندم ودانستم که قرائت فاتحه راصورتی ساخت صاحب جسد وویرا فرستاد ودروقت فرستادن گفت ای فاتحة الکتاب میروی بفلان شهر وشوهر این زنرا می بینی وویرانمیگذاری تامی آری پس آنصورت رفته شوهر آنزن بیامد وازوقت فرستادن فاتحه تا آمدن شوهر زن آنقدر وقت نگذشت که قطع مسافت توان کرد بی شبهه این خبر کذب ودروغست وآنرا محیی الدین که باعتقاد اهل دین اکفر الکافرین است ازبرای فریب سفهاساخت بازملاجامی ازجماعتی زنان وکنیزان سیاه معجزات وکرامات نقل نموده و عطار وجامی ازائمه اهل خلاف وغریقان بحرضلالت ودشمنان آل اطهارعلیهم السلام معجزات وکرامات نقل نموده‌اند.

ازآنجمله عطار ابوحنیفه وشافعی وابن حنبل‌را ازمجتهدین شریعت وطریقت شمرده وازبرای ایشان معجزات وکرامات نقل کرده از آنجمله از برای ابوحنیفه که نامش نعمان است ونعمان پسر ثابت است و ثابت پسر ذوطای کابلیست وزوطا غلام بنی یتم الله بوده نقل کرده که بسر روضه رسول الله (ص) رفت و گفت السلام علیك یاسید المرسلین ازروضه سیدعالم جواب آمد که وعلیك السلام یاامام المسلمین برهیچ عاقل پوشیده نیست که این دعوی محض کذب وافتر است اینمرد از مخربان دین مبین

www.ebnearabi.com

مصطفویست واز برای شافعی نقل کرده که ازبلاد روم چهارصد ترسا ببغداد آمدند که بامسلمانان بحث کنند بامر خلیفه منادی نداکرد وجمیع علمای بغداد درکنار دجله جمع شدند شافعی سجاده برداشت و برروی آب رفت و بینداخت برسجاده بنشست وگفت هرکه باما بحث میکند اینجا آید ترسایان آن بدیدند جمله مسلمان شدند بی‌شبهه اینحکایت کذب وافتر است بعضی ازبیعقلان وبیشعوران اهل سنت آنرا ساخته‌اند وزیرکان اهل سنت خبری ازین ندارند ونقل نکرده‌اند واز برای احمدبن حنبل که ازمخربان دین مبین و شرع متین است و در غایت حماقت وجهالت بوده کرامات نقل کرده از آنجمله گفته که چون در بغداد معتزله غلبه کردند گفتند که اورا تکلیف باید کرد که تابگوید که قرآن مخلوقست پس اورا بسرای خلیفه بردند واو پیروضعیف بود بر عقابین کشیدندش وهزار تازیانه‌اش بزدند که بگوی که قرآن مخلوقست راضی نشد که بگوید وبندتنبانش گشاده شد ودستهای او بسته بودند دودست ازغیب پدید آمد وبندتنبانش راببست برهیچ عاقل پوشیده نیست که این خبر کذب محض است وملاجامی درنفحات کرامات ازبرای شیخ عبدالقادر که ازعظمای اهل بدعت و اولیای اهل سنت است نقل نموده وگفته که او میگفته که یازده سال دریک برج بنشستم وباخدای تعالی عهدکرده بودم که نخورم تانخورانندم و لقمه دردهان من ننهند ونیاشامم یکبار چهل روز نخوردم بعدازچهل روز شخصی آمد وقدری طعام آورد وبنهاد وبرفت نزدیک شد که نفس من بربالای طعام افتد ازگرسنگی گفتم والله که ازعهدی که باخدای تعالی بسته‌ام برنگردم شنیدم که ازباطن من کسی فریاد میکند وبآواز بلند میگوید که الجوع الجوع ناگاه شیخ ابوسعید مخرومی بمن گذشت وآن آواز شنید وگفت عبدالقادر این چیست گفتم این قلق واضطراب نفس است و اما روح برقرار خوداست درمشاهده خداوند خودگفت بخانه مابیا وبرفت من نفس خودرا گفتم بیرون نخواهم رفت ناگاه ابوالعباس وخضر (٤) درآمد وگفت برخیز پیش ابوسعید رو رفتم دیدم که ابوسعید بردرخانه خودایستاده است و انتظار میبرد

www.ebnearabi.com

گفت :

ای عبدالقادر آنچه من تراگفتم بس نبود که خضررا نیز میبایست گفتن پس مرا بخانه‌در آورد وطعامی که مهیا کرده بودلقمه‌لقمه دردهان من می نهاد تاسیر شدم بعداز آن مراخرقه پوشانید .

ای عزیزمن هرکه اندك فهمی وشعوری داشته باشد میفهمد کـه این دعواها محض دروغ وحیله ومکراست وعوام‌اهل سنت که فریب خورانند فریفته این‌دروغها شده‌اند گویااین زندیقان گمان کرده‌اند که نفس درانسان حیوانیست مانندسك چون سیرشود خـاموش شود وچون گرسنه شود فریادکند بلکه گمان کرده‌اند که گاهی این سك ظاهرمیشود ومحسوس میگردد .

چنانچه عطار در تذکرةالاولیا گفته که عبدالله وعیدی برسفره نشسته بـود و بنان خوردن مشغول بود حسین‌بن منصورحلاج ازکشمیر آمد قبای سیاه پوشیده‌و دوسك سیاه باوی بودند.

شیخ‌عبدالله اصحاب خودرا گفت که جوانی می آید بدین‌صفت استقبال‌او کنید که کار اوعظیم است اصحاب برفتند واورا دیدند که می آید بادوسك روی بشیخ نهاد چون شیخ اورابدید جای خودرا بدوداد حسین‌بن منصوردر آمـد وسگان را باخود برسرسفره نشاند چون‌اصحاب دیدندکه شیخ استقبال او کرد وجای‌خویشرا بدوداد واورا معزز گردانید هیچ نگفتند شیخ‌نظاره اومیکرد تااونان بکارمیبرد و بسگان میداد واصحاب انکارکردند پس چون نان بخورد و برفت شیخ‌عبدالله اورا مشایعت کرد.

اصحاب گفتندش شیخا این چه حالتست که سك رابرجای خودنشاندی ومارا باستقبال چنین کس فرستادی که سفره‌را بی‌نمازکرد یعنی‌نجس کرد.

شیخ گفت آن سك نفس اوبود که ازعقب اومیدوید ازبیرون مانده وسك‌نفس ما دراندرون مانـده است وما ازپی‌اومیدویم هرکـه اندك شعوری داشته باشد و

www.ebnearabi.com

ملاحظه احوال و اقوال اینجماعت کند حکم جزم بربیدینی و گمراهی ایشان می کند.

دیگراز معجزات اهل طریقت که کذبش برهیچ عاقل پوشیده نیست اینست که عطار در تذکرة الاولیا گفته که:

نقلستکه سری سقطی خواهری داشت ودستوری خواست که تاخانه اورا بروید اجازت نداد گفت زندگانی من کرای این نکند تاروزی چندبر آمدخواهرش بدیدن برادر آمد دیدکه پیرزنی خانه اومیرفت گفت ای برادر مرا دستوری ندادی تاخدمت توکردمی اکنون نامحرمی آوردهٔ گفت:

دل فارغ دار که این دنیاست که ازعشق ماميسوخت وازمامحروم بوداکنون ازحقتعالی دستوری خواست تاازروزگار مااورا نصیبی باشد جاروب کردن حجره مارا بازدادند دیگراز کرامات اینمرد که کذبش درغایت ظهورست اینست که عطار درتذکره گفته که.

نقلست که جنید گفت پیش سری رفتم اورا دل مشغول یافتم وعظیم متغیر از آنحال برسیدم گفت:

جوانی از پریان درآمد واز حیاپرسید جواب دادم درحال آب شد چنانچه می بینی نظر کردم آبی زرد ایستاده برهیچ صاحب بصیرت پوشیده نیست که محال وممتنع است که دنیابصورت پیرزنی شودوخانه اینمرد مخالف راجاروب کندوهمچنین محالست که پری از حیاآب زردی شود بی‌شبهه این دروغها را این حیله‌گران از برای فریب احمقان وابلهان میساخته‌اند و ایشانرا بدام خود می‌انداخته‌اند دیگر ازجمله دعاوی وکرامات ارباب طریقت که کذبش ظاهر وبدیهیست دعاوی سهل شوشتریست میگفته که یاد دارم که حقتعالی گفت الست بربکم وبلی جواب دادم ودرشکم مادرخویشرا یاددارم وگفت سه ساله بودم که مراقیام شب بودی ومیگفته که چهل شبانه روز مغزبادامی خوردمی ودرابتدا ضعف من ازگرسنگی بودوقوتم از سیری

www.ebnearabi.com

چون روزگاری بر آمد قوتم از گرسنگی شد وضعفم از سیری

عطار ازابوطلحه نقل کرده که گفت که سهل آنروز که ازمادر بزاد بروزه بود یعنی شیر نگرفت تابوقت نمازشام :

بازعطارازسهل نقل کرده که گفت که مردی ازابدال بمن رسید و بااو صحبت داشتم وسخنها میرفت وهمه شب نزدیك من بود وازمن مسایل همی پرسیددرحقیقت تاوقتی که نمازبامداد بگذاردی آنگاه برخواستی وازپیش من برفتی وبرودمرغان فروشدی وبزیرآب بنشستی تاوقت زوال چون اخی ابراهیم بانك نمازگفتی او از زیرآب بیرون آمدی ویکذره ازموی وتن او ترنبودی ونمازپیشین بگذاردی و بزیرآب رفتی واززیر آب جزبوقت نماز بیرون نیامدی مدتی بامن بود که البته هیچ نخورد وباکس منشست تاوقتی که برفت :

بازعطار ازوی نقل کرده که گفت که درراه مکه عجوزیرا دیدم گفتم مگراز قافله بازمانده است دست بجیب کردم وچیزی که بود بوی دادم آن عجوزدست بهوا کرد ومشتی زربگرفت وبمن داد وگفت :

انت اخذت من الجیب و انااخذت من الغیب

ای سهل تو ازجیب گیری ومن ازغیب این بگفت وناپدید شد ومن درحسرت او همیرفتم تا بعرفات رسیدم چون بطواف بیرون آمدم کعبه‌را دیدم که گرد یکی طواف میکرد و آنجا رفتم آن عجوزرا دیدم ای عزیز من ملاحظه کن که این بیدینان چه دروغها گفته‌اند وچه خرابیها بدین اسلام رسانیده‌اندوچه معجزات را بچه کسان نسبت داده‌اندهر که اندك شعوری دارد ویقین میداند که کعبه هرگز بگرد پیغمبران طواف نکرده چه‌جای پیرزنان دیگر ازجمله کرامات اینطایفه که کذبش برهیچ عاقل پوشیده نیست کراماتیست که بسفیان ثوری نسبت داده‌اند.

عطار درتذکرةالاولیاء گفته که یکروز مادرسفیان بربام رفته بود و بربام همسایه آب‌کامه بود انگشتی بدان ترشی زده بود ودردهان نهاده چنانچه رسم زنان

www.ebnearabi.com

باشد سفیان درشکم مادر طپیدن گرفت وچندان سر برشکم مادر زد که مادر را از آن حرکت بخاطر آمد برخاست وبخانه همسایه رفت وبحلی خواست تا او آرام گرفت.

شك نیست که این خبر محض کذب ودروغست اینمرد از جمله بیگانگان اهل بیت علیهم السلام بوده ودر کتاب کلینی وکتاب رجال احادیث در مذمتش نقل شده اینمرد چون ازاولیاء وفقهای اهل سنت بوده وبمجلس حضرت امام جعفر صادق(ع) می آمده وبر حضرت امام علیه السلام اعتراضات میکرده وشقاوت او نزد علمای شیعه کمال ظهور دارد وازجمله احادیث مذمت او اینحدیث است که محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از سدیر روایت کرده که گفت که حضرت امام باقر(ع) گفت که یاسدیر أفاریك الصادین عن دین الله بلاهدی من الله و کتاب مبین ان هولاء الا خابث ثم نظر الی ابی حنیفة وسفیان الثوری فی ذلك الزمان وهم حلق فی المسجد فقال هولاء الصادون عن دین الله بلاهدی من الله ولا کتاب مبین ان هولاء الاخابث او جلسوا فی بیوتهم فجال الناس فلم یجدوا احداً یخبرهم عن الله تبارك و تعالی وعن رسول الله صلی الله علیه و آله حتی یأتونا فنخبرهم عن الله تبارك و تعالی وعن رسول الله صلی الله علیه و آله

معنی حاصل اینحدیث اینست که سدیر گفت که حضرت امام محمد باقر (ع) گفت که یاسدیر آیا بتو بنمایم آنکسانیرا که مانعند ازدین خدا بعداز آن نظر کرد بابوحنیفه وسفیان ثوری درآنوقت وایشان حلقها زده بودند درمسجد پس گفت که اینجماعتند که راه دین خدارا برمردم بسته‌اند این خبیث‌ترین خلق اگر درخانهای خود بنشینند پس مردم خواهند گردید وکسی‌را نخواهند یافت که حدیث ازخدا و رسول ازبرای ایشان بگوید پس نزد ما خواهند آمد وما حدیث ازخدا و رسول از برای ایشان خواهیم گفت.

شك نیست درینکه این کذابان ومدعیان اهل بیت علیهم السلام را بیحرمت ساختند ومردمانرا ازایشان بیگانه گردانیدند.

www.ebnearabi.com

دیگر ازجمله کرامات اینطایفه که کذبش ظاهر وبدیهیست اینست که عطار در تذکرة الاولیاء نقل کرده که شیخ جنید سخن میگفت مریدی نعره زد شیخ اورا از آن منع کرد وبسیار برنجانید و گفت اگر بعدازاین نعره زنی مهجورت گردانم پس شیخ کلمات آغاز کرد و آن جوان خویشتن را نگاه داشت تاکار بجائی رسید که طاقتش نماند سربگریبان فرو برد وبسوخت وبیفتاد اورا دیدند درمیان دلق سوخته و خاکستر شده .

دیگر ازجمله کرامات ارباب طریقت که کذبش برهیچ صاحب شعور پوشیده نیست اینست که عطار ازابراهیم شیبانی که ازاکابر اولیای اهل سنت است نقل نموده بعد این که اورا مدح وثنا کرده گفته که او گفت که چهل سال در زیر سقف نخفتم مگر درزیر سقف بیت المعمور و گفت یکبار درحمام شدم وآبی برخود گذاشتم جوانی چون ماه اززاویه حمام آواز داد که تاچند آب برظاهر پیمائی یکبار آب بباطن فرو گذار .

گفتم توملکی یاجنی یاانسی بدین زیبائی گفت هیچکدام من آن نقطه ام زیر بای بسم الله

گفتم این همه مملکت تست گفت ای ابراهیم ازپناه خود بیرون آی تاملکت بینی ممکنست که اگر راست گوید جوان ستم ظریف خوش طبعی بوده واینمرد را بغایت احمق وابله میدانسته باوی ستم ظریفی کرده واین احمق گمان کرده که آن جوان راست گفته .

دیگر ازجمله کرامات ارباب طریقت که برهیچ عاقل پوشیده نیست که کذب ودروغست کراماتیست که ملای روم بدقوقی مجهول که از اولیای اهل سنت است نسبت داده ودرمثنوی آنرا بنظم آورده ودر آن شاعریها کرده ازربان او گفته

هفت شمع از دور دیدم ناگهان اندرون ساحل شتابیدم بدان

www.ebnearabi.com

نور شعله هر یکی شمعی از آن　　بر شده خوش تا عنان آسمان
باز میدیدم که میشد هفت یك　　می شکافد نور او جیب فلك
باز آن یکبار دیگر هفت شد　　مستی و حیرانی من رفت شد
بیشتر رفتم دوان کان شمعها　　تا چه چیز است ازنشان کبریا
ساعتی بیهوش و بیعقل اندرین　　اوفتادم بر سر خاك زمین
باز با هوش آمدم بر خواستم　　در روش گوئی ز سر تا پاستم
هفت شمع اندر نظر شد هفت مرد　　نورشان میشد بسقف لاجورد
باز هریك مرد شد شکل درخت　　چشم در سبزی ایشان نیکبخت
هر درختی شاخ بر سدره زده　　سدره چه‌بود از خلا بیرون شده
بیخ هر یك رفته در قعر زمین　　زیر تر از گاو ماهی بد یقین
گفت راندم بیشتر من نیکبخت　　بازشد آن هفت جمله یکدرخت
هفت میشد فرد میشد هر دمی　　من چه‌سان میگشتم از حیرت همی
بعد از آن دیدم درختان در نماز　　صف کشیده چون جماعت کرده ساز
یکدرخت از پیش مانند امام　　دیگران اندر پس او در قیام
آن قیام آن رکوع وآن سجود　　از درختان پس شگفتم مینمود
بعد دیری گشت آنها هفت مرد　　جمله در قعده پی یزدان فرد
چون به نزدیکی رسیدم من زراه　　کردم ایشانرا سلام از انتباه
قوم گفتندم جواب آن سلام　　ای دقوقی مفخر و تاج کرام
گفتم آخر چون مرا بشناختید　　پیش ازین بر من نظر ننداختید
از ضمیر من بدانستند زود　　یکدگر را بنگریدند از فرود
پاسخم دادند کای جان عزیز　　چون بپوشیده است اینها برتونیز
هردلی کو درتحیر با خداست　　کی شودپوشیده‌را ازچپ وراست
بعد از آن گفتند ما را آرزو　　هست بر تو اقتدای خوبرو

www.ebnearabi.com

گفتم آری لیك یکساعت که من / مشکلاتی دارم از دور ز من

اقتدا کردند آنشاهان قطار / در پی آن مقتدای نامدار

چون قیامت پیش حق صفها زده / در حساب و در مناجات آمده

ایستاده پیش یزدان اشك ریز / بر مثال راست خیز رستخیز

آن دقوقی از امامت کرده ساز / اندر آن ساحل درآمد در نماز

وان جماعت در پی او در قیام / اینست زیبا قوم و بگزیده امام

ناگهان چشمش سوی دریا فتاد / چون شنید از سوی دریا داد داد

درمیان موج دید او کشتئی / در قضا و در بلا و زشتئی

هم شب وهم ابر و هم موج عظیم / این سه تاریکی واز غرقاب بیم

تند بادی همچو عزرائیل خاست / موجها آشوفت اندر چپ وراست

اهل کشتی از مهابت کاسته / نعره و واویلها برخواسته

دستها در نوحه بر سر میزدند / کافر و مؤمن همه مخلص شدند

چون دقوقی آن قیامت را بدید / رحم او جوشید و اشك او دوید

گفت یارب منگر اندر فعلشان / دستشان گیرای شه نیکو نشان

خوش سلامتشان بساحل بازبر / ای رسیده دست تو در بحر و بر

چون که کشتی وارهید آنجا بکام / شد نماز اینجماعت هم تمام

فج فج افتادشان با همدگر / کین فضولی را که کرد از ما زسر

هریکی با آن دگر گفتند سر / از پس پشت دقوقی مستتر

گفت هریك من نکردستم کنون / این دعائی از درون نی از برون

گفت ها ناکین امام ما ز درد / بوالفضولانه مناجاتی بکرد

گفت آن دیگر که ای یار یقین / مر مرا هم مینماید اینچنین

او فضولی بوده است از انقباض / کرد بر مختار مطلق اعتراض

چون نگه کردم سپس تا بنگرم / که چه میگویند آن اهل کرم

www.ebnearabi.com

یك از ایشان را ندیدم در مقام رفته بودند از مقام خود تمام

شك نیست درینکه هرعاقل صاحب بصیرت که اینحکایت مضحك را بشنود جزم میکند که دروغ محض است یا خیال نیکست اهل سنت چون بصیرت خود را باخته‌اند وامام خودرا نشناخته اند بنابرین فریب این دروغگویان بیمعرفت خورده‌اند.

دیگر ازجمله کرامات معلوم‌الکذب که ملای روم‌درمثنوی آورده کراماتیست از شیخ عبدالله مغربی نقل کرده

گفت عبدالله شیخ مغربی شصت سال ازشب ندیدم‌من شبی
من ندیدم‌ظلمتی‌درشصت سال نه بروز و نه بشب بی اعتدال
صوفیان گفتندصدق وقال او شب همیرفتم در دنبال او
روی‌پس‌نا کرده‌میگفتی‌بشب هین که آمدمیل کن درسوی چپ
باز گفتی بعدیکدم‌سوی‌راست میل کن زیرا که‌خاری‌پیش‌پاست

براهل بصیرت پوشیده نیست که اگر راست باشدکه درشب صوفیان ازعقب او رفته‌اندواو بایشان گفته که‌بجانب چپ‌روید که‌کوهی درپیش است وبعداز آن ایشانرا گفته‌که بجانب راست روید که خاری درپیش‌پاست بی‌شبهه احمقانرا فریب‌میداده بدروغ این گفتگوها میکرده‌وبیخردان گمان میکرده‌اند که راست میگوید‌پس گاهی بجانب‌راست‌و گاهی بجانب‌چپ میرفته‌اند ودیگراز کرامات‌معلوم‌الکذب کراماتیست که ملای روم بدرویش مجهولی نسبت داده ودرمثنوی گفته کـه درویشی درکشتی بودهمیان‌زری درکشتی گم شداهل کشتی‌درویش‌را متهم بدزدی ساختند وبدرویش گفتند:

دلق بیرون‌کن برهنه شوزدلق تا زتو فارغ شود اوهام خلق
گفت یارب‌مرغلامت راخسان متهم کردند فرمان در رسان
چون‌بدرد آمددل‌درویش‌از آن سربرون کردندهرسو ماهیان

www.ebnearabi.com

ماهیان بیحد از دریای ژرف — در دهان هریکی دری شگرف
هر یکی دری خراج ملکتی — کز اله است این ندارد شرکتی
در چند انداخت در کشتی و جست — مرهوارا ساخت کرسی و نشست
خوش مربع چون شهان بر تخت خویش
او فـراز اوج و کشتی اش بـه پیش
گفت رو کشتی شمارا حق مرا — تا نباشد بـا شما دزد گـدا
بانك كردند اهل كشتی كی همام — از چه دادندت چنین عالی مقام
گفت از تهمت نهادن بر فقیر — وز حق آزاری بی چیزی حقیر

باز در مثنوی نظیر اینحکایت دروغ حکایتی از ابراهیم ادهم که از اولیای اهل سنت است نقل نموده که در کنار دریا نشسته بود و دلق خودرا میدوخت درین اثنا یکی از امرا اورا براینحال بدید بعداز آنی که ابراهیم راسجده کرد درخاطرش گذشت که ابراهیم ازپادشاهی گذشته ونشسته دلق دوزی میکند.

شیخ واقف گشت از اندیشه اش — شیخ چون شیر است و دلها بیشه اش
شیخ سوزن زود در دریا فکند — خواست سوزن را بـآواز بلند
صد هـزاران مـاهی اللهیئی — سوزن زر در لب هـر مـاهی
سر بر آوردند از دریـای حق — که بگیر ای شیخ سوزنهـای حق
روبدو کرد وبگفتش کای امیر — ملك دل بـه یاچنان ملکی حقیر
این نشان ظاهر است این هیچ نیست — تا بباطن در روی بینی تو چیست

پس اینجماعت باین دعواهای دروغ عوام رافریب میداده اند وبااینحال دعوی دوستی ابوبکر وعمر وعثمان ومعویة بن ابی سفیان مینموده اند وایشانرا رواج تمام میداده اند وجماعتی ازینطایفه که درعصر ائمه اهل بیت بوده اند باائمه (ع) مناقشه و مجادله مینموده اند ودر کتاب کلینی حکایت مجادله سفیان ثوری واصحابش باحضرت امام جعفر(ع) مذکور است .

www.ebnearabi.com

اینطایفه دررواج مذهب باطل و ابطال مذهب حق سعی تمام میکرده‌اند و حیلها ومکرها می کرده‌اند که مردمان ایشان را صاحب کرامات ومعجزات دانندو وبااینحال دم ازدوستی ابابکر وعمر وعثمان میزده‌اندوایشانرا رواج میداده‌اندملاجامی که ازاکابر تابعان حلاج وبایزید است در کتاب نفحات گفته که خرقه ابوبکر درپیش شیخ ابوسعید ابوالخیر بوده وشیخ دروقت عبادت آنرا می‌پوشیده واینطرفه است که شیخ مذکور ازبرای فریب عوام‌الناس ازبرای رباعیات خود خاصیتها نقل کرده و عامیان وبیعقلان تصدیقش نموده‌اند اینمرد مثل سایر تابعان حلاج وبایزیددرغایت ضعف عقل بوده .

عطار درتذکرةالاولیا گفته که‌نقلست که باری شیخ‌ابوسعیدابوالخیر قصدزیارت مروکرد بفرمود تاکلوخ استنجا درتوبره نهادند گفتند که یاشیخ درمروکلوخ یافت می‌شود گفت ابوبکر واسطی که سر موحدان وقت خویش بوده گفته است که خاك مروخاکی زنده است رواندارم که بخاکی استنجاکنم که زنده باشد و اورا ملوث کنم وعنقریب بیان احوال اوخواهد شد .

فصل

درذکر چندنوع ازبدعتهای تابعان حلاج وبایزید که بعضی از آن دلیلست برضلالت وکفروالحادایشان وازجمله بدعتهای اینطایفه که دلیل کفرایشانست اینست که این گمراهان بنحوی ازتناسخ قایل شده‌اند وبی‌شبهه اهل تناسخ کفره وزنادقه‌و ملاحده‌اند قاضی‌زاده لاهیجی که ازعمدهٔ اینطایفه ضاله‌مضله است درشرح این‌بیت گلشن گفته :

ولایت‌شد بخاتم جمله ظاهر   براول نقطه هم‌ختم آمد آخر

گفتگوها کرده وحاصل گفتگوهای اواینست که روح‌اعظم که عبادت ازروح محمدست (ص) مظاهرش درعالم بسیاراست وروح آنحضرت درابدال انبیا و اولیا

www.ebnearabi.com

وکاملان بروز وظهور نموده وهمچنین همیشه درابدان کاملان بروز خواهد نمود تا آنکه دربدن مهدی(ع) که خاتم الاولیااست بروزوظهور نماید وخاتم الاولیادرحقیقت همان خاتم الانبیاست وگمان ناقص اینطایفه اینست که روح مقدس محمدی (ص) در ابدان خبیثه کاملان اهل سنت همیشه بروز وظهور مینموده و همچنین بروز خواهد نمود تا آنکه مهدی که خاتم الاولیاست ظهور نماید وگویا بنابر این که ابوالحسن خرقانی که ممدوح ملای روم است دعوی میکرده ومیگفته که من مصطفای وقتم چنانچه دراحوال اومذکور خواهد شد بازاین شارح گمراه گفته که مقام هدایت و قطبیه کبری درجمیع ازمنه مخصوص حقیقت محمدیست و این بیت گلشن را شاهد خود ساخته

بود نورنبی خورشید اعظم که از موسی پدیدوگه زآدم

وازبعضی ازکاملان اینطایفه ضاله نقل کرده که گفته:

گربگویم شرح حال زندگی نهصد و هفتاد قالب دیده‌ام

وازدیگری ازکاملان اینطایفه نقل کرده که گفته:

یوسف وهرمس وعلی بودم موسی وعیسی وبسی زینها

بازاین شارح ضال مضل گفته که آنچه سنائی فرموده

بخدا گر بزیر چرخ کبود چون منی هست وبودوخواهدبود

باینمعنی فرموده است چه همان یك حقیقت که در هرزمان بصورت کاملان آنزمان بروز نموده وبحقیقت همه یکی اند وبعداز آن گفته که آنچه ازبسیاری از کاملان سابق ولاحق نقل کرده‌اند که ماخاتم الولایه‌ایم همه صادق بوده‌اندواز کمال بینائی همه را نظربر آن حقیقت صرفه بی تعین شخصی افتاده است غرضش ازین عبارت اینست که چون یکروحست که درانبیا وکاملان وحضرت مهدی که خاتم الاولیاست بروز میکند پس جمعی که دعوی ختم ولایت نموده‌اند صادق بوده‌اند ونظرایشان برین بوده وشك نیست درینکه ازین قول لازم می آیدکه هرکدام ازکاملان اینطایفه که

www.ebnearabi.com

دعوی ختم نبوت کنند ایضا صادق باشند و این ضال مضل بعداز آن که باین تناسخ قایل شده ودانسته که تناسخ درپیش اهل اسلام کفر والحاداست خواسته که نامی دیگر برین تناسخ بگذارد وسفیهانرا فریب دهد بنابرین گفته که حمل اینمعنی بر تناسخ نمیتوان کرد زیراکه تناسخ مخصوص بعضی دون بعضی نیست واین بروز مخصوص کاملانست وبعداز آن گفته که این بروز روح در ابدان کاملان مذهب جمیع اولیاء و عرفاست وکلام باین بیت ختم نموده

گر بروزاست گر تناسخ صرف — آنچه حق بود گفته شد بشما .

بی شبهه آنچه این ضال مضل گفته و دعوی نموده تناسخ صرف و کفر والحاد و زندقه است .

مخفی نماند که این بروز وتجلی بمذهب ملای روم مخصوص روح محمدی (ص) نیست زیراکه در کتاب مجالس العشاق مذکوراست که ملای روم درمرض الموت میگفته که ازرفتن من غمناک مشوید که روح منصور بعداز صدوپنجاه سال بروح شیخ عطار تجلی کرده مرشد او شد درهرحالی که باشید بامن باشید ومرایاد کنید تامن باشما باشم برهیچ مؤمن پوشیده نیست که این کذب محض است و عنقریب بیان خواهیم کرد که منصور ازملاحده وزنادقه بوده دیگر ازجمله بدعتهای ایشان که کفر والحاد محض است اینست که گفته‌اند که چون کسی بریاضت دل خودرا معالجه کند تااینکه صحت یابد وبحقیقت رسد شریعت ازوی ساقط میشود ملای روم دراول مجلد پنجم مثنوی گفته که برسیدن حقیقت شریعت ساقط میشود واین عبارت اوست .

بدانید وآگاه باشید که شریعت همچو شمعیست که ره مینماید باآنکه شمعی بدست آوری راه رفته نشود وکاری کرده نشود چون درراه آمدی این رفتن طریقت است چون رسیدی بمقصود این حقیقت است جهة این گفته است **لوظهرت الحقایق بطلت الشرایع** همچنانکه مسی زر شود یاازخود ازاصل زر بود اورا نه علم کیمیا حاجتست که آن شریعت ونه خودرادر کیمیا مالیدن که آن طریقت است **طلب الدلیل**

www.ebnearabi.com

بعد الوصول الی المدلول قبیح و ترک الدلیل قبل الوصول الی المدلول قبیح

شریعت همچو علم کیمیا آموختن است یا از استادی یا از کتاب طریقت استعمال کردن آن داروها و مس را در کیمیا مالیدن و حقیقت زر شدن مس کیمیا دانان بعلم کیمیا شادند که ما علم این میدانیم و عمل کنندگان بعمل کیمیا شادند که ما چنین کارها میکنیم و حقیقت یافتگان بحقیقت شادند که ما زر شدیم و از علم و عمل کیمیا آزاد شدیم عتقاء الله ایم کل حزب بما لدیهم فرحون یا مثال شریعت همچو علم طب آموختن است و طریقت پرهیز کردن برموجب طب و داروها خوردن و حقیقت صحت یافتن ابدی و از هر دو فارغ شدن بدانکه حاصل این کلام ملا اینست که چون کسی بحقیقت رسد یعنی از طریق ریاضت بر او ظاهر شود که حق تعالی عین و حقیقت جمیع اشیاء است تکلیف از وی ساقط شود زیراکه غرض از تکلیف رسیدن بحقیقت است پس چون غرض حاصل شود تکلیف ساقط گردد تشبیه کرده است شرع را بشمع و بعلم طب و بعلم کیمیا و حاصل کلامش اینست که چون کسی طی مسافت کند بمقصد رسد دیگر محتاج بچراغ نباشد و چون بطب عمل نماید و صحت او را حاصل شود دیگر محتاج بطب نباشد و چون مس طلا شود دیگر محتاج بعمل کیمیا نباشد و بی شبهه این قول کفر و الحاد و زندقه است و مخالف ضروری دین اسلام است بلکه مخالف جمیع ادیانست و مذهب حق اینست که عمل بشریعت تا روز مرگ بر همه کس واجب و متحتم است و بدانکه این ابیات مثنوی ملا موافق کلام مذکور اوست در سقوط شریعت

صاحب دل را ندارد آن زیان | گر خورد او زهر قاتل را عیان
آنکه صحت یافت از پرهیز رست | طالب مسکین میان تب درست
کاملی گر خاک گیرد زر شود | ناقص ار زر برد خاکستر شود

بی شبهه حاصل معنی این ابیات اینست که هر که بمقتضای شریعت عمل کند و از آنچه شارع از آن نهی کرده و اجتناب فرموده پرهیز نماید تا دلش صحت یابد و

www.ebnearabi.com

کامل شود پس دیگر بروی پرهیز لازم نباشد واگرچنانچه بعد ازمرتبه کمال ترک طاعت وعبادت نماید وانواع فسق وفجور بجای آورد بوی نقصانی ندارد واز کلام حلاجست اینکلام

ان المرء قائم علی بساط الشریعة ما لم یصل الی مقام التوحید واذا وصل الیه سقطت من عینه الشریعة

یعنی انسان بر بساط شریعت است تا بتوحید نرسیده ودروقتی که بتوحید رسید ازچشم وی شریعت بیفتد.

عطار در کتاب جوهرذات درین باب گفته

خدا را یافتم دیدم حقیقت   برون رفتم من ازعین شریعت

وباز عطار در کتاب تذکرة الاولیاء گفته که نقلست که ذوالنون مصلائی از برای بایزید فرستاد بایزید آنرا وایس فرستاد و گفت از برای من مسندی فرست که تا بر آن تکیه کنم یعنی کار ازنماز گذشته وبنهایت رسیده.

بازعطار در کتاب مذکور ازاحمد جواری که از اکابر اولیای اهل سنت است وجنید درحق او گفته که ابوریحان شام است نقل نموده که ناگاه کتابهارا برداشت و بدریا برد وگفت نیکو دلیل وراهبری بودید مارا امابعد ازرسیدن بمقصود مشغول بودن بدلیل محال باشد که دلیل تا آنگاه باید که مرد درراه بود وچون به پیشگاه رسید درگاه وراهبر راچه قیمت

پس کتابهارا بدریا انداخت وابوالحسن خضری که ازاکابر اولیای اهل سنت است عطاربعداز آنی که اورا مدح وثنا کرده گفتگوها کرده وگفته که خلیفه ازوی پرسید که چه مذهب داری

گفت مذهب امام حنیفه داشتم بمذهب شافعی بار شدم و اکنون مستغرق حالیم که ازهیچ مذهب یاد ندارم گفت آن چیست گفت تصوف ازین کلام فهمیده میشود که اعتقاد قبیح اینطایفه اینست که تا بمعرفت وحقیقت نرسیده‌اند مقید بشریعت

www.ebnearabi.com

هستند وچون بمعرفت وحقیقت رسند شریعت ازایشان ساقط شود ومقید بشریعت نباشند.

بازعطار در کتاب مذکور ازابوالحسن خرقانی که ازعظمای اهل سنت است نقل کرده که گفت پنج تکبیر کردم یکی بردنیا دوم برخلق سیوم برنفس چهارم بر آخرت پنجم برطاعت این کلام صریحست که طاعت را برخود واجب بلکه جایز نمیدانسته وشبستری در گلشن درباب سقوط شریعت نزد وصول بحقیقت گفته

تبه گردد سراسر مغز بادام | گرش از پوست بخراشی که خام
ولی چون پخته شد بی‌پوست نیکوست | اگر مغزش بر آری بر کنی پوست
شریعت پوست و مغز آمد حقیقت | میان این و آن باشد طریقت
خلل در راه سالك نقص مغز است | چه مغزش پخته شد بی‌پوست مغز است

وایضا صاحب گلشن گفته

چو برخیزد ترا این پرده ازپیش | نماند دین وآئین مذهب وکیش
من و تو چون نماند در میانه | چو کعبه چو کنش چو دیر خانه

وعنقریب اشعار سنائی که مشعربه این معنیست مذکور خواهد شد مخفی نماند که این مقام را مقام بیرنگی نیز میگویند چنانچه ملای روم درمثنوی گفته

چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد | موسئی با موسئی در جنك شد
چون به بیرنگی رسی کان داشتی | موسی و فرعون دارند آشتی

ودرموضع دیگر گفته

زانکه عاشق دردم نقدست مست | لاجرم ازکفر و از ایمان برست
کفروایمان هردو چون دربان اوست | اوست مغز و کفرودین اورادو پوست

پس اعتقاد ایشان اینست که چون کسی بمدد وریاضت وعشق از عقل وحس مجرد شود از دوپوست ایمان وکفر بیرون رود ودراینمقام تکلیف نباشد

وبی شك این مذهب غیرمذهبها وملتهاست چنانچه ملای روم اقرارواعتراف

www.ebnearabi.com

بدان نموده و گفته :

ملت عشق ازهمه دینها جداست   عاشقانرا مذهب وملت خداست

وسیداجل اعظم ابوتراب مرتضی بن الداعی الحسینی الرازی علیه الرحمه که ازاکابر فضلای شیعه امامیه است در کتاب تبصرة العوام ازینطایفه درین باب اعتقادات قبحیه نقل نموده که من درشرم ازنقل آن اعتقادات متفکر ومتردد شدم تا آنکه رجوع باستخاره کردم استخاره نقل کردن خوب آمد ونقل نکردن بد بنابرین نقل کردم و لیکن بعبارتی هموارتر گفته که اینجماعت میگویند که ما واصلیم بحق ونماز وروزه وزکوة وحج واحکام دیگر مقررشده که تاسالك بدان مشغول شده و تهذیب اخلاق حاصل نماید و اورا معرفت حق حاصل گردد یعنی بحق رسد و چون واصل شد تکلیف ازوی برخاست وهیچ چیز ازشرایع دین واجب نیست هرچه او کند نیکو بود وطی مادرودختر وخواهر وپسر وشرب خمر ومال مردم بروی حلال باشد و کسی را بروی اعتراضی نبود واگر دیگری باوی مباشرت کند مباح بود و گفته‌اند که اگر یکی ازین واصلانرا شهوت حرکت کند وخواهد که بایکی ازواصلان که مرتبه کمال معرفت رسیده مباشرت نماید وآن واصل کامل مضایقه کند ازدرجهٔ کمال ساقط شود وازدایره اعتبار خارج گردد بلکه کافر شود و اگر کودکی یازنی که در مرتبه نقص باشند وبمرتبهٔ کمال ومعرفت نرسیده باشند کامل واصلی باایشان مقاربت کند ایشان بمرتبه عالی ولایت رسند بی آنکه مجاهده کرده باشند وریاضتی کشیده باشند زیراکه راحتی بواصل کامل رسانیده‌اند و گفته که اینمذهب جمیع عارفانست که درزمان ما اند وایشان اعتقاد ندارند بسوآل قبر وقیامت وحشر ونشر وگویند که عالم قدیمست ای عزیزمن گویا سبب خوب آمدن استخاره درنقل این قول قبیح شنیع این باشد که شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام مطلع شوند برین اعتقادات باطله فاسده پس خداراشکر نمایند بردوستی ومتابعت اهل بیت (٤) وبرعقاید صحیحه ایشان .

www.ebnearabi.com

رباعی

صدشکر که من مذهب جعفر دارم — با بغض عمر هوای حیدر دارم
خرمهرهٔ مهر عمر از من مطلب — من جوهریم متاع جوهر دارم

علامه حلی رحمة الله علیه که از اکابر علمای امامیه است و شاه سلطان خدابنده ببرکت ارشاد او درمذهب امامیه رسوخ تمام بهمرسانید.

در کتاب نهج الحق و کشف الصدق بعداز آنی که ابطال مذهب حلول و اتحاد کرده ومذمت اعتقاد اینطایفه نموده کلامی ادافرموده اند که معنیش اینست که عبادت اینطایفه رقص ودستك زدن وغناست وحال آنکه عیب کرده است الله تعالی کفار جاهلیت رادراین باب و گفته است وما کان صلوتهم عند البیت الامکاء و تصدیه و کدام غفلتست ابلغ از غفلت کسی که برکت میجوید از کسی که عبادت میکند بآنچه الله تعالی عیب کرده است بدان کفار راپس بدرستی که چشمهای سر ایشان کور نیست ولیکن چشم دل ایشان کورست ومن مشاهده کردم جماعتی ازصوفیه رادر حضرت امام حسین (ع) که ایشان نماز شام کردند سوای یك شخص که نشسته بود و نماز نکرد بعداز آن یکساعت که گذشت نماز عشا کردند سوای آنشخص پس ازبعضی از ایشان پرسیدم از سبب ترك نماز آنشخص گفت که این شخص چه حاجت بنماز دارد وحال آنکه واصل شده آیا جایز است که بگرداند درمیان خود وخدا حاجبی و مانعی گفتم نه پس گفت نماز حاجبست درمیان عبد ورب بعدازین حکایت علامه رحمه الله علیه گفته نظر کن ای عاقل باینجماعت اعتقادات ایشان درمعرفت آنچنان بود که گذشت عبادتشان آنچنان که مذکور شد وعذر ایشان درباب ترك نماز آنچنانچه گفته شد وبااینحال اینجماعت درپیش مخالفین ابدالند پس این مخالفان که ایشانرا ابدال میدانند اجهل جهالند ای عزیز من علامه رحمه الله علیه سنیانرا مذمت کرده که فریفته اینجماعت شده اند و خبراز زمان مانداشته که شیعیان نیز بنابر جهل و نادانی فریفته این حیله گران خواهند شد

www.ebnearabi.com

درواقع ازسنیان عجب نیست اگر فریب اینجماعت خورده باشند زیرا که ایشان امامان آل محمدرا (ص) که پادشاهان دین ودنیا بودند نشناختند و بنور ارشاد ایشان هدایت نیافتند پس بااینحال چه عجبست که ایشان گرفتار دام غولان بادیه ضلالت شوند اما ازدوستان اهل بیت علیهم السلام بغایت عجبست که فریفته این نوع گمراهان و گمراه سازندگان شوند والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم دیگر از بدعتهای اینطایفه عاشقی دختران وزنان وپسرانست اینجماعت درباب فضل عشق وعاشقی رساله‌ها و کتابها تصنیف کرده‌اند ومردمانرا بدان ترغیب نموده‌اند وحکایت عشقبازیهای پیران واولیای خود را درکتابهای خود نقل نموده‌اند قاضی میرحسین که از مخلصان و معتقدان حلاج وبایزید است درکتاب فواتح نقل کرده که محیی الدین درباب صدو هفتاد وهفتم ازفتوحات گفته که شیخ روزبهان در مکه عاشق شد وخرقه بینداخت وبعداز انقضای آنحال بازخرقه بپوشید وازنجم کبری نقل نموده که درکنار شهرنیل عاشق دختری شدم چندروز نمیخوردم و نمی آشامیدم الاماشاءالله تا آنکه نار عشق بسیارشد پس نفس میکشیدم ونفسم آتش بود پس هرچند نفس آتشین میکشیدم در برابر آن آتشی ازآسمان ظاهرمیشد واین دوآتش بهم میرسیدند در میان من و آسمان ودیگر دروغها گفته و بعدازتمام حکایت قاضی میرحسین ابیاتی ذکر نموده که ازآنجمله این دوبیت است :

هردل که بسوی دلبری مایل نیست — اورا زحیات بهره حاصل نیست
رندی که خبر ز سر مستی دارد — هرگز نفسی زعاشقی خالی نیست

باز از نجم کبری نقل نموده که دربلادمغرب بیکی عاشق شد پس مسلط ساختم براوهمت را واورا گرفتم وبستم واورا ازغیرخودمنع نمودم ورقیبان بودند پس معشوق خاموش شد وبزبان حال بامن گفتگومیکرد ومن میفهمیدم تا آنکه کاربجائی رسید که من اوشدم واو من شد پس آمد بنزدمن روح اودر وقت سحروروی ورا برخاک میمالید ومیگفت یاشیخ الامان الامان کشتی مرا دریاب مرا پس گفتم چه میخواهی

www.ebnearabi.com

گفت میخواهم که بگذاری که پای تراببوسم پس اذن دادم اوراپس پای مرا ببوسید وروی خودرا برداشت پس روی اورا بوسیدم تا آنکه استراحت کرد ومطمئن شد بسینه‌ام

ای خردمندان نظر کنیدو ببینید که این احمقان چه دعواهای محال مینموده‌اند وابلهان بی بصیرت چه نوع تصدیق ایشان میکرده‌اند بی شبهه هر که تتبع احوال حضرت رسول‌الله (ص) و صحابه آنحضرت و ائمه معصومین علیهم‌السلام و اصحاب ایشان وصلحای شیعه وعلما واولیای شیعه که بعد از زمان ائمه علیهم السلام تا زمان ما بوده‌اند نموده باشد حکم جزم کند که این نوع دعویهای این بیدینان تمام دروغ و باطلست صحابه واصحاب ائمه علیهم السلام وشیعه ایشان هرگز عشق وعاشقی راجایز ندانسته‌اند وهرگز دعوی نکرده‌اند که روح معشوق یاروح دیگری از بدن خلع شود ومجسم ومحسوس شود این بیدینان از برای رواج کفر والحاد خود این دروغها میگفته‌اند بسرانرا فریب میداده‌اند بلکه دعوی کرده‌اند که کاملان هرگاه خواهند روح خودرا بهرصورتی که اراده کنند در آورند جامی در کتاب نفحات ازمحیی‌الدین نقل کرده که درفتوحات گفته که شیخ اوحدالدین کرمانی گفت که درجوانی خدمت شیخ خودمیکردم ودرسفر بودیم وری درعمارتی نشسته بود وزحمت شکم داشت چون بجائی رسیدیم که آنجابیمارستانی بود درخواست کردم که اجازت ده که داروئی بستانم که نافع بود چون اضطراب مرادید اجازت دادورفتم دیدم شخصی درخیمه نشسته وملازمان وی برپای ایستاده وپیش وی شمعی افروخته‌اند ویرا نمی شناختم چون مرادرمیان ملازمان خود دید برخاست وپیش من آمد ودست مرابگرفت وگفت حاجت تو چیست حال شیخ بوی گفتم فی الحال داروئی حاضر کرد وبمن داد وبامن بیرون آمد و خادم شمع را همراه می آورد وترسیدم که شیخ آنرا بیند وبیرون آید ویرا سوگندادادم که بازگرد بازگشت پیش شیخ آمدم ودارو آوردم وان اکرام واحترام که آنشخص کرده بود باشیخ بگفتم شیخ تبسم کرد و گفت:

www.ebnearabi.com

ای فرزند چون اضطراب ترا دیدم مرا بر تو شفقت آمد لاجرم ترا اجازت دادم چون آنجا رسیدی ترسیدم که آنشخص که امیر آن موضع است بتو التفات نماید و شرمنده شوی از هیکل خود مجرد شدم و بصورت آنشخص بر آمدم و در موضع وی بنشستم چون تو آمدی ترا گرامی داشتم و کردم آنچه دیدی شك نیست در اینکه این بیدینان این دروغها را از برای فریب عوام کالانعام میساخته‌اند و حاجتهای خود را از ایشان حاصل میکرده‌اند اینمرد که ناقل اینحکایتست که او حدالدین باشد عنقریب نقل خواهد شد که در حالت چرخ و وجد و سماع سینه را برهنه میکرده و پسر ساده مقبولی که در آن مجلس بوده سینه‌اش را برهنه میکرده و سینه بر سینه‌اش میگذاشته و چرخ میزده و اگرنه این نوع دروغهای عام فریب باشد کی این نوع کارها توانند کرد.

وعطار در تذکره گفته که ابوحفص که از اکابر اولیای اهل سنت است در ابتدای حال عاشق کنیزی بود چنانچه قرار و آرام از وی رفته بود او را گفتند که در شهرستان کهن جهودیست جادوگر تدبیر کار تو او کند پس نزدیك او رفت و حال خویش با او گفت جهود گفت که ترا چهل روز نماز نباید کرد و درین چهل روز باید که از تو هیچ کار خیری واقع نشود و نام حقتعالی بر زبان نباید راند تا من جادوئی بکنم و کار تو بر آید و مراد تو حاصل شود:

ابوحفص گفت که چنان کنم مدت چهل روز عبادت نکرد بعد از چهل روز پیش جهودی رفت در راه سنگی افتاده بود بسر انگشت پای بکناری انداخت پس جهودی سحر آغاز کرد اثر نکرد ابوحفص را گفت تو کار خیری کردهٔ که جادوئی اثر نمیکند ابوحفص گفت هیچ کار خیری نکرده‌ام مگر در راه سنگی بکنار افکندم بعد از آن جهودی او را نصیحت کرد پس بنصیحت او هدایت یافت و توبه کرد

وعطار از محمد مرتعش که از اولیای اهل سنت است نقل کرده که تشنه بود بدر خانهٔ رسید آب طلب کرد دختری آب بوی داد عاشق آن دختر شد و دیگر از

www.ebnearabi.com

اولیای اهل سنت عتبه غلام است.

عطار درتذکرةالاولیا نقل کرده که عاشق زنی شد پس زن مطلع شد و گفت عاشق چه چیزمن شدهٔ گفت عاشق چشم تو پس چشم خودرا کنده بنزد عتبه فرستاد گفت چشمیکه نامحرم دیده باشد کنده به وعبدالله مبارك که ازاکابر اولیای اهل سنت است عطار نقل کرده که عاشق کنیزکی شدچنانچه قرارنداشت شبی درمیان زمستان که بغایت سرد بوددرزیردیوارمعشوقه بایستاد تا بامداد بانتظارمشاهده وهمه‌شب برف بروی میبارید وشیخ صنعان که ازاکابر این‌طایفه است دربلاد روم عاشق دختر بت‌پرستی شده چنانچه‌درمیان‌اینطایفه مشهوراست ومعشوقه اورا تکلیف شرب‌خمر وبت‌پرستی ومصحف سوختن وخوك چرانی کرد پس دعوتش اجابت کرد ومقصدش رابرآورد.

شیخ‌عطار حکایتش‌را بتفصیل درمنطق‌الطیر بنظم آورده ودرآن شاعریها کرده وازآنجمله این ابیاتست:

شیخ‌صنعان‌پیرعهد خویش بود — درکمالش هرچه گویم بیش‌بود

شیخ‌بود اندر حرم پنجاه‌سال — بامرید چهارصد صاحب کمال

هرمریدی کار از بودی عجب — هم‌نیاسود ازریاضت روزوشب

هم‌عمل هم علم باهم یارداشت — هم‌عیان‌هم کشف‌وهم‌اسرارداشت

ای دوستان اهل‌بیت نظر کنید وببینید که گمراهان بادیهٔ ضلالت چه‌نوع‌پیران وپیشوایان دارند پیرصاحب‌کمال صاحب چهارصدمرید صاحب‌کشف ایشان بعداز پنجاه سال مجاورت‌مکه وپنجاه حج چه‌نوع اعمال ازوی سرزده پس‌شکر متابعت اهل بیت ومذهب صحیح خود بجای آورید زیراکه هرگز کسی بیکی‌ازشیعیان اهل بیت علیهم‌السلام نسبت عشق و عاشقی نداده بلکه همیشه اینطایفه عشق رامرض میدانسته‌اند واز آن مجتنب میبوده‌اند و احادیث‌درباب منع از نظر برپسران امرد

www.ebnearabi.com

و مذمت عشق از اهل بیت علیهم السلام روایت نموده‌اند و عنقریب مذکور خواهد شد.

بدانکه سلطان حسین میرزای بایقرا که از ملوک اهل سنت است واز گمراهان امت است کتابی دربیان عاشقیهای اولیای اهل سنت تصنیف نموده و آنرا بمجالس العشاق موسوم ساخته مناسب اینست که درینمقام نقل بعضی از عاشقیهای اولیای اهل سنت درین کتاب نمائیم تابر اهل بصیرت ضلالت اینطایفه ظاهر وروشن گردد درین کتاب گفته که خضرویه که ازاکمل مشایخ بلخست درخراسان مثل او در آنزمان کم بوده عاشق بایزید شد وبایزید جوانی بود درصورت ومعنی درحد کمال و هر روز عشق او درتزاید می‌شد وحضرت یعنی بایزید مغناطیس‌وار دل سنگین آن جوانرا بربود واز آن آهن آینه ساخت وروی برروی او بداشت تابنمود در او آنچه نمود والحمدلله والمنه که اولیای شیعه که نامهای شریف ایشان در کتب شیعه مذکور است نه هرگز عاشق بوده‌اند ونه معشوق

نجم کبری درین کتاب مذکوراست که او عاشق وشیفته شیخ مجدالدین بغدادی گشت یافت که میل او بلعب شطرنجست او را مرخص ساخت ورباعی چند از شیخ در عشق مجدالدین نقل نموده ودرباب شیخ مجدالدین گفته که در سن هفده سالگی بملازمت شیخ نجم الدین کبری رسید وبغایت صاحب جمال بود وچون به بیست وچهار رسید با آنکه محاسن داشته شکل او تغییر نکرده بود وعظ میفرمود مادر سلطان محمد خوارزمشاه عورتی بوده بغایت جمیله وارادتی تمام بشیخ مجدالدین داشت اکثر اوقات در وعظ ایشان حاضر میبود و گاهی نیز بزیارت ایشان میرفته مردم زبان طعن دراز کردند ودرخلوت بایکدیگر می گفتند وروز بروز اعتقاد مادر سلطان بیشتر میشد تا آنکه درین اثنا شیخ مجدالدین تعلقی تمام بیکی ازمحبوبان سلطان پیدا کرد و درعشق او رباعیات میگفت سلطان ازعشقبازی او بدان جوان واقف شده بود و مدعیان فرصت جستند تا شبی که سلطان بغایت مست بود عرضه داشتند که مادرتو بمذهب امام اعظم

www.ebnearabi.com

به نکاح شیخ مجدالدین در آمد و سلطان از تعلق او بمحبوب چیزی در خاطر بوده و این واقعه علاوه آن شد و بسیار خاطرش بر آشفت و فرمود تا شیخ را بدجله انداختند و درین کتاب مذکور است:

که شیخ عطار را حالتی غریب روی داد و دکان خود را بغارت داد طریق فقر و فنا پیش گرفت.

بعضی میگویند که پیر ارشاد او شیخ صنعان بوده و از ملای روم نقل کرده که او گفته که بعد از صد و پنجاه سال روح منصور تجلی کرد بروح عطار و مرشد او شد و گفته که او از اهل قریه کندشین نیشابور بوده و عاشق پسر کلانتر قریه مذکور شده و گفته که این ابیات در آن محل وارد شده:

درعشق چو من توام تو من باش	یکپیرهنست گو دو تن باش
چون جمله یکیست در حقیقت	گو یکتن را دو پیرهن باش

شك نیست دریکه معنی این شعر کفر است زیرا که مبنی بر وحدت وجود است و باز گفته که آن جوانرا دیدی روی بروی نشسته این را خواندی و از آنجمله این دو بیت است:

عشق را سر برهنه باید کرد	بر سر چارسوی رسوائی
عشق با نام و ننك ناید راست	ندهد دست عشق و رعنائی

و غزل دیگر نقل کرده که گاهی بنوشتی و بمعشوق دادی بدا حال کسی که هادی و رهنمای او شیخ صنعان باشد و روح پلید حلاج هادی و مربی او باشد و عنقریب بیان کفر حلاج خواهیم کرد و با اینحال عمر را بعشق و عاشقی و بیحیائی گذراند هرگز هیچکس از صحابه رسول‌الله و اصحاب اهل بیت رسول‌الله (ص) صاحب این اعمال و احوال نبوده‌اند و احوال ایشانرا اکابر و علمای شیعه نقل نموده اند و گفته که در سال ششصد و بیست و هفت لشکر چنگیز بخوارزم و بنیشابور در آمدند او را و نجم کبری را بقتل رسانیدند محیی‌الدین عربی که از زندیقان عصر خود بوده درین کتاب گفته که او عاشق شیخ

www.ebnearabi.com

صدرالدین قونوی بوده واختلاط اول ایشان برینوجه بوده که محیی الدین سواره در کوچه میرفته وشیخ صدرالدین پیاده می آمده ودر نظر اول اضطرابی عظیم دردل محیی الدین پیدا آمده وبدان سبب محیی الدین پیوسته اتش عشق درسینه اش علم میزد ودر اشتغال بود و بعداز آن بملازمت شیخ رسید وشیخ گاهی براستر وگاهی براسب سواره سیر میکرد وصدرالدین بدان حسن وجمال غاشیه کشی مینموده هرچند شیخ درپیش او بزمین می افتاده ومیگفته سوارشو قبول نمیکرد چون بزرگ وبزرگ زاده آنمردم بوده اورا تعظیم میکرده اندوشیخ راکافر وملحد میگفته اند ولعنت میکرده اند صدرالدین از آن انفعال مییافت بعد از آن نقل کرده که بسبب آن انفعال چندروز گویند که بمنزل خود رفت وشیخ بیخود ومست شد وبیکبارگی ازدست رفت ونقل کرده که اورا تسلی میدادند ونصیحتها میکردند واورا تسلی حاصل نمیشد وسبب اینکه مردم اورا کافر وملحد میخواندند ولعنتش میکردند این بود که کلمات کفر والحاد او بسیار بوده وجماعتی از اهل مذهبش فتواها برکفرش نوشتند و کتاب فتوحات و فصوص دو کتاب اند مشتمل بر کفر والحاد بسیار وگفته که این بدبخت درسال ششصدونود وهشت وفات یافته شمس تبریزی که پیر ملای روم است دراین کتاب مذکور است که بعضی گفته اند که اوازمریدان رکن الدین سجاسیست که پیر اوحدالدین کرمانیست وبعضی گویند که مرید باباخجند کرمانیست ومی شاید که بصحبت همه رسیده باشد وازهمه تربیت یافته باشد ودر آخر کار پیوسته سفر کردی ونمد سیاه پوشیدی وبعد ازحکایت ملاقات او باملای روم گفته که چون سبب انکار مخالفان وقصد ایشان ازروم بحلب رفت وبزیبا پسر ترسائی عاشق شد چون میل آن جوان بشطرنج باختن بود با او شطرنج بازی میکرد.

وچون مدت مفارقت متمادی شد ملای روم سلطان ولدرا باچندنفر درویش والاغ فرستاد وگفت بروید درفلان محل شمس تبریز بازیباپسری شطرنج می بازد بمجلس اودر آئید واورا بجانب روم آورید وغزلی بایشان فرستاد که این بیت از

www.ebnearabi.com

آنجمله است .

بروید ای حریفان بکشید یار ما را   بمن آورید حالی صنم گریز پا را

وجماعت رفتند و شمس را بروم آوردند و پسر مرخص شده بتفرج قسطنطنیه رفت و شوق پسر بر شمس غالب شد و میخواستند که او را تسکین دهند بهیچوجه تسکین نمی یافت تا آنکه با ملای روم در خلوت نشسته بودند تا آنکه شخصی از بیرون در اشارت کرد پس برخاست و گفت بکشتنم میخوانید! آخر بمصلحت ملای روم بیرون رفت هفت کس دست یکی کرده بودند و در کمین ایستاده کارد بروی زدند و او را بقتل رسانیدند و یکی از آنها علاء الدین محمد بود فرزند ملای روم ظاهر اینست که این جماعت شمس را کافر و ملحد و زندیق میدانسته اند بنابرین او را بقتل رسانیدند و اگرنه قتل او دیگر وجهی ندارد .

و گفته که شیخ نجم الدین رازی در همدان عاشق جوانی زرگر بود تا چنگیزیان پسر را بقتل رساندند و گفته که سیف الدین باخرزی که از تربیت یافتگان نجم کبری است عاشق پادشاه بخارا شد و او در حسن و جمال بی همتا بود بعد از فوت معشوق بیتابیها و بیصبریها میکرد و گفته که شیخ عزیز نسفی که از اکابر متصوفه است در بخارا بریکی از پسران امراء سلطان جلال الدین عاشق شده سر رشته اختیار از دستش بیرون رفت و گفته که ملای روم در بلخ در ششم ماه ربیع الاول ششصد و چهار متولد شده و گفته که ملای روم در حوالی زرکوبان میگذشت از آواز ضرب مطرقه برقص در آمد و شیخ صلاح الدین همچو آفتابی از دکان بیرون آمد و سر در قدم ملا نهاد ملا عاشق جمال او شد و در میان سماع این غزل بگفت .

یکی گنجی برون آمد ازین دکان زرکوبی

زهی صورت زهی معنی زهی خوبی زهی خوبی

و مدت ده سال آن عشقبازی با او بیک حال بود و غزلیات در عشق او بسیار است و دیگر بعد از کلامی گفته که چون بعد صلاح الدین بمرد عشقبازی ملا زیاده گشت و

www.ebnearabi.com

حسام‌الدین با ایشان مصاحب شد و در آنوقت مثنوی میگفته و شبها از این قبیل بودی که از اول شب تا صباح خواب نکردی ملا القامیکرد و حسام‌الدین مینوشت و مجموع آن نوشته با آواز بلند میخواند

باز بعد از کلامی گفته که ملا در مرض اخیر میگفته که از رفتن من غمناک مشوید که منصور بعد از صد و پنجاه سال بروح شیخ عطار تجلی کرد و مرشد او شد در هر حالتی که باشید با من باشید و مرا یاد کنید تا من با شما باشم دیگر گفته که ما را دو تعلقست یکی ببدن و یکی بشما و چون بحکم باری فرد و مجرد شوم آن تعلق نیز از آن شما خواهد بود . در پنجم ماه جمادی الاخر ششصد و هفتاد و دو فوت شد .

عنقریب بیان احوال حکیم سنائی درین کتاب خواهد شد که از مریدان خواجه یوسف همدانی بوده و از حکماء آلیهین است و در وقتی از اوقات سلطان محمود غزنوی را داعیه غزائی شده بود و بدین نیت از شهر بیرون رفته حکیم قصیده آنچنانکه قاعده بود بنام سلطان گفته خواسته که بحمام در آید و بعد از آن عزیمت اردو نماید چون بکلخن حمام رسید آواز آشنائی شنیده گوش کشید و معلوم کرد که دیوانه لای خوار است سر در یچه کلخن آمده دید که کلخن تاب قدری لای شراب از سوی شکسته در سفال میریزد لای خوار گفت بیار بکوری محمود غزنوی او کار اسلام بنظام رسانیده که این زمان میرود که کار کفر را سرانجام نماید و بعد از آن گفت که کاسه دیگر بیار بکوری سنائیک شاعر که اورا خدای برای چکار آفریده و او چکار میکند .

حکیم چون این سخن بشنید اورا حالتی غریب دست داد فسخ عزیمت کرد و در کنج انزوا بر روی خلق در بسته شیوه اهل فقر پیش گرفت و گفته که در میانهای آنحال شیفته پسر قصابی شده بود همواره منزوی و منقطع می‌بود و از آمیزش واختلاط با اهل دنیا اعراض می‌نمود و در تمام عمر کفشی داشت که در وزن به پنج من رسیده بسکه پاره‌دوزی کرده و ته‌بر ته بروی هم دوخته .

چون از عشق آن جوان بیطاقتی بسیار می‌نمود از روی امتحان که به بیند که در

www.ebnearabi.com

عشق صادقست یاکاذب آن جوان قصاب از حکیم گوسفند طلبید کفش پنج من در پیش آن جوان سپرده عزیمت خوارزم فرمود وازسنائی درین عاشقی شعرها نقل کرده که از آنجمله این غزلست .

تاخیال آن بت قصاب درچشم منست
زان سبب چشمم همیشه همچورویش روشنست

تابدیدم دامن پرخونش اکنون من زرشك
بر گریبان دارم آنچه آنماه را بر دامنست

جای دارد دردل پرخونم آن دلبر مقیم
جامه پرخون باشد آنکس راکه در خون مسکنست

بامن از روی طبیعت کس نیامیزد رواست
از برای آنکه من در آبم او درروغنست

گر زبان با من ندارد چرب هم نبود عجب
کانچه او را در زبان بایست در پیراهنست

یکجهان غم را بی جانی بدل خواهد زمن
پس بدین قیمت مراورا یکجهان جان برمنست

جان بآرامش جهانیرا همی بخشد بلطف
گرچه کارش همچو گردون گشتن است و کشتن است

جامه وصلش همیدوزد دلم از بهر آنکه
تن چوتار ریسمان ودل چوچشم سوزنست

گفتم ای جان از پی یك وصل چندین هجر چیست
گفت من قصابم اینجا کردران باکردنست

گرچه باشد باسنائی چون گل رعنا دورو
در ثنای اوسنائی ده زبان چون سوسنست

www.ebnearabi.com

حکیم بخوارزم رسید حاکم آنجا اعزاز و اکرام نمود و پانصد گوسفند اعلا گذرانید و آن جوان نیز همین عدد گوسفند طلبیده بود چون گوسفندانرا بمطلوب رسانید کفش خودرا بازطلبید آن جوان همانروز اول کفش را گم کرده بود بقصد که ببیند پروای آن دارد که امانت بازطلبد یا نه اوخود پروای سرنداشته جمعی حاسدان باحکیم گفتند کسی که کفشی راکه بغایت محقراست نگاه نداشته دلی که برابر صدبحر وبراست چون نگاه خواهد داشت درجواب ایشان گفته

اندرعقب دکان قصاب کویست   وانجاش بهر غرقه بخونی گرویست

ازخون‌شدن دلی که‌میاندیشد   آنجاش هزارخون ناحق بجویست

اگرپرسند که آیامعلوم هست که سنائی چه مذهب دارد درجواب گوئیم که مرید خواجه یوسف همدانی بودن شاهدبرین است که سنی بوده وهمچنین عاشقیهای او دلیلست برین زیراکه هرگز عاشقی امردان وزنان ودختران از آداب صلحا و اتقیاء واولیای شیعه نبوده بلکه‌این عمل همیشه مخصوص اولیاء گوشه‌نشینان سنیان بوده ودیگرآنکه درحدیقه مهملات بسیار گفته که موافق مذهب اهل سنت‌است و جماعتی ازپیشوایان اهل‌سنت رامدحها وثناها کرده که احتمال تقیه‌درآن بسیاربعید است ودیگرآنکه‌اهل‌سنت همیشه‌اورا ازخودمیدانسته‌اندوازاکابر خودمیشمرده‌اند ودرکتابهای خود اورا ذکر کرده‌اند وتعظیم وتکریمش نموده‌اند ویك کس‌ازشیعیان که معاصر اوبوده‌اند وبعدازوی بوده‌اند اورا ازجمله شیعه نشمرده‌اند وذکراو در کتابهای خود نکرده‌اند واین بسیار بعیداست که اینچنین مردمشهوری شیعه باشدو بااینحال شیعه درباب اوتغافل کرده باشند ونام اورا مذکور نساخته باشند واورا از خود نشمرده‌باشند اگر گویند که مذکور میشود که این قطعه ازسنائیست،

گویند که پیغمبرما رفت‌زعالم   میراث‌خلافت بفلان‌دادوبیهمان

www.ebnearabi.com

هرگز ملکی ملك بیبگانه نداده است   رودفتر شاهان جهان جمله توبرخوان
بادختر و داماد و بنی عم و نبیره   میراث به بیگانه دهد هیچ مسلمان

وهمچنین مذکورمیشود که سلطان سنجربن ملکشاه بعداز فوت پدرنزدحکیم سنائی نوشته فرستاد که مذهب اهل سنت برحق است یامذهب شیعه وخلفای ثلثه برحقند یاائمه اثناعشر وکدام مذهب باطلست و کدام ملت برحق سنائی قصیده گفته فرستادکه ازجمله آن قصیده این ابیاتست .

آنکه اورا برعلی مرتضی خوانی امیر
بساالله از او میتواند کفش قنبر داشتن
ازپس سلطان ملکشه چون نمیداری روا
تاج وتخت پادشاهي جزکه سنجر داشتن
ازپس سلطان دین پس چون رواداری همی
جزعلی و عترتش محراب منبر داشتن

درجواب گوئیم که قطعه مذکوره صریحست درامامت اهل بیت علیهم السلام و بطلان امامت غیرایشان وقصیده مشتملست برهجوهای خلفای ثلثه ومدح و ثنای حضرت مرتضی واولادش واثبات خلافت ایشان پس اگراین قطعه و قصیده ازسنائی میبود سنیان اورا باقبح وجهی هلاك میساختندواورامذمتهای عظیم مینمودند و چه گنجایش داشت که مفتیان اهل سنت فتوی بقتل اونِنویسند واورابقتل نرسانند وحال آنکه مفتیان غزنین چون بنظرایشان بعضی ازاشعار او رسیده بودکه مشتمل بود برمذمت معویه وتفضیل حضرت امیرالمؤمنین فتوی بقتل اونوشتند و لیکن والی غزنین که بهرامشاه باشد راضی بقتل اونشد وگفت این مسئله را بدارالخلافه بغداد باید فرستاد تاجواب بیاید چون مسئله بدارالخلافه رسید مفتیان وعلمای اهل سنت درآنجا جمعیت نمودند وگفتگوها کردند تاآنکه حکم واقع شدکه سنائی بسبب مذمت معویه واجب القتل نمیشود وبدین سبب سنائي خلاصی یافت پس هرگاه مفتیان

www.ebnearabi.com

غزنین بسبب مذمت معویه نمیخواستند که سنائی را بقتل رسانند پس چه گنجایش دارد که با وجود آنچنین قطعه وقصیده اورا بقتل نرسانند واورا نسوزانند با آنکه اهل سنت چندان مضایقه درمذمت معویه ندارند بلکه ابن ابی الحدید درشرح نهج البلاغه گفته که معتزله بغداد معویه را وجمیع بنی امیه را زندیق میدانند سوای معویه بسر یزید وعمر بن عبدالعزیز واینجماعت معتزله همگی علی را افضل میدانند بلکه خلافت راحق اومیدانند و میگویند که چون علی خلافت را بایشان واگذاشت و بایشان محاربه نکرد ماهم ایشان را وامیگذاریم ونقلست که معزالدوله دیلمی وقتی که از سفر اهواز ببغداد معاودت کرد فرمود تا برمساجد وبقاع این کلمات رابنویسند **لعن الله معوية بن ابی سفیان ولعن من غصب فدك ولعن من منع ان یدفن الحسن عندقبر جده ومن نفی اباذر ومن اخرج العباس من الشوری** واین باعث این شد که شورشی در بغداد بهم رسید و شبها سنیان متعصب میرفتند وبعضی از نوشتهارامحو مینمودند ومعزالدوله میفرمود تاباز مینوشتند واین فتنه بجائی رسید که معزالدوله برقتل عام عازم گردید تاوزیر محمدبن المهلبی ازخدمت او التماس نمود وقرار براین یافت که کلمات رامحو نمایند وبجای آن کلمات این کلمات نوشته شود لعنة الله علی معوية بن ابی سفیان و لعنة الله علی ظالمی آل محمد واینمعنی باعث این شد که سنیان ساکن شدند وشورش ازمیان ایشان برطرف شد ودرلعن معویه مضایقه نکردند وبدانکه غصب کنندهٔ فدك ازحضرت فاطمه علیها السلام ابوبکر است ومانع دفن امام حسن (ع) نزد قبر جدش عایشه است ونفی کنندهٔ ابوذر ازمدینه عثمانست واخراج کننده عباس ازمشورت عمر است پس از آنچه مذکور شد معلوم شد که معویه نزد جمیع سنیان اعتبار ندارد و پرمضایقه درمذمت ولعن وسب اوندارند وچگونه مضایقه داشته باشند در لعن کسی که حضرت امیر (ع) باچندین هزار کس ازعلما وصلحای صحابه بااو محاربه مینمودند واورا لعن میکردند وقصد قتلش داشتند.

پس هرگاه سنیان غزنین درباب مذمت معویه این مقدار مضایقه داشتند که فتوی

www.ebnearabi.com

بقتل سنائی نوشتند وقصد قتلش کردند پس عاقل چون تجویز کند که قطعه درآبطال مذهب اهل سنت گوید وقصیده درهجو خلفای ثلثه ومدح ومنقبت اهل بیت علیهم السلام واثبات امامت ایشان گوید و با اینحال او را معاف دارند و بقتلش نرسانند اگر کسی گوید که شاید که این قطعه وقصیده پنهانی گفته باشد وبسنیان اظهار ننموده باشد و بخواص شیعه آنرا گفته باشد درجواب گوئیم که قبل ازین بیان کردیم که علما واکابر شیعه خواه آنجمعی که معاصر سنائی بوده‌اند وخواه جمعی که بعدازوی بوده‌اند نام او را در کتابهای خود ذکر نکرده‌اند نه بعنوان مدح ونه بعنوان مذمت پس باید گفت که کدام شیعه در کدام کتاب این قطعه وقصیده را از سنائی نقل کرده ودیوانی که از سنائی مشهور است این قطعه و قصیده در آن غیرمذکور است که اگر گویند که درباب این قطعه چه میگوئید:

ای سنائی بقوت ایمان　　مدح حیدر بگو پس از عثمان

با مدیحش مدایح مطلق　　زهق الباطلست و جاء الحق

درجواب میگوئیم که برتقدیری که ثابت باشد که این قطعه از سنائیست دلائلی بر شیعه بودن او ندارد زیرا که صوفیان اهل سنت را اعتقاد اینست که علی بن ابی طالب امام ومرشد اولیاء است او افضل واکمل واعلم است وفضایل وکمالات خلفای ثلثه نزد فضل وکمال او هیچ قدری ندارد بلکه گفته‌اند که خلافت را که منصب دنیویست علی (٤) بخلفای ثلثه واگذاشت وخود مشغول تربیت اولیاء شد وچون عثمان کشته شد وکسی نبود که خلافت را بوی واگذارد بناچار قبول خلافت کرد پس بنابراعتقاد متصوفه اهل سنت واعتقاد معتزله بغداد که مذکور شد حاصل معنی قطعه اینست که مدح ومنقبت خلفای ثلثه نزد مدح ومنقبت علی باطلست یعنی هیچ است وبیمقدار است دیگر از جمله آنچه دلالت دارد برینکه سنائی سنی بوده اینست که او نیز مثل ملای روم و عطار از تابعان حلاج وبایزید بوده و اعتقادات باطله که ایشان داشته‌اند داشته مثل وحدت وجود وغیر آن از اعتقادات ایشان که کفر محض است وبرعاقل متتبع پوشیده

www.ebnearabi.com

نیست که شیعه امامی اثنیعشری هرگز صاحب اعتقادات باطله قبیحه تابعان حلاج و بایزید نبوده وازجمله اشعاراو که دلالت صریح دارند بر اینکه اوقائل بوحدت وجود است این ابیاتست :

آب در بحر بیکران آبست
چون کنی در سبو همان آبست
هست توحید مردم بیدرد
حصر نوعی وجوب در یك فرد
لیك غیر از خدای جل جلال
نیست موجود نزد اهل کمال
هر که داند بجز خدا موجود
هست مشرك بکیش اهل شهود
وحدت خاصه شهود اینست
معنی وحدت وجود اینست
حق چو هستی بود بمذهب حق
غیر او نیستی بود مطلق
نیستی را وجود کی باشد
بهره و راز نمود کی باشد

این ابیات را سنائی درکارنامه بلخ بنظم آورده ایضا درکارنامه بلخ گفته

سالکان مسالك حق را — فانیان فنای مطلق را
مبداء منتهی بود دو سفر — که یکی غیبت ویکیست حضر
از وطن سوی غربت کثرت — باز گشتن بخانه وحدت
اول ازوحدتست سوی شئون — مطلب اینجا شود مقید کون
سیر دریا بجانب امواج — که نمودش باو بود محتاج

www.ebnearabi.com

گاه در نهرو که بمشك بود
گاه در چشم آگه اشك بود

گاه بارد بکشت‌زار امید
که شود آبروی مروارید

یك حقیقت‌بود بچشم حواس
جلوه گردیده در هزار لباس

جنس عالی بگونه‌گون منزل
متنزل شود سوی سافل

غایت این تنزل انسانست
برزخی در وجوب امکانست

این سفر خود باختیار تو نیست
گرچه از تست لیك کار تو نیست

چون در آنجا تمام شد سفرش
عزم غالب شود سوی حضرش

بهمان ره که بود گرد سفر
باز گردد ولی بپای دگر

قطره سوی محیط روآرد
رو سوی بحر ار سبو آرد

هر لباس تعین و تقیید
که بود خار شاهراه امید

هر قدم از بدن بیندازد
تا متاع وجود در بازد

هرچه بگرفته بود بسپارد
تا باطلاق بخت رو آرد

باشدش چشم و دیدنش نبود
باشدش دست و چیدنش نبود

گر به بیند بچشم او بیند
ور بچیند بدست او چیند

تا بداند که مرد این ره کیست
معنی قبل ان تموتو چیست

شود از وحدت جلالی او
مارمیت اذرمیت حالی او

مرده جسم و زنده دل شو
محیی و روح‌ومفتی کل شو

وانگه از تو کسی نپرهیزد
هیچ زنده ز مرده نگریزد

مرد حق سوزد از لقای بحق
چون شود محض نیستی مطلق

خود بخود گوید از تجلی یار
لیس فی الدار غیره دیار

آنکه بیخویشتن اناالحق گفت
از زبان وجود مطلب گفت

ذره کز آفتاب پر نور است
گر اناالشمس گفت معذور است

گردوئی بر گرفت طالب دوست
بگذارش که حق بجانب اوست

www.ebnearabi.com

گردغیر آنکه ازوجود برفت | لیس فی جبتی سوی الله گفت
آنکه از سر کار آگاهست | هستیش درفنای فی الله است

دیگر ازاشعار سنائی که دلالت میکند براینکه اعتقاد باطل او مثل اعتقاد ملای روم و عطار وسایر تابعان حلاج وبا یزید اینست که سالك بعداز وصول بحقیقت تکلیف و شریعت ازوی ساقط می‌شود این ابیاتست که ملاجامی درنفحات ازوی نقل نموده

ای بپرواز بر پریده بلند | خویشتن را رها شمرده زبند
باز پر سوی لایحوز ویجوز | رشته‌دردست صورتست هنوز
تاتو دربند حسن تالیفی | تخته نقش کلك تکلیفی

مستفاد ازاین ابیات اینست که تاسالك صورت را ازخود دور نساخته ومقید بحسن تالیف است ومکلف بحلال وحرامست و چون صورت را ازخود دور سازد ومقید بحسن تالیف نباشد تکلیف وشریعت ازوی ساقط شود مخفی نماند که ملای روم مذهب خودرا وعطار وسنائی‌را یکی میدانسته بنابراین گفته

عطار بود شیخ وسنائیست پیشرو | ما از پی سنائی و عطار آمدیم

بدانکه سنائی بعضی ازعقاید فاسده فلاسفه را باعقاید باطله تابعان حلاج و وبایزید جمع نموده ازاینکه اعتقاد داشته که چون الله تعالی واحد است سوای واحد که عقل اول باشد ازوی سر نزده ونورمحمدی وقلم که دربعضی ازاحادیث وارد شده عبارت ازعقل اولست واین اعتقادیست که فلاسفه ازثنویه اخذ نموده اند چنانچه مذکور خواهد شد واشعار او درین باب آن ابیاتست که درکارنامه بلخست

هست روشن بمشتق جاهد | که زواحد بود اثر واحد
آنکه ترکیب‌نیست مجعولش | چون بودذو جهات معلولش
چون بود آفریدگار بسیط | سر زند زو باختیار بسیط
ازمداد دو کون آگا هست | در دوعالم خلیفة الله است
عقل پیشینه جوهرش خواند | شرع نور پیمبرش داند
قلم و عقل نور مصطفوی | همه باشد بگفته نبوی

www.ebnearabi.com

عنقریب ذکر بطلان این قول فلاسفه وبعضی ازاقوال دیگر ایشان خواهد شد

شیخ ابوسعید ابوالخیر درین کتاب مذکور است که او درشهر نیشابور عاشق پسری بود مشکل و آن پسر آخر ازملازمان شیخ شد ونقل نموده که قاضی نیشابور که او را صاعد نام بوده وخواجه ابو اسحق محدث که کلانتر شهر بوده و ملا عبدالسلام مفتی بغایت منکر شیخ بوده اند یکنوبت شیخ به نیشابور رسید در بیرون دروازه احمدآباد گفت که محفل رانگاه داشتندوحسن مؤدب را بنزدقاضی صاعدفرستادکه از قاضی بپرسدکه درکجا فرودآید.

قاضی گفت که کافران وملحدان کجا فرودآیند غیر محله ترسایان پس رفت و درمحله ترسایان فرودآمد.

باز این سه کس که راتق فاتق درنیشابور بودندنوشتهٔ بنزد سلطان محمودغزنوی فرستادندکه شیخ ابوسعید کافر وملحد است اگر سلطان اورا بقتل رساند گناهش درگردن ما وثوابش ازآن سلطان نوشتهٔ سلطان ازبرای ایشان فرستاد که اگر در قیامت ازعهده خون او بیرون آئید رخصت دادم اراده کردندکه در صباح شنبه شیخ ومریدانرا بردار کشند آخر موقوف شد ونوشته برخلاف نوشته اول از سلطان رسید قبل ازین از عطار نقل شده که اینمرد خاك مرو را زنده میدانسته و استنجا بدان جایز نمیدانسته وچون بمرو میرفته کلوخ ازبرای استنجا همراه میبرده واز نفحات نقل شده که خرقه ابوبکر نزد او بوده ودروقت عبادت میپوشیده

پس ازآنجمله‌مذکورشد معلوم شد که بیدینی وحماقت او دردرجهٔ اعلا بوده

شیخ ابوالحسن خرقانی درین کتاب مذکور است که اورا جوانی بود ازنزدیکان بغایت مشکل وخدمت آنحضرت کما ینبغی میکرد وآنحضرت بسیار شیفته بوده وشبی در خواب خوش بود وجمعی حاسدان تباه روزگار یعنی رقیبان شیخ آمدند و سر آن جوانرا بریدند وبرسینه اونهادند وچون صبح کاذب شد آنجوان ابریق حاضرنکرد شیخ نعرهٔ زد جواب نیامد درخلوت بازکردند دیدندکه چنان حالی طاری شده و

www.ebnearabi.com

در بیان صبر این شیخ نقل کرده که این حال را او بکسی نگفت ودر همانروز ابو سعید ابوالخیر رسید وجمعی درویشان بقوالی مشغول شدند وسماع زدندبی شبهه اینجماعت بیدینانند ومخالفان اهل بیت علیهم السلام اندرنده بیل احمد جام درین کتاب مذکور است که اوعاشق پسر حاکم نیشابور بوده وخرقه ازابوسعیدابوالخیر داشت وسلوك بااو کرده اما ابوسعید گفته که علم دولت ما بربام خانه خماری زدند ودرسنه ست وثلثین وخمسمائه ازعالم رفت وقبرش درجام است

شهاب الدین مقتول صاحب حکمت اشراق که جمع میان حکمت و تصوف نموده درین کتاب مذکور است که او عاشق جوانی ازفرزندان شیخ شهاب الدین سهر وردی بوده روزی کسی آهوئی ازبرای شیخ آورده بود او را مرغزاری خرم بردو گذاشت وگفت این آهو بیار ماميماند جفا باشد که بااو جفا کنیم ورباعی درین باب گفت چون رباعی بمعشوق رسیدو آن کیفیت معلوم کرد بشیخ نوشت که ازیگانگی قدم دزدوئی نهادهٔ مرتدشدهٔ زیراکه شبیهی ازبرای معشوق پیدا کردهٔ با دیگر کلمات وشیخ الزام یافته ازاستماع این کلمات عشقش یکی هزار شد ورباعی در عذر گفته ارسال داشت اینجماعت سنیانند بیحیائی شعار خود ساخته‌اند از عاشقی باك ندارند ونه ازمعشوقی

ملاجامی درنفحات ازتاریخ یافعی نقل کرده که شهاب الدین مقتول رابخلل در عقیده و اعتقاد حکمای متقدمین متهم میداشتند چون بحلب رسیدند علماء بقتل وی فتوی دادند بعضی گویند که ویرا حبس کردند و بخناق کشتند و بعضی گویند که صلب کردند وبعضی گویند که ویرامخیر ساختند میان انواع قتل وی چون بریاضت معتاد بوداختیار کرد که اورا بگرسنگی کشند طعام از وی بازگرفتند تا بمردوکان ذلك فی سنه سبع وثمانین وخمسمائه وگفته که شمس الدین فرمود که در شهردمشق شیخ شهاب الدین مقتولرا آشکاراکافرمیگفتند گفتم حاشا که کافر باشد که چون بصدق تمام درآمد بخدمت شمس بدر کامل گشت ازین کلام ظاهر میشود

www.ebnearabi.com

که شیخ مقتول از مریدان شمس تبریزی بوده حال او در کتاب مجالس العشاق مذکور است که سعدالدین حموی عاشق عین الزمان بود و گفته که او در سنه خمس وستمائه از دنیا رفت ودرین کتاب گفته که شیخ روزبهان در بازار شیراز میگردید جوانی بغایت صاحب جمال سبزی فروشی میکرد نعره میزد که عاشق تره شیخ را حالتی دست داد نعره بزد و بیهوش شد بعد از آن حلقه عشق آن جوان در گوش کرده بیخود شد باز نقل کرده که معشوق روزی بالای شیخ مینالید شخصی دید وخبر بسعد زنگی رسانید و از اعتقادی که بشیخ داشت خبر را حمل بر افترا کرد تا آنکه خود نیز روزی بدیدن شیخ رفت و بخشم خود آنحالت را مشاهده کرد وچون درمیان اهل سنت این مراتب را عیبی نمی باشد تغافل کرد و گفته که در سال ست وستمائه از عالم رفت اوحدالدین کرمانی در این کتاب مذکور است که او تا آخر عمر بی نشا نبوده و اکثر اوقات سماع میزد چون شعله عشق سر بعیوق کشیده گریبان چاک میکرده وسینه برهنه می ساخته نافی الجمله تسکین دست می داد و گفته که پسر پادشاه را هوس آن شد که بمجلس سماع او حاضر شود بعرض او رسانیدند که عادت او اینست که ذوق و حالی که اورا در آنحالت پیدا میشود جامه خود و جامه منظوری که در آن مجلس میباشد پاره میکند وسینه بسینه او میرساند مصلحت نیست که شما بمجلس او روید.

فرمود که اگر مثل این صورتی ازو ظاهر شود این خنجر برسینه او زنم و چون بمجلس حاضر شد وحسنی بکمال داشت در دغدغه آن حالت میبود ودر حالت سماع شیخ این رباعی بخواند.

سهلست مرا بر سر خنجر بودن — در پای مراد دوست بیسر بودن
تو آمده که کافری را بکشی — غازی چو توئی رواست کافر بودن

پسر پادشاه بیطاقت شده گریبان چاک کرد ودر پای آنحضرت افتاد و اوحدی بمرتبهٔ شیفته او شد که دست ودلش از کار رفت بلکه تمام از بر کار رفت وچند رباعی درین مجلس سماع بخواند وننام وناموس را وداع نمود ودرسماع رفت و جمعی از

www.ebnearabi.com

درویشان صاحب ذوق و شوق که نظاره آنسرو سهی کردند فی الحال قالب تهی کردند .

ودر تاریخ پانصد وسی وشش ازعالم رفته‌است درین کتاب گفته که شیخ اوحدی ازمریدان اوحدالدین کرمانیست وهیجده کس از اولیاء در مجلس قونوی فصوص الحکم میخواندند واوحدی‌را ازآنجمله شمرده‌شك نیست که فصوص الحکم ازکتب الحاداست ومحیی الدین ازجمله‌زنادقه است وصدرالدین شاگرداوست وگفته که او بر جوانی حیدری عاشق شده بود وزن اوحدی درین باب‌وحشت تمام مینموده وپسر داعیهٔ کدخدائی‌وزن خواستن‌داشته واوحدی درین باب‌مضایقه داشته ودرین باب شعرها ازاوحدی نقل نموده‌و گفته‌که درتاریخ پانصد وپنجاه وچهار از عالم رفته ودراصفهان مدفونست.

میر حسینی درین کتاب مذکور است که اودرمیان لولیان شیفته جوانی بود واکثر اوقات درمیان لولیان بسر میبرد شخصی بروی‌اعتراض کرد که‌چرا شما دراکثر اوقات درمیان ایشان میباشید.

گفت اینها بر سنتهای ملایم واقفند یکی بر حسن و ملاحتست و یکی در اصول که بچه ایشان درگرواره باصول گریه میکند .

محمود شبستری درین کتاب مذکور است که‌معشوق او شیخ ابراهیم نام‌بوده واو از اقربای شیخ اسمعیل سیسی بوده واوحسنی غریب داشته ورساله در بیان عشق ومعشوق وعاشق‌بنام او نوشته ودرآنوقت که‌گلشن راز میگفته مطرح‌انظارش رخسار آن جوان بوده منکران زبان طعن‌گشادند ودرپی او افتادند و خویشان محمود هرچند اورا نصیحت‌کردند‌که ازاین وادی برگردد سودی نداد و بعد از گفتگوها گفته که‌عشق‌او باآن جوان نه درآن مرتبه بود که بطعن‌کسی کم شود یانصیحت پذیر شود چون کار بسرحد جنون‌کشیده بودودل ازپرده بیرون رفته‌بود وگفته‌که درتاریخ هفتصد وبیست ازعالم رفت‌وقبرش درشبستراست

www.ebnearabi.com

سیدعلی همدانی درین کتاب مذکور است که او سیاه بر سر می‌بسته و میگفته که نفس را کشته‌ام و تعزیت او میدارم

نوبتی مقید یکی ازمقربان امیر بزرك تیمور خان شد ورباعی ذکر کرده که بمعشوقش نوشت و آن امیرزاده بسی خوش مشرب وخوش طبع بوده و بعشقبازی سیدعلی باب مباهات میکرده وهرروز مهرومحبت سیدعلی زیاده میشده

روزی درمجلس امیر بزرك ازسیدعلی پرسید که سیاه چرا درسر می‌بندید ودراین چه حکمت است.

درجواب گفت که نفس را کشته‌ام وتعزیت میدارم.

امیر بزرك سؤال کرد که این نفس کشتنی بوده یاکشتنی نبوده اگر کشتنی نبوده چراکشتی واگر کشتنی بوده چرا تعزیت میداری، سیدعلی ملزم شد و گفته که او در تاریخ ششم ذی الحجه هفتصد وهفتاد وشش ازعالم رفت و قبر او در ختلانست

ودیگر از جمله اولیای اهل سنت خواجه بهاءالدین نقشبند درکتاب مذکور گفته که دربخارا برترك خونریزی تندخوئی زیبا روئی عاشق بود درسال هفتصد ونود ویك ازعالم رفت وقبر او دربخاراست

ودراین کتاب گفته که قاسم انوار از سراب تبریز بوده در اول حال عاشق جوانی ازاکابر تبریز شدو درمیان اهل عالم رسوا شدچون آن جوان تبریزی مصاحبان داشت او را سرزنش میکردند وسخنان تعرض آمیز میگفتند محرمی نزد عاشق فرستاد وپیغام داد که اگرمرا دوست میداری بعدازاین برسر کوی من میا ونام من باهیچکس درهیچ جا درمیان میار بلکه یاد منهم درخاطر مگذران

بعداز مدتها آن جوان تمام قوم خودرا گذاشت وهمراه عاشق شد وبخراسان رفت وبجهت کاردی که برمیرزا شاهرخ زدند جمعی را متهم ساختند از آنجمله قاسم

www.ebnearabi.com

انوار بود اورا بسمرقند فرستادند.

در کتاب مذکور گفته که نسیمی در اول حال عاشق شد بر جوان نکته دان آگاهی وشعرها دروصف حسن او ذکر نموده وبعد از آن سبب قتل اورا ذکر کرده واز جمله اشعاری که دلالت بر کفر او دارد این ابیاتست.

کهیعص وقاف والقرآن منم سوره طه ویس نورالرحمن منم

وابیات نسیمی معشوقش یادمیگرفت وآوازبغایت خوب داشت میخواند جماعتی درمقام این بودند که تتبع کفرهای نسیمی کنند

آنجماعت شنیدند وآن جوانرا گرفته ازوی پرسیدند که این شعر نسیمی است یا شعر تو

گفت شعر من است حکم بقتل او کردند وریسمان درحلق وی انداختند می خواستند که بردارش کشند دراین اثنا سید نسیمی خودرا رساند وگفت این شعر منست واو بجهت خاطر فقیر بخود اسناد کرد آن جوان راگذاشتند وسیدنسیمی را پوست کندند.

در کتاب مذکور گفته که عبدالله انصاری لقب اوشیخ الاسلام است وکنیت او ابواسمعیل واسم او عبدالله وگفته که عبدالله دراثنای تحصیل علم بخدمت بی بی نازنین رفت که خواهر کلانتر پدر او بوده بامنظوری یعنی معشوقی که اورا بودی بی بی نازنین ازعبدالله پرسید که این چه کس است.

عبدالله گفت شاگرد منست آخر بی بی نازنین بوی گفت که ازمشرق تامغرب مثل ابوالحسن خرقانی نیست ترا بخدمت او باید رفت فی الحال بخرقان روانه شد وبکدام زبان شرح توانکرد که در آن بیابان درفرقت آن جوان چه کشید وگفته که این کذاب دعوی میکرده ومیگفته که مرا هفتاد هزار بیت ازاشعار عرب دریاد بود وصدهزار نیز میتوان گفت وسیصد هزار حدیث باهزار هزار اسناد درذکر من بود سیل عشق طغیان کرد وخانه علم مرا ویران کرد یعنی همه‌را فراموش کردم

www.ebnearabi.com

باز در کتاب مذکور گفته که این بدبخت مخالف گفته که آنچه منصور گفت من گفتم او آشکارا کرد و من نهفتم این سنی کم عقل که از تابعان حلاج و بایزید است مثل سایر تابعان حلاج و بایزید در آلهی نامه اظهار مذهب جبر نموده و گفته آلهی فرمودی بکن و نگذاشتی وفرمودی مکن و بر آن داشتی الهی اگر ابلیس آدم را بد آموزی کرد گندم که اورا روزی کرد الهی چون آن کنی که خود خواهی پس ازاین مفلس چه خواهی

صیاد ازل که چینه در دام نهاد صیدی بگرفت و آدمش نام نهاد
هر نیك و بدی که میرود درعالم خود میکند و بهانه بر عام نهاد

مخفی نماند که عامیان و بیوقوفان شیعه آلهی نامه این گمراه را مینویسند و میخوانند و میفهمند که مشتمل بر کفر والحاد است وهمچنین عامیان بیچاره مبتلا به بسیاری از کتابها ورساله‌های اینطائفه که مشتمل برمسائل مخالف شیعه است مبتلا شده‌اند خصوصا کتابها ورساله‌های ملاجامی ضال مضل که بسیاری از کفر و الحاد و زندقه را بنظم و نثر در کتابها ورساله‌های خود ذکر نموده و بسیاری از بی دینان وزندیقان را مدح وثنای بسیار کرده حق سبحانه وتعالی عامیان شیعه را از شراین مفسدان حفظ نماید

ای عزیز من هر که اندك عقلی وفهمی وشعوری داشته باشد وفی الجمله تتبع آثار رسول الله (ص) وصحابه وائمه اهل بیت علیهم السلام واصحاب ایشان نموده باشد وبااینحال ملاحظه عشقبازی های جماعت مذکوره نماید که بنزد اهل سنت اولیاء الله اند حکم جزم کند که این جماعت اهل کفر وبدعت و ضلالت و دشمنان دین وایمان و شریعتند واینطرفه است که این گمراهان ازبرای رواج باطل خود عاشقی راکه بغایت قبیح وشنیع است وبهیچیك ازشیعه امام جعفر (ع) نسبتش نمی توان داد بنابرسفاهت و حماقت وجهالت بحضرت امام جعفر (ع) نسبت داده‌اند در این کتاب گفته که عشق آنحضرت دست در گردن حسن جابر چنان کرد که مادر اورا بعقد نکاح خود در آورد

www.ebnearabi.com

وبتربیت اومشغول شد ودرفضل وکمال اورا بمرتبهٔ رسانید که اقصای لوکشف الغطارا بدید ودرتفصیل علوم بتخصیص حکمیات شك نیست در اینکه این جاهلان باحوال اهل بیت علیهم السلام وتابعان اهل بیت آنچه گفته‌اند دراین باب محض کذب وافترا است جابر درمیان شیعه وسنی مشهوراست ودر کتب رجال شیعه وسنی مذکوراست که او ازشاگردان حضرت امام محمدباقر (ع) است ومیگفته که هفتادهزارحدیث ازحضرت امام محمدباقر (ع) شنیده‌ام اومردی بود که از کوفه بمدینه آمد بخدمت حضرت امام محمد باقر (ع) واحادیث ازآنحضرت فراگرفت وکسی ازعلمای رجال نگفته که اوحسنی داشته وکسی نگفته که اومادری داشته وحضرت صادق (ع) اوراخواسته جابر اگر مادری داشته درزمان حضرت امام جعفر (ع) بغایت پیر بوده آنچه این بیعقلان گفته‌اند دروغیست که برهیچ عاقل صاحب تبع پوشیده نیست چه گنجایش دارد که کسی نسبت عشق باهل بیت علیهم السلام دهد وحال آنکه ایشان عشق را مذمت مینموده‌اند وشیعه را ازنگاه برروی امردان نهی می‌فرموده‌اند وایشانرا ازمطلق نگاه حذر می‌فرموده‌اند

محمدبن بابویه در امالی بسند متصل از مفضل روایت نموده قال سألت اباعبدالله علیه السلام عن العشق قال قلوب خلت من ذکر الله فاذا قها الله حب غیره

یعنی مفضل گفت که ازحضرت امام جعفرعلیه السلام ازعشق پرسیدم حضرت گفت که دلی چند که خالی شود ازیاد خدا حق تعالی می چشاند آن دلهـا را محبت غیر پس ازاین مستفاد میشود که کسانی که عاشق پسران و دختران میشده‌اند دلهای ایشان ازیاد خدا غافل بوده است وعقل نیز برین حاکم است که تا دل از یاد خدا غافل نشود مبتلا بمرض عشق نمیشود

ودر کتاب کلینی علی بن ابراهیم بسند متصل ازحضرت امام جعفر علیه السلام روایت کرده

قال قال رسول الله صلی الله علیه واله ایاکم واولاد الاغنیاء والملوك المردفان فتنتهم اشد من فتنة العذاری فی خدودهن

www.ebnearabi.com

یعنی حذر کن از نظر کردن بر پسران ساده روی اغنیاء وملوک که فتنه ایشان سخت‌تر است از فتنه دختران مخدره .

باز در کتاب کلینی حدیثی از امام محمد باقر (ع) و امام جعفر صادق (ع) روایت شده که بعضی از آن اینست که مَامِن اَحدٍ الّا وهو یصیب حظّاً مِن الزنا فزنا العینین النّظر وزِنا الفم القُبلة وزنا الیدین اللمس

وظاهر این کلام اینست که هیچکس نیست مگر اینکه برسد به نصیبی از زنا پس زنای چشمها نظر است وزنای دهان بوسیدن است وزنای دستها ببدن رسانیدن است .

باز در کتاب کلینی بسند متصل از علی بن عقبه روایت شده واو از حضرت امام جعفر (ع) روایت کرده

قال سَمِعتُه یقول النّظر سَهمٌ مِن سِهام ابلیس مسموم وکم من نظرةٍ اَورَثَت حسرةً طویلة

یعنی شنیدم از حضرت امام جعفر (ع) که گفت نظر تیریست زهر آلود از تیر های ابلیس وبسی نگاه باشد که باعث حسرت طویل شود پس از آنچه بیان کردیم ظاهر شد که مصنف مجالس العشاق درغایت حماقت وجهالت بوده وهمچنین فضلائی که درخدمتش می بوده‌اند واین کتاب را بمدد ایشان تصنیف کرده بغایت احمق و سفیه وجاهل بوده‌اند واهل بیت علیهم السلام را نمی شناخته اند .

دیگر از جمله ضلالت وگمراهی تابعان حلاج وبایزید اینست که دعوی عشق خدا می کنند واعتقاد ناقص ایشان اینست که دل باید که ازغیر عشق خدا خالی باشد تا آنکه دعوی می کنند که محبت رسول الله که حبیب خداست وبغض شیطان که عدو خداست دردل ما نیست بی شبهه این قول ضلالت وگمراهیست زیرا که وجوب محبت رسول وآل رسول (ص) وبغض شیطان علیه اللعنه از ضروریات دین اسلام است

www.ebnearabi.com

عطار در تذکرة الاولیاء گفته که رابعه را گفتند که حضرت عزّت را دوست میداری گفت میدارم گفتند که شیطانرا دشمن میداری گفت نه گفتند چرا گفت از محبت رحمن پروای عداوت شیطان ندارم.

نقلست که گفت رسول الله را درخواب دیدم گفت یا رابعه مرا دوست داری گفتم یا رسول الله که بود از مؤمنان که ترا دوست ندارد ولیکن محبّت حق تعالی مرا چنان فرو گرفته است که دوستی ودشمنی غیر را جای نمانده است

دیگر از بدی و زشتی احوال اینطایفه اینست که ایشانرا خوف جهنم و عذاب الهی نمیباشد و امیدواری بثواب وبهشت ایشانرا نمیباشد عطّار در تذکرة الاَولیاء گفته که نقلست که بایزید گفت که میخواهم که زودتر قیامت برخاستی تا من خیمه خود بطرف دوزخ زدی که چون دوزخ مرا بیند پست شود تا من سبب راحت خلق بودی.

نقلست که حاتم اصمّ مریدانرا گفته است که هر که ازشما دردوزخ شفیع نبود درحق اهل دوزخ او ازمریدان من نیست این سخن ببایزید رسید گفت من گویم که مرید من آنست که بر کنار دوزخ بایستد وهر کرا بدوزخ برند دودست او بگیرد وبه بهشت فرستد وبجای او بدوزخ برود.

دیگر ازیحیی بن معاذ رازی نقل کرده که اگر خدایتعالی روز قیامت مرا گوید که چه چیز خواهی گویم خداوندا آن میخواهم که مرا بقعر دوزخ فرستی و بفرمائی تا ازبرای من سراپرده‌های آتشین بزنندوسریر آتش بنهند چون درقعر دوزخ برسریر مملکت بنشینم دستوری دهی تایك نفس بزنم از آن آتش که در سرمن ودیعت نهادهٔ شعله بر آرم تامالك را وخَزَنَه دوزخ را بادوزخ در کتم عدم اندازم

دیگر از ابی بکر شبلی نقل کرده که گفت روز قیامت دوزخ نداکند باآنهمه زفیر که ای شبلی ومن درصراط برفتن باشم برخیزم ومرغوار پرم دوزخ گوید که

www.ebnearabi.com

قوت تو کو مرا از تو نصیبی باید من بازگردم و گویم اینك هر چه خواهی بگیر گوید دست خواهم گویم بگیر گوید پایت خواهم گویم بگیر گوید حدقهات خواهم گویم بگیر گوید دلت خواهم گویم بستان در آن میان غیرت عزت در رسد که یا ابابکر جوانمردی از کعبهٔ خود کن دل خاصهٔ ماست ترا با دل چکار که ببخشی

وهمچنین گفته که نقلست که وقتی چوبی دردست داشت که هردوسر چوب آتش گرفته بود گفتند چه خواهی کرد گفت میروم که بیك سر این دوزخ رابسوزانم وبدیگری بهشت را تاخلایق را پروای خدا پدید آید و این حکایت قبل از این مذکور شد.

دیگر از ابوالحسن خرقانی نقل کرده که دوزخ را دیدم ازحق ندا آمدکه این جائیست که خوف همه بدینست ازجای بجستم و درقعر دوزخ شدم وگفتم این جای منست دوزخ با اهلش بهزیمت شدند نتوان گفتن که چه دیدم اگر بگویم مصطفی (ص) عتاب کند که امت را فتنه کردی

دیگر ازابوالعباس قصّاب نقل کرده که گفت که اهل دوزخ بدوزخ روند و اهل بهشت ببهشت گفتند پس جای جوانمردان کجا باشد گفت جوانمرد آن بود که اورا جای نبود نه دردنیا ونه درآخرت.

باز عطار در کتاب مذکور ازبایزید نقل کرده که گفت خدایرا بندگانند که اگر هشت بهشت را باهمه زینت که آفریده‌است برایشان عرض کنند ایشان ازبهشت همان فریاد کنند که دوزخیان ازدوزخ.

برهیچ عاقل صاحب تتبع پوشیده نیست که دعوی این گمراهان تمام مخالف قول مصطفی ومرتضی وائمه هدی علیهم‌السلام است اگر پرسند که این غلطرا اهل طریقت که تابعان حسن بصری وحلاج وبایزیداند ازکجا کرده‌اند درجواب گوئیم که قبل ازین گفتیم که حدیثی روایت شده که حاصل معنیش اینست که عابدان سه‌طایفه اند یکطایفه خدارا عبادت کنند ازترس عذاب و این عبادت غلامانست ویك طایفه

www.ebnearabi.com

خدارا عبادت کنند بطمع ثواب و این عبادت مزدوران است و یکطایفه خدارا عبادت کنند بنابر محبتی که بخدا دارند و این عبادت آزادان است و این گمراهان بنابر دوری وبیگانگی از اهل بیت علیهم السلام غلط فهمیده‌اند و گمان کرده‌اند که محبان از عذاب الهی نمیترسند وبثواب خدا امیدوار نیستند وحق اینست که خوف محبان از عذاب و امید ایشان بثواب بسیار است ولیکن عبادت ایشان بنا برمحبت است که بخدا دارند وبنا برخوف وطمع نیست وعطار نقل کرده که اندیشه بهشت هرگه در دل جنید در آمدی سجده سهو کردی بی‌شبهه این عمل بدعت و ضلالتست ومخالف طریق اهل بیت نبوتست .

دیگر از کفرها و بدعتهای اهل طریقت اینکه علم ودانش و تلاوت قرآن که ازعمدهٔ طاعات وعباداتست درپیش ایشان قدری واعتباری ندارد .

درکتاب تبصرة العوام مذکور است که غزالی درکتاب میزان گفته که بایکی ازشیوخ اینطایفه مشورت کردم که میخواهم بقرآن مواظبت نمایم مرا از آن منع کرد و گفت علایق دنیا وجاه علم از دل خود بیرون کن ودرخانه فارغ نشین و اختصار کن براداء فریضه واندیشه‌را برزبان جمع کن ومیگوی اللّٰه اللّٰه همچنین سایر طاعات وعبادات نزد اینطایفه قدری واعتباری ندارد .

عطار در تذکرة الاولیاء ازبایزید نقل کرده که گفته حق تعالی بردل اولیای خود مطلع گشت بعضی ازدلهارا دید که بار معرفت نتوانستند کشید بعبادتشان مشغول گردانید شك نیست که این اعتقاد کفر محض است ودیگر ازکفر و بدعتهای اهل طریقت اینکه نبوت عامه‌را کسبی میدانند ومحیی الدین عربی درکتاب فصوص تصریح باین کرده بلکه باعتقاد باطل ایشان اعلم وافضل ازخاتم النبیین میتوان شد و محیی الدین درفصوص دعوی اعلمیت کرده چنانچه مذکورخواهد شد این گمراهان دعوی کرده‌اند که علم خودرا ازراه ریاضت بیواسطه ملك اخذ نموده اند و ازینجهت علم

www.ebnearabi.com

خودرا اکمل دانسته‌اند محیی‌الدین در فصوص ذکر این معنی آورده و حکایت دروغی ساخته اند که نقاشان چین وروم بایکدیگر دعوی نمودند هرقوم گفتند که نقش ما بهتر است سلطان فرمود که تاپردهٔ درمیان صفه کشیدند که تاهر کدام درطرفی نقش کنند که تامعلوم شود که کدام بهتر است .

پس اهل چین نقاشی وقلم کاری کردند درغایت خوبی واهل روم طرف خود را صیقل کردند و بعداز فراغ چون پرده از میان برداشتند نقش اهل چین عکس انداخت درطرف رومیان و کاررومیان بهتر وپسندیده‌تر نمود

ملای روم اینحکایت را درمثنوی بنظم آورده اینطایفه جایز میدانند که کرد بیسواد نادانی بکشب ریاضت کشد وبی استاد و معلم جمیع علوم انبیاء براومنکشف شود چنانچه عنقریب دربیان احوال ملای روم مذکور خواهد شد.

اینجماعت مرتبه انبیاء را سهل شمرده‌اند ومحیی الدین که ازاکابر اینطایفه است غلطها ازپیغمبران نقل کرده وازغزل ملای روم که قبل ازین نقل کردیم مستفاد شد که اوپیر خودرا که شمس تبریزیست افضل ازپیغمبران میدانسته

صاحب تبصرة‌العوام ازینجماعت نقل کرده که درکتابهای خود ذکر نموده‌اند که سلیمان پیغمبر بربساط خود نشسته بود و باد بساط اورا بهوا میبرد سلیمان نظرکرد شخصی را دیدکه بیل دردست داشت واصلاح زمین‌میکرد والتفات بجانب سلیمان نمیکرد .

سلیمان بروی سلام کرد و گفت چرا برصنع‌خدا نمینگری چنانچه همه‌خلق مینگرند .

آنمرد گفت شوق ومحبت خدا مرا ازین باز میدارد اگر ترا نیزاین شوق میبود طلب ملك نکردی وباین مغرور نشدی وشك نیست که اینجماعت زندیقان و ملحدانند که اظهار اسلام کرده اند که‌مردمانرا ازراه حیله‌ازپیغمبران بیگانه سازند

www.ebnearabi.com

ودیگر از جمله بدعتهای اینطایفه اینست که جایز بلکه کمال میدانند که کسی خود را بملامت اندازد واز برای رفع ناموس بت پرستی کند وزنار بندد و ترسائی شود وناقوس زند وخوك بچراند

بت وزنار وترسائی وناقوس — اشارت شد همه بر ترك ناموس
بسی ایمان بود کز کفر زاید — نه کفر است آن کز و ایمان فزاید
ریا وسمعه و ناموس بگذار — بیفکن خرقه و بربند زنار
چوپیر ماشو اندر کفر فردی — اگر مردی بده دلرا بمردی

شارح لاهیجی درتفسیر بیت آخر گفتگوها کرده که بعضی از آن اینست یعنی مانند شیخ وپیر مرشد کامل ما فردی یکتای بیهمتا شو پیر خودرا مشبه به گردانیده چه نسبته پیری که شیخ ومقتدای چنین کاملی که ناظمست بوده باشد اکمل کاملان زمان خواهد بود در کفر فردشدن بدو معنی است یکی آنکه جامع این کفر های مذکوره باشد ازبت پرستیدن وزنار بستن وترسائی کردن وناقوس زدن وخراباتی گشتن وطلب شراب وشمع وشاهد نمودن چه تازمانی که سالك واصل بریں صفات کمال محقق نگردد درارشاد وهدایت ناتمام است وشك نیست دراینکه این طریقه مخالف مذهب رسول خدا(ص) وائمه هدی علیهم السلام است و عطار درتذکره نقل کرده که بایزید گفت که شکی درمن بدید آمد وازطاعت نومید شدم گفتم ببازار شوم وزناری بخرم ودرمیان بندم

ببازار شدم زناری دیدم گفتم بیکدرم بدهند برسیدم که این زنار بچند گفت بهزار دینار سردرپیش افکندم وبیخبر شدم هاتفی آواز داد که تو ندانستهٔ که زناری که برمیان چون توئی بندند بهزار دینار کمتر ندهند گفت دلم خوش شد ودانستم که حق تعالی را عنایتی درحق من است.

عطار حکایتی نقل کرده که مختصری از آن اینست که احمد نصر شصت حج کرده بود وبیشتر احرام ازخراسان برده بود درحرم حدیثی نقل کرد امیران حرم

www.ebnearabi.com

اورا از حرم بیرون کردند و گفتند که دویست وهشتاد پیر در حرم باشد و تو سخن گوئی

پس چون ببغداد بنزد پیر خود ابوالحسن آمد اورا بجرم اینحدیث کـه در حرم نقل کرده بود مأمور ساخت که بولایت روم رود و خوك چرانی کند پس این احمق حسب الامر پیر خود ابوالحسن بروم رفت ویکسال خوك چرانی کرد و بر گشت بی شبهه اینطریقه مخالف مذهب اهل اسلام وایمانست بلکه طریقه رسول وائمه علیهم السلام حیا وشرم وادب واجتناب ازموضع تهمت و ازاعمال واحوال اهل کفر وفسق است ونزد اهل بیت علیهم السلام مرد بیباك لاابالی مذموم است وطریقه رسول خدا وائمه هدی علیهم السلام درمعالجه دل ودفع ریا و سمعه آنست که یاد مرك وبی اعتباری دنیا بسیار کنند و شك نیست درینکه ایـن معالجه بهترین معالجه های دلست بلکه معالجه دلمنحصر درهمین است چنانچه مذکـور خـواهد شد و بدانکه اولیاءالله نزد شیعه امامیه ملامتیه‌اند نه بمعنی مذکور که مختار تابعان حلاج وبایزید است بلکه ایشان ملامتیه‌اند باینمعنی که حق میگویند وحق میکنند و امر به معروف ونهی ازمنکر مینمایند وازملامت ملامتگران باکی واندیشهٔ ندارند وآیهٔ وافی هدایت: **یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم**

مفید این مدعاست وترجمه آیه اینست که جهاد میکنند درراه خدا ونمی ترسند از ملامت ملامتگران

وازحضرت باقر وصادق علیهما السلام وحذیفه وابن عباس روایتست کـه ایـن آیه درشان حضرت مرتضی(ع) واصحاب آنحضرت نازل شده دیگر ازبدعتهای ایـن طایفه اینکه درخانقاه ودرمسجد که بیت الله است شعرهای عاشقانه میخوانند و مانند مغنیان غنا میکنند وطاعتش مینامند ووسیله قرب الهیش میدانند بـا آنکـه احادیث بسیاردرمنع ونهی ازغنا وارد شده وازبعضی ازآن احادیث مستفاد میشود که غنااز گناهان کبیره است

www.ebnearabi.com

اگر پرسند که غنا چیست درجواب گوئیم که غنا چنانچه فقها گفته‌اند تحریر وبر گردانیدن آواز است درحنجره وتحقیق اینست که تحریر و بموقع در آوردن آواز بعنوانی که اهل مصیبت وماتم آنرا بجای آورند آنرا نوحه میگویند واز نوحه منعی واقع نشده آری ازین نهی واقع شده که نوحه گران درنوحه خود دروغ بگویند ونسبت ظلم بخدای کریم عادل بدهند اما نوحه گری ازبرای شهید کربلا از عمدهٔ طاعات واجرش بغایت عظیم است وعنقریب درین باب احادیث مذکور خواهد شد دیگر ازجمله بدعتهای اینطایفه اینکه بی ادبانه خدای حاضر ناظررا بفریاد طلب میکنند باآنکه حقتعالی درقرآن فرموده که

وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تضرعا وخيفة ودون الجهر من القول بالغدو والاصال ولا تكن من الغافلين

یعنی بخوانید پروردگار خودرا از روی زاری وترس باآوازی که بلند نباشد دراول روز وآخر روز ومباش ازجمله غافلان ودرموضعی دیگر فرموده که

ادعوا ربكم تضرعا وخفية انه لا يحب المعتدين یعنی بخوانید وطلب نمائید پروردگار خودرا از روی زاری وپنهانی بدرستی که الله تعالی دوست نمیدارد کسانیرا که از حد اعتدال بیرون میروند.

واز حضرت امام محمد باقر(٤) روایت شده که حضرت موسی مناجات کرد و گفت پروردگارا تو بمن نزدیکی تاآهسته بخوانم ترا یادوری تاباآواز بلند بخوانم ترا پس وحی شد بموسی که ای موسی انا جليس من ذكرني یعنی من همنشین کسی‌ام که‌مرا یاد میکند

ای طالب صدر مجلس قرب خدا	از یاد خدا مباش یکلحظه جدا
فریاد کنان خدای خود را مطلب	زیرا که‌جلیس اهل ذکر است خدا

مخفی نماند که غرض حضرت موسی ازین سوآل این بود که بداند خدای عزوجل ذکر جلی را دوست میدارد یاذکر خفی را وسوآلش نه بنابرین بود که

www.ebnearabi.com

نمیدانسته که الله تعالی بهمه چیز وهمه کس نزدیك است :

دیگر ازجمله بدعتها وضلالتهای اینطایفه اینست که هنگام ذکر میچرخند و میرقصند ودستك میزنند وخواندگی میکنند صاحب حیوة الحیوان نقل کرده که این اعمال اولا از پیروان سامری صادر شده در هنگامی که مردمانرا گوساله پرست ساخت گوساله پرستان برگرد گوساله رقص ووجد میکردند و بدانکه در زمان جاهلیت پیش اززمان اسلام مشرکین برگرد کعبه میگردیده‌اند و دستك و صفیر میزده‌اند وحق تعالی ایشانرا براین عمل مذمت نموده وفرموده:

وَمٰا کٰانَ صَلٰوتُهُمْ عِندَالبَیتِ اِلّا مُکٰاءً وَتَصدِیَةً

ترجمه‌اش اینست که نبود نماز ایشان نزد بیت‌الله مگر دستك زدن وصفیر کردن بعضی ازصلحای فضلا ازابن حمزه نقل کرده که درکتاب هادی گفته که معویه بمرض حبس البول مبتلا شد واز بسیاری درد چرخ میزده وبیشعور می افتاده وجماعتی ازبنی امیه ازبرای اظهار محبت معویه مثل او میچرخیده اند والله الله می گفته‌اند و برزمین می‌افتاده‌اند وطلب شفا ازبرای معویه میکرده‌اند وچون درد معویه ساکن میشده مشغول بغنا وخوانندگی ونوازندگی ودست زدن ورقصیدن میشده اند ودر آخرهای زمان بنی‌امیه ابوهاشم کوفی درهنگام ذکرمباشراین اعمال میشد تا آنکه مشهور شد وفرقه حلاجیه بهمرسیدند

دیگر ازجمله بدعتهاوضلالتهای تابعان حلاج وبایزیداینکه بعدازچرخ زدن و دستك زدن ورقصیدن می‌افتند وخودرا بصورت بیهوشان درمی آورند وبعضی ازفضلا که ازاهل تقوی وورع است درکتاب السهام المارقه ازشیخ مفید نقل نموده که در کتاب رد حلاجیه گفته که‌احوال جماعتی راکه‌سماع وغنا میکنند ودستك میزنند و میرقصند و فریاد میکنند و بیهوش میشوند . از حضرت هادی (ع) پرسیدند گفت :

www.ebnearabi.com

کلهم من المرائین والخداعین ولایشغلون بهذه الاعمال الالغرور الناس فانهامن الشیطان

یعنی اینجماعت از اهل ریا وخدعه‌اند و مشغول باین اعمال نمیشوند مگر از برای فریب مردمان زیرا که این اعمال از شیطانست بعداز آن به آنحضرت گفتند که یابن رسول‌الله میگویند که در بعضی ازاین اعمال ما را شعوری نیست حضرت این آیه را خواند.

یخادعون الله والذین آمنوا ومایخدعون الا انفسهم

یعنی فریب میدهند خدارا ومؤمنانرا وفریب نمیدهند مگر خودرا ودر کتاب روضة الواعظین حدیثی روایت شده که مضمونش اینست جابر گفت بحضرت امام محمد باقر (ع) گفتم قومی هستند که هرگاه ذکر کنند چیزی از قرآن را بعضی ازایشان چنان بیهوش افتد که گمان کنی اگر دست وپای او بریده شود خبردار نمیشود.

حضرت امام(ع) از روی تعجب گفت سبحان‌الله این از شیطانست الله تعالی ایشان را باین امر نفرموده رقت ونرمی ونازکی دل واشك چشم وخوف و ترس از ایشان خواسته ومثل اینحدیث که در کتاب کلینی نیز مذکور است پس ازین حدیث ظاهر شد که این بیهوشی ایشان نیست مگر از شیطان دیگر از جمله بدعتها وضلالت های تابعان حلاج وبایزید اینست که عقل ودلیل و استدلالرا مذمتها نموده‌اند و مقام عاشقی وبیعقلی وبیهوشی را مدحها کرده اند ملای روم درمثنوی گفته

بحث عقلست این چه عقل آن خیره سر — تا ضعیفی ره برد آنجا مگر
عقل سرتیز است لیکن پای سست — زآنکه دل ویران شداست وتن درست
عقل راه نا امیدی کی رود — عشق باشد کان طرف برسر دود
لاابالی عشق باشد نه خرد — عقل آن جوید کزو سودی برد
بحث عقلی گر درو مرجان بود — آن دگر باشد که بحث جان بود

www.ebnearabi.com

بحث جان اندر مقامی دیگر است | باده جانرا قوامی دیگر است
آنزمان که بحث عقلی ساز بود | این عمر با بوالحکم همراز بود
چون عمر از عقل آمد سوی جان | بوالحکم بوجهل شد در بحث آن
سوی حس و سوی عقل او کاملست | گرچه خود نسبت بجان او جاهلست

بدانکه غرض ملا ازین ابیات مدح عشق است که مرتبه زوال عقلست ومذمت عقل و هوش و استدلال است گفته که عمر تا در مرتبه عقل وهوش بود باابوجهل در کفر همراز بود چون عشق بر عمر غالب شد و عقل از وی زایل شد و روح مجرد گردید حق بودن دین اسلام را بچشم روح مشاهده کرد و بدین اسلام گروید و ابوالحکم چون در مرتبه عقل ماند و بمقام عشق نرسید بدین اسلام نگروید وکنیتش ابوجهل شد بدانکه این دعوی دروغ محض است حق اینست که عمر بدین اسلام نگروید بلکه چنانچه راویان شیعه نقل کرده‌اند که عمر در ابتدا که اظهار اسلام کرد غرضش ضرر دین اسلام وقتل مؤمنان بود حکایت برینوجه است که کفار درفکر قتل عام مؤمنین بودند و انتظار این می کشیدند که مؤمنی ابتدا بحرب کند تا آنکه این را بهانه ساخته مؤمنانرا بقتل رسانند وحضرت رسالت پناه(ص) مؤمنانرا سفارش میکرد که میباید ازشما جنگی واقع نشود تا آنکه عمر باابوجهل گفت که جماعت مؤمنان ابتدا بحرب نمیکنند من میروم و اظهار ایمان میکنم شاید که بعضی از مؤمنانرا برین دارم که ابتدا بجنگ کنند بنابرین آمده اظهار اسلام کرد میخواست که بعضی از مؤمنانرا فریب دهد و بایشان گفت که من ایمان آورده‌ام دیگر چرا پرستش خدا به پنهانی واقع شود پس شمشیر ازمیان کشید که جاهلان مؤمنانرا بحرکت در آورد و جنگ کنند

حضرت رسول الله(ص) مطلع گردید وایشانرا ازجنگ ممنوع ساخت وچون غرض عمر بفعل نیامد درمیان مسلمانان بقصد جاسوسی بماند اینطرفه که ملای روم باین راضی نشده که ایمان عمر ازراه دلیل باشد خواسته که اثبات کشف از برای عمر

www.ebnearabi.com

بنماید ای کاش میگفت که عمر ازچه صاحب مرتبه کشف شد چون سبب اسلام عمر دانستی بدانکه چنانچه راویان شیعه نقل نموده اند سبب اسلام ابوبکر این بودکه خوابی دید ومعبر ان از برای او تعبیر کردند که ازین رسول بتو دولتی میرسد پس بنا برطمع دولت دنیا آمده اظهار اسلام کرد.

دانی که زبهر چه ابوبکر وعمر ... کردند لباس اهل ایمان در بر

خواب طمع انگیزابوبکر بدید ... قصد ضرر دین نبی کرد عمر

ومخفی نماندکه حکایت گفتگوی عمر وشمشیر کشیدنش راسنیان نیز نقل کرده‌اند ولیکن نفهمیده‌اندکه غرضش فتنه بوده بلکه گمان کرده‌اندکه این حرکت بنابردینداری کرده وهیچ فکری نمیکنند که عمر بنا بردینداری شمشیر کشید پس چرا درین جنگها که رسول خدا (ص) باکفار ومشرکین کرد یکباردیگر این شمشیر را نکشید وکافریرا بقتل نرسانید بلکه درجمیع جنگها مدارش برگریز بود والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

دیگر از ابیات ملای روم درمثنوی در مذمت عقل ودلیل واستدلال این ابیاتست.

پای استدلالیان چوبین بود ... پای چوبین سخت بی تمکین بود

غیر آن قطب زمان دیده ور ... کز ثباتش کوه گردد خیره سر

پای نابینا عصا باشد عصا ... تا نیفتد سرنگون او بر حصا

باعصا کوران اگر ره دیده‌اند ... در پناه خلق روشن دیده‌اند

گر نه بینایان بدندی و شهان ... جمله کوران مرده‌اندی درجهان

گر نکردی رحمت وافضالشان ... در شکستی چوب استدلالشان

حلقه کوران بچه کار اندرید ... دیده بانرا در میانه آورید

غرض ملای روم ازاین ابیات مذمت عقل ودلیل واستدلال است عقلارا تشبیه بکوران کرده ودلیل ایشانرا برعصا تشبیه نموده واهل عشق را بینا دانسته و گفته

www.ebnearabi.com

که تابینایان نباشند کوران بعصا بجائی نتوانند رسید.

شك نیست درینکه اینکلام نامعقولست وآن عاشقانی که ملا ایشانرابینا دانسته ازکوران کورترند ایشان کوران بیعصایند عقل وفکر واستدلالرا چون توان مذمت کرد وحال آنکه حق تعالی درچندین آیه ازقرآن اولوالالباب راکه عاقلانند بتفکر مدح نموده وازآنجمله فرموده

وَيَتفكّرونَ فی خَلقِ السّمواتِ والارض وگفته که انّ فی خَلقِ السّمواتِ والارض واختِلافِ اللّیلِ والنّهار لَایاتٍ لاولی الالباب

یعنی درخلق آسمان وزمین وآمدن ورفتن شب وروز دلیلهاست از برای کسانیکه عاقلانند پس مذمت عقل وعاقل و استدلال که ممدوح خدا باشند محض سفاهت وبی‌عقلیست وتشبیه عقلا بکوران وتشبیه دلیل ایشان بعصا بغایت قبیح است وتشبیه مناسب اینست که مذکور میسازیم بدانکه عقل بمنزله کشتیست که دریای تکلیف رابدون آن قطع نمودن ممکن نیست وپیغمبران وامامان بمنزله کشتیبانند بی‌شك کشتی بی‌کشتیبان کسی را ازخطر دریا نمیرهاند ازینجهت است که جماعتی از عقلا مثل افلاطون و ارسطو و امثال ایشان که برکشتی عقل خود اعتماد نمودند و پیروی انبیاء علیهم السلام که کشتی بانانند ننمودند دربحرضلالت غرق گردیدند وغلطهای عظیم کردند انشاالله عنقریب بیان بعضی ازغلطهای ایشان خواهیم نمود.

عقلت کشتی امام کشتیبانست — بی‌علم وامام عقل سرگردانست
بیشك نرهاندت زطوفان — کشتی خالی اگرازوجود کشتیبانست

بدانکه این اختلافیکه درین امت واقع شد تاآنکه هفتادوسه گروه گردیدند سببش این بودکه دست ازدامن ائمه حق که ائمه اثناعشرند کشیدند وازین کشتیبانان که علم کشتیبانی ازرسول خدا آموخته‌اند دوری نمودند وقول حضرت رسول خدارا (ص) که درحق مرتضی علی (ع) گفت که :

مَن کنتُ مولاه فعلیٌّ مولاه ومن کنتُ ولیّه فعلیٌّ ولیّه وانامدینة العلم وعلیٌّ بابها فمن ارادالعلم فلیأتِ الباب

www.ebnearabi.com

وغیر آن از نصوص که در کتاب اربعین ذکر نموده‌ایم نشنیده انگاشتند و خود از برای خود کشتیبانان اختیار نمودند پس ایشان با کشتی و کشتیبانان در دریای ضلالت غرق گردیدند.

مخفی نماند که تابعان حلاج و بایزید بمرتبهٔ گوشهارا از نظم و نثر در مذمت عقل و دلیل و استدلال و مدح عشق و بیهوشی پر کرده‌اند که جاهلان گاه گمان میکنند که گفتگوهای ایشان اصلی دارد بنابرین در اوایل عمر که از احادیث اهل بیت علیهم السلام بیخبر بودم و اطلاع از قبایح تابعان حلاج نداشتم و گمان میکردم که گفتگوهای ایشان اصلی دارد بنابرین این دو رباعی درین باب بخاطر رسیده بود که بغایت پسندیدهٔ طبع این بیعقلانست.

رباعی

ای شوق مدد که نوبت جوش منست | مانع ز وصال پرده هوش منست
فریاد که عقل پنبه گوش منست | در محفل عشق نغمها گشته بلند
بیگانه کن از من خرد جادو را | بگشا ز سر ناز خم گیسو را
واکن ز سرم پر پریشان گو را | تنگ آمدم از صحبت سر گوشی عقل

استغفر الله ربی واتوب الیه ای عزیز من بدانکه فضل عقل و عقلا از بسیاری آیات قرآنی مستفاد میشود و احادیث نیز درین باب بسیار است از آنجمله در کتاب کلینی از حضرت امام جعفر صادق (ع) روایت شده که گفت من کان عاقلا کان له دین و من کان له دین دخل الجنة یعنی هر که عاقل باشد اورا دین باشد و هر که اورا دین باشد داخل بهشت شود.

باز در کتاب کلینی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که حضرت رسول الله (ص) گفت که هر گاه بشما خبر خوبی حال کسی برسد پس نظر کنید در خوبی عقلش که او جزا داده نمیشود مگر بعقلش باز در کتاب کلینی از محمد بن سلیمان روایت شده واو از پدرش روایت کرده و گفت که پدرم گفت که بحضرت امام جعفر صادق (ع)

www.ebnearabi.com

گفتم که فلان شخص از اهل عبادت ودین وفضل است،

حضرت گفت که عقلش چونست گفتم که نمیدانم پس حضرت گفت که ثواب بمقدار عقلست بعداز آن حضرت ذکر حکایت عابد کم عقل کم ثواب را که در زمان بنی اسرائیل بوده نقل نموده و باز در کتاب کلینی ازحسن بن جهم روایت شده که گفت شنیدم که حضرت امام رضا(ع) میگفت صدیق کل امرء عقله وعدوه جهله یعنی دوست هر انسان عقل اوست ودشمن هر مرد جهل اوست اگر پرسند که مراد ازین عقل که ممدوح خدا ورسول وائمه علیهم السلام است کدامست درجواب گوئیم که در کتاب کلینی روایت شده که ازحضرت امام جعفر(ع) پرسیدند که عقل چیست آنحضرت گفت که عقل چیزیست که بدان رحمن عبادت کرده میشود وبدان بهشت کسب کرده میشود بعداز آن از آنحضرت پرسیدند که آنچه در معویه بود چه چیز بود حضرت فرمود آن مکر و شیطنت بود واین مکر وشیطنت شبیه بعقلست اما عقل نیست دیگر ازجمله کفر وبدعت اینطایفه اینستکه بت پرستی را بد نمیدانند اگرچه بت پرست داند که بت مظهر حق است وحق بصورت او ظهور نموده بنابرین صاحب گلشن گفته

مسلمان گر بدانستی که بت چیست بدانستی که دین در بت پرستیست
وگر مشرک ز بت آگاه گشتی کجا در دین خود گمراه گشتی

شارح درشرح بیت اول گفته یعنی اگر مسلمان که قائل بتوحید است وانکار بت مینماید بدانستی و آگاه شدی که فی الحقیقه بت چیست ومظهر کیست وظاهر بصورت بت چه کسیست بدانستی که البته دین حق در بت پرستیست زیرا که بت مظهر هستی مطلق است که حق است ودرشرح بیت دوم گفته یعنی اگر مشرک که عبادت بت میکند ازبت وحقیقت بت آگاه گشتی و بدانستی که بت مظهر حق است و حق بصورت او ظهور نموده است وازینجهت مسجود ومعبود ومتوجه الیه است کجا در دین وملت خود که دارد گمراه گشتی وباطل بودی وحاصل کلام صاحب گلشن وشارح اینست که اگر

www.ebnearabi.com

کسی صاحب اعتقاد بوحدت وجود باشد پس با این اعتقاد اگر بت را پرستش نماید قصور ونقصی ندارد بلکه کمال خواهد بود واینمذهب مخالف ضروری دین واجماع مسلمین است ودیگر از جمله کفر وبدعت اهل طریقت اینستکه گفته‌اند که چنانچه اللّٰه‌تعالی ازمؤمن ایمان خواسته از کافر کفر وبت‌پرستی خواسته وکفر وایمان نزد ایشان یکسانند بنابرین صاحب گلشن گفته :

همیشه کفر در تسبیح حق است — وان من شیٔی گفت اینجا چه دق است
بدان خوبی رخ بت‌را که آراست — که گشتی بت‌پرست ار حق نمیخواست
همو کرد وهمو گفت و همو بود — نکو کرد و نکو گفت و نکو بود
نکو بین و نکو گوی و نکو دان — بدین ختم آمد اصل وفرع ایمان

شارح گیلانی در شرح بیت دوم گفته یعنی بدانکه حسن وخوبی که می‌بینی روی بت را غیر ازخدا که آراسته است واگر خدا نمیخواست که بت‌پرست میشد هیچکس پس وقتی که خالق ومصوّر ومزیّن بت حق باشد وبت باراده اللّٰه باشد پس کسی راچه اختیار باشد شك نیست در کفر صاحب این اعتقاد ومذهب ودر شرح بیت سیوم گفته که یعنی بت راهم حق کرده و آفریده است وهم حق گفته است که بت ـ پرست باشند ازارادت بقول تعبیر کرده است چه قول صورت اراده است وتازمانیکه ارادت درچیزی نباشد نمیگوید که چنان کنید وهم حق استکه بصورت بت ظاهر شده است .

ودر شرح بیت چهارم گفته یعنی درنظر شهود تو باید که غیر حق درنیاید و در هرچه نظر نمائی حقرا بصورت اوظاهر بینی اگر کفر باشد واگر اسلام وبزبان اقرار نمائیکه موجود حقیقی اواست وبس وهرچه هست اوست وبدل تصدیق و جزم بکن که هرچه موجود است حق است وغیراو عدم است دیگر از جمله کفر وبدعت این طایفه اینکه دیر ومسجد نزد ایشان یکسانست وتفاوت محض وهم وخیالست بنابرین صاحب گلشن گفته :

www.ebnearabi.com

چو برخیزد زپیشت کسوت غیر — شود بهر تو مسجد صورت دیر

شارح گفته یعنی هر گاه از پیش دیدهٔ بصیرت تو کسوت و لباس غیر که تعینات مرا داست که وجود حق درین لباس و کسوت مختفی ومستتر گردیده است برخیزد وتعین اشیا که موهم غیریت بود مرتفع گردد از بهر تو مسجد صورت دیر شود ومعاینه بینی که دیر و مسجد یکی بوده است وغیریت ایشان مجرد توهم و خیالست

اعتبار عقل دان هستی غیر — در حقیقت کعبه آمد عین دیر

چون بنوشیدی شراب بیخودی — فارغ از هم وغم ونیك و بدی

کفر برخیزد همه ایمان شود — مشکل عالم بحق آسان شود

شك نیست درینکه این گفتگوهای تابعان حلاج و بایزید مبنی بر اعتقاد بوحدت وجود است و آن کفر محض ومخالف دین مبین است

دیگر از کفرها و بدعتهای اینطایفه اینست که ایشان خدارا نشناختن و اورا جسم وصاحب اعضا وصاحب مکان ومحتاج دانستن بد نمیدانند ونهی ازاین اعتقادات فاسده را لازم نمیدانند دلیل براین مدعا حکایت موسی وشبانست که ملای روم درمثنوی ذکر نموده ودر آن شاعریها بسیار کرده مختصری از آن اینست

دید موسی یکشبانیرا براه — کو همیگفت ای خدا وای آله

تو کجائی تا سرت شانه کنم — چارقت را دوزم و بخیه زنم

جامه ات دوزم شپشهایت کشم — شیر پیشت آورم ای محتشم

دستکت بوسم بمالم پایکت — وقت خواب آید بروبم جایکت

زین نمط بیهوده میگفت آنشبان — گفت موسی با کیستت ای فلان

گفت با آنکس که مارا آفرید — این زمین وچرخ آمد زو پدید

گفت موسی های خیره سر شدی — خود مسلمان ناشده کافر شدی

گند کفر تو جهانرا گنده کرد — کفر تو دیبای دین راژنده کرد

وحی آمد سوی موسی از خدا — بنده ما را ز ما کردی جدا

www.ebnearabi.com

تو برای وصل کردن آمدی — یا برای فصل کردن آمدی
چونکه موسی این عتاب از حق شنید — در بیابان از پی چوپان دوید
عاقبت دریافت اورا و بدید — گفت مژده ده که دستوری رسید
هیچ آدابی و ترتیبی مجوی — هر چه میخواهد دل تنگت بگوی
کفر تو دینست و دینت نور جان — ایمنی و زتو جهانی در امان
گفت ای موسی از آن بگذشته‌ام — من کنون در خون دل آغشته‌ام
من ز سدره منتهی بگذشته‌ام — صدهزاران سال ز آنسو رفته‌ام

شك نیست دراینکه امر بمعروف ونهی ازمنکر ازاعظم واجباتست وبی شبهه کفر ازاکبر منکراتست پس چون تواند بود که بمحض اینکه موسی (ع) شبانرا از کلمات کفر منع کند حقتعالی باوی عتاب کند واورا ملامت نماید وبعد از آن پیغمبر جلیل القدر در بیابان بگردد وشبانرا پیدا کند واورا مژده دهد ورخصت نماید وبوی بگوید که هرچه خواهی از کلمات کفر بگو و آن شبان باوجود کفر و زشتی اعتقاد بمعراج رود ازسدرة المنتهی بگذرد وصدهزار ساله راه آنطرف سدرة المنتهی برود.

این جماعت را اعتقاد اینستکه هر که عشق بروی غالب شود بکمال رسد و ولیّ وقطب شود و اگرچه بدمذهب و زشت اعتقاد باشد و شك نیست دراینکه این اعتقاد مخالف مذهب اسلام است وبی شبهه این نوع حکایات ملاحده و زنادقه بقصد استخفاف بحال انبیاء و اوصیاء وعلماء ساخته‌اند و جهل را برعلم و معرفت ترجیح داده‌اند و امر بمعروف ونهی ازمنکر که ازضروریات دین اسلامست نزد اینجماعت حسنی ندارد .

عطار در تذکرة الاولیا ازبایزید نقل کرده که گفته درولایتی باشید که در آن امر بمعروف ونهی ازمنکر نباشد مخفی نماند که بدعتهای مذکوره مخصوص اهل سنت است و شیعه اهل بیت علیهم السلام همیشه ازاین بدعتها مطهّر ومنزّه بوده‌اند و اینطرفه است که قاضی نور الله شوشتری گمان کرده که صاحبان این بدعتها شیعه بوده‌اند

www.ebnearabi.com

وایشانرا بنابر غفلت در کتاب مجالس المؤمنین ذکر نموده ومدح و ثنا کرده تا آنکه علاءالدوله سمنانی راکه ازپیران نوربخشیه است ومحیی الدّین معزبی حنبلی ونوربخش را ازاهل کشف شمرده وگمان کرده که علاءالدوله که دعوی موت حضرت مهدی (ع) میکرده ومحیی الدین که دعوی ختم ولایت میکرده و نوربخش که دعوی امامت میکرده ومیگفته که من مهدیم غلط در کشف ایشان واقع شده ونفهمیده که در کشف این نوع غلطها محالست برتقدیر امکان هر گاه در کشف این نوع غلطها تواند بود که واقع شود پس یداحال اهل کشف وطالبان کشف چراکه برتقدیر جواز این نوع غلطهای کشف شایسته اعتماد واعتبار نخواهد بود بلکه مستلزم مفسدهای عظیم خواهد بود گاه باشد که در کشف ایشان غلط واقع شود و منکر تمامی ضروریات دین شوند والله یهدی من یشاء الی صراط المستقیم و شمهٔ از کلمات علاءالدوله مزبور که دلیل کفر و حماقت اوست اینستکه گفته بعد از بیست وسه سال که سلوک طریق حق کردم شیطان مرا وسوسه میکرد دربقای نفس بعدازخراب بدن پس چون اورا الزام دادم بمن گفت که من یار مخلصانم درمعارف ومشوش سازنده‌ام جماعتی راکه دراعتقاد متزلزلند پس پرسیدم که دست شبلی راچون درشط افتاد توگرفتی گفت آری من دست مردان میگیرم وگفته که امام محمدبن الحسن العسکری دروقت اختفا از ابدال بودو ترقی کرد چون علی بن الحسین بغدادی که قطب آنزمان بود فوت شد امام قطب شده نوزده سال قطب بودپس فوت شد واورا درمدینه دفن کردند وعثمان بن یعقوب جوینی قطب شد.

ای مؤمنان انصاف دهید که صاحب این کذب و دروغ و افترا را چون کسی مسلمان داند چه‌جای آنکه ازاهل ایمان وکشفش خواند شیطانرا که حقتعالی در کتاب عزیز دشمن بنی آدم خوانده وفرموده که ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدواً این ضال مضل اورا یارمخلصان ودستگیر ایشان میداند و حضرت مهدی که سنیان عالم وشیعه اتفاق نموده‌اند که ظاهرخواهد شدودنیاراپر ازعدل خواهد کرد و

www.ebnearabi.com

حضرت عیسی (٤) بمددش نزول خواهد نمود ودجال را بقتل خواهد رسانید این احمق گفته که او فوت شد بعد از اینکه جانشین حسین بغدادی بود و دیگر از اعتقادات باطله اش اینست که جمیع هفتاد و سه گروه ناجی و رستگارند چنانچه قبل از این مذکور شد.

فصل

شمهٔ از کلمات محی الدین که بعضی از بیوقوفان و کم توفیقان شیعه فریفته او شده اند وظاهراً این بنا بر آنست که بر کلمات کفر او اطلاع نیافته اند والا چه گنجایش دارد که مؤمن بر کلمات کفر او مطلع شود ودر کفر او شك نماید در کتاب فصوص گفته که تمام خلق اعراضند ودر هر لحظه تمام مخلوقات معدوم می شوند

ودر کتاب فصوص وفتوحات گفته که ختم ولایت بمن شد و گفته که جمیع پیغمبران بنزد من حاضر شدند وهیچکدام از ایشان متکلم نشد سوای هود که مردیست ضخیم جثه وخوش صورت وخوش محاوره بمن گفت

که میدانی پیغمبران چرا حاضر شده اند به تهنیت ختم ولایت تو آمده اند و گفته که جمیع پیغمبران از مشکاة خاتم الانبیاء اقتباس علم میکنند وجمیع اولیاء از مشکاة خاتم الاولیاء اقتباس علم میکنند وخاتم الانبیاء نیز از مشکاة خاتم الاولیاء اقتباس علم مینماید و گفته که **کُنتُ ولیّاً وآدمَ بین الماءِ والطّین**

یعنی من ولی بودم و آدم درمیان آب و گل بود و گفته که هر ولی نزد تحصیل شرایط ولایت ولی میشود ومن ولی بودم و آدم درمیان آب و گل بود و گفته که خاتم الاولیاء افضلست از خاتم الانبیاء در ولایت چنانچه خاتم الانبیاء افضلست از انبیاء در رسالت ودعوی نموده که آنچه خاتم الانبیاء وسایر انبیاء بواسطه ملك دانسته اند من از خدا بیواسطه ملك استفاده نموده ام وخود را صاحب نبوت عامه دانسته و گفته که نبوتی که بر محمد (ص) ختم شد نبوت تشریعست و نبوت عامه باقیست وخدا را منزه ندانسته

www.ebnearabi.com

بلکه قایل به‌تشبیه‌است واحادیث ازاهل بیت متواتراست که قایل به‌تشبیه کافراست وحکم برخطای نوح‌نموده که اوجمع‌میان تنزیه وتشبیه نکرده وگفته که اگر نوح جمع میکردمیان تشبیه وتنزیه امت اجابت او میکردند وفرعونرا مؤمن دانسته و گفته که قوم فرعون دربحرعلم‌غرق شدند باآنکه قرآن دلالت صریح دارد براینکه فرعون وقوم فرعون کفاربودند وحق‌تعالی ازروی غضب‌ایشانرا غرق نمود وگفته که حقتالی هارونرا یاری نکرد تاآنکه سامری غالب شده مردمانرا گوساله‌پرست گردانیدبنابراین بود که خداخواست که درهمه‌صورت پرستیده شود و در فصوص گفتگوئی کرده که حاصل معنیش اینست که نصاری کافرنشدند بسبب آنکه گفتند که عیسی خداست بلکه کافرشدند بسبب آنکه‌گفتند که خدا منحصراست درعیسی وآیه **لقد کفر الذین قالوا ان الله هوالمسیح بن مریم** براینمعنی حمل نموده و گفته که ابراهیم خطاکرد درخواب خود وخواست که اسحق‌را ذبح نماید تعبیرخواب اواین بودکه گوسفندیرا ذبح نمایدو گفته که عذاب اهل‌جهنم همین است که چون‌آتش‌را ببینند گمان کنند که‌ایشانرا میسوزد چنانچه عادت برآن جاری‌شده چون‌باتش‌رسند برایشان بردوسلام باشد یعنی سرد وسلامت و گفته که لفظ‌عذاب درقرآن واقع‌شده ومشتق از عذبست یعنی شیرین وبزعم‌وگمان او دوزخ بردوزخیان شیرین خواهد بود

وقیصری درشرح عبارت این‌گمراه گفته که اهل دوزخ ازآتشش محظوظند و بدان‌تنعم میکنند و لذت میبرند واز نعمتهای بهشت متنفر و متاذی باشند چنانچه جُعَل ببوی قاذورات الفت گرفته ازبوی گل‌متنفرومتاذیست واهل هرمذهب‌را ناجی ورستگاردانسته وگفته که حذرکن ازاینکه مقید باشی بعقد مخصوص و منکر ما سوای آن باشی .

پس باید که‌باشی هیولای صورجمیع اعتقادات‌واهل جمیع اعتقادات‌مصیب و مأجورو سعیدند وحقتعالی ازایشان‌راضیست‌و گفته که‌حضرت‌رسول‌الله(ص)ازدنیابیرون رفت‌و

www.ebnearabi.com

از برای خود تعیین خلیفه و جانشین نکرد بنابراین که میدانست در امت او جمعی هستند که خلافت را از پروردگار میگیرند و این خلفا احکام را از خدا بیواسطه ملك اخذ میکنند و شك نیست که کلمات کفر مذکوره هر کدام دلیل واضحست بر کفر محی الدین و بی شبه هر که صاحب این کلمات را کافر نداند کافر و بیدین و خارج از دایره یقین خواهد بود .

و میبدی در کتاب فواتح از جندی شارح فصوص نقل کرده که صدر الدین گفت که از محی الدین شنودم که میگفت چون بدریای روم از بلاد اندلس رسیدم برخود قرار دادم که در کشتی می نشینم بعد از آنی که ظاهر و منکشف شود برمن تفصیل احوال ظاهر و باطنم تا آخر عمر پس بعد از توجه تمام و مراقبه کامله برمن ظاهر شد جمیع احوال خودم با احوال پدر تو و اتباع تو از ولادت تا برزخ و گفته که نه ماه چیزی نخوردم پس چاق و فربه میشدم و هر گاه مایدهٔ بنزد من حاضر میساختند که چیزی تناول کنم محبوب مجسم می شد و میگفت **أَنَا كُل و تشاهدني** .

یعنی چیزی میخوری و حال آنکه مرا می بینی پس ترك خوردن میکردم و فربه میشدم و اهل بیتم تعجب میکردند و میبدی از شارح فصوص نقل کرده بعد از اینکه نه ماه چیزی نخورد او را امر نمودند که بیرون رود و بشارتش بختم ولایت محمدیه دادند و نشانهٔ که درمیان دو کتف پیغمبر بوده که نشان ختم نبوت بوده و درمیان دو کتف محی الدین بوده که نشان ختم ولایت بوده .

ای اهل عقل و بصیرت بنگرید که این ضال مضل از برای فریب عوام چه قسم دعواهای باطل مینموده و ابلهان بی بصیرت را بدام خود می انداخته‌اند و در کتاب فصوص گفته که ابوطالب کافر بود و نفهمیده که آنحضرت از ارکان دین و ناظم مؤمنین و ناصر خاتم النبین بوده و این مذهب اهل البیت و شیعه ایشانست و جماعتی کثیر از مخالفین نیز اقرار بایمان او دارند .

میبدی در فواتح نقل نموده که شیخ محی الدین شافعی را از اوتاد شمرده و گفته که

www.ebnearabi.com

قطب که اورا غوث گویند محل نظر حقتعالی است و آن در هر زمان یکشخص است و گفته که گاه است که خلافت ظاهر نیز داشته باشد و بعد از آن جماعتی را قطب شمرده و از جمله ایشان ابوبکر است و عمر و عثمان و معاویه پسر یزید و عمر بن عبدالعزیز و متوکل ای عزیزان ببینید که این مرد چه کسانرا اقطاب شمرده واهل بیت رسول الله را وا گذاشته بداحال دوستان و معتقدان و پیروان وی و بعضی از فضلا و صلحای شیعه که کمال اعتماد بر قول وی هست در رساله خود که در ابطال طریقه غزالی و تابعانش نوشته نقل کرده که محیی الدین در کتاب فتوحات بعد از آنی که گفته که چند نوبت بمعراج رفته گفته که پیغمبرانرا در آسمانها دیدم و چون بعرش رسیدم ابوبکر را دیدم این ضال مضل مرتبه ابوبکر را فوق مرتبهٔ انبیاء دانسته و بعضی از فضلا و دینداران شیعه نقل کرده که این گمراه در کتاب فتوحات شیعه را خصوصا امامیه را مذمت کرده و گفته که شیطان جنی ایشانرا بحب اهل البیت بداشت و ایشان دیدند که حب اهل البیت بهترین قرباتست و در نفس الامر اینچنین است اگر وقوف بر محبت میکردند آنگاه ایشان تجاوز کردند از حب اهل البیت بدو راه پس بعضی از ایشان بغض صحابه بهمرسانیدند و ایشان را سب کردند که چرا اهل البیت را برخود مقدم نداشتند و خیال کردند که اهل البیت باین منصبهای دنیویه اولی بوده‌اند و بعضی صحابه را واگذاشتند و قدح در رسول و جبرئیل و خدا کردند که چرا تصریح بمراتب اهل البیت نکردند که مردمان جاهل بمراتب ایشان نباشند

مخفی نماند که آنچه این احمق بشیعه نسبت داده که ایشان قدح در رسول و جبرئیل و خدا کرده‌اند محض کذب و افتراست و کسی این نسبت را بایشان نداده و اما بغض صحابه و سب ایشان راستست اما شیعه درین باب معذورند و کتابها در سبب بغض و سب صحابه تصنیف کرده‌اند و از جمله آن کتابها کتاب اربعین است که این خادم دین شیعه تألیف کرده و احادیث بسیار در سبب بغض و سب صحابه از کتابهای معتبر اهل سنت نقل کرده و درین کتاب عنقریب اشاره ببعضی از سبب

www.ebnearabi.com

های بغض وسب صحابه خواهیم کرد.

صد شکر که من مذهب جعفر دارم / بالطف خدا هوای حیدر دارم
خر مهرهٔ مهر غیر از من مطلب / من جوهریم متاع جوهر دارم
از گلشنیان دودهٔ گلخن مطلب / وزجوهریان مهره و سوزن مطلب
جز گوهر مهر علیم نیست متاع / خرمهره مهر غیر از من مطلب
ای مانده ز کعبه محبت مهجور / افتاده زراه دوست صد منزل دور
باحب دگردم مزن از مهر علی / کی جمع توان نمود باظلمت نور
درلعن مخالفان نباشی تو اگر / مهر علیت یقین نخواهد بودن
در دعوی دوستی نباشی صادق / بادشمن دوست گر نباشی دشمن

ودر کتاب فتوحات گفته که دو مرد ازعدول شافعیه که کسی ایشانرا تهمت به رفض میکرد مرشدی از اولیای چین ایشانرا دید ومن آن ولی را دیدم و با وی صحبت داشتم پس بآن دومرد گفت که من شمارا بصورت خوك می بینم واین علامتی است درمیان من وخدا که رافضیانرا بصورت خوك بمن مینماید پس آن دو رافضی درباطن توبه کردند.

پس آن ولی بایشان گفت که حالا شمارا بصورت انسان می بینم آن دو رافضی اعتراف کردند وتعجب نمودند ای عزیز من کدام مصیبت ازین عظیمتر است که جمعی دعوی شیفتگی ومحبت اهل بیت کنند وبااینحال دعوی مریدی این مفتری کذاب نمایند درواقع گنجایش دارد که مؤمنان دین‌دار درین مصیبت گریه‌ها ونوحه‌ها کنند

رباعی

خواهم که کناره زین غم آباد کنم / خودرا بخرم زنفس و آزاد کنم
در گوشهٔ از بهر خدا بنشینم / درماتم دین نوحه و فریاد کنم

www.ebnearabi.com

بدانکه مریدان ومعتقدان این ضال مضل بسیارند و ازجمله ایشان ملای رومست واظهار مریدی محیی الدین درابیات نموده .

ما عاشق وسرگشته سودای دمشقیم جان‌خسته ودل‌بسته سودای دمشقیم
اندر جبل صالحه کانیست ز گوهر کاندر طلبش غرقه در یای دمشقیم

محی الدین در صالحه دمشق مدفونست ومراد ملا از کان گوهر محیی الدین است حق تعالی درروز جزا بامحی الدینش حشر نماید

فصل

درمختصری ازاحوال ملای روم وبیان اعتقادات فاسده اش بدانکه ملای روم اصلش ازماوراءالنهر است و درولایت روم بامر تدریس و ترویج مذهب اهل سنت اشتغال داشت تا آنکه بمصاحبت و ملاقات شمس تبریز اختیار طریق حلاج وبایزید نمود و قصه ملاقات ملاباشمس تبریز بنابروجهی که تابعان حلاج وبایزید نقل کرده‌اند ودلیلست بربدی وزشتی اعتقاد ملای روم برینوجه است

ملاجامی در نفحات نقل کرده که شمس تبریز دراثنای مسافرت بقونیه آمد درآنوقت ملای روم درآنجا مدرس بود پس ملارا سواره دریافت عنان مرکبش را بگرفت وگفت یاامام المسلمین بایزید بزرگتر است یامصطفی.

ملا درجواب گفت که مصطفی بزرگترین عالمیانست چه جای بایزید است شمس تبریز گفت پس چه معنی دارد که مصطفی (ص) میفرماید که ماعرفناك حق معرفتك وابویزید میگوید سبحانی مااعظم شانی

بعدازآن ملا دست شمس را گرفته ببرد ومدت سه‌ماه در خلوتی شب وروز بروزه وصال نشستند که اصلا بیرون نیامدند وکسی را زهره نبود که در خلوت ایشان درآید .

روزی شمس الدین ازمولانا جوان زنی التماس کرد مولانا حرم خودرا دست

www.ebnearabi.com

گرفته بمیان آورد ودیگر گفت که نازنین پسری میخواهم فی الحال پسر خودرا پیش آورد بعد از آن قدری شراب طلب نمود که ذوقی کند

مولانا بیرون رفت وزن وپسر خودرا درپیش شمس تبریزی گذاشته سبوئی برداشت که ازمحله یهودان ازخمر پر نموده بیاورد .

ای عزیزان انصاف دهید وملاحظه نمائید که این طرز و طریقه موافقت با مذهب اهل بیت علیهم السلام دارد وازتابعان وپیروان ایشان مثل این عمل صادرشده یانه پس بدآنچه موافق انصافست عمل نمائید.

مخفی نماند که دلیل بربدی وزشتی اعتقاد ملای روم بسیاراست وبعضی از آن قبل ازین مذکور شد ازآنجمله اشعاریست که دلالت صریح دارد براینکه اعتقاد بوحدت وجود داشته واین اعتقاد کفر است

دیگر ازآنجمله اینست که گفته چون سالك بحقیقت رسد شریعت از وی ساقط شود وحرام بروی حلال شود واین کفریست بغایت عظیم

ودیگر ازآنجمله اشعاریست که دلالت دارند براینکه او امامت و خلافت را مخصوص آل اطهار علیهم السلام نمیدانسته بلکه گمانش این بوده که هر که خوی وخلق خودرا خوب کند اوخلیفه وهادی ومهدی میشود خواه ازنسل علی باشد و خواه ازنسل عمر .

ودیگر ازآنجمله اشعاریست که درمذمت عقل و عقلا و دلیل واستدلال گفته دیگر ازآنجمله اشعاریست که درمدح شمس تبریز گفته واورا بر پیغمبران ترجیح داده دیگر ازآنجمله حکایت کرامات دقوقی است که بر هیچ عاقل پوشیده نیست که کذب محض است

ودیگر ازجمله حکایات ملاقات پیر کورشامیست وبایزید که بنظم آورده و دلیل دیگر بربدی اعتقاد ملای روم سوای دلایل مذکوره سابقه حکایت پیر چنگیست ما مختصری ازآن حکایت را در این مقام نقل میکنیم.

www.ebnearabi.com

مطربی کزوی جهان شد پرطرب　　رسته ز آوازش خیالات عجب
چونکه مطرب پیرتر گشت و ضعیف　　شد زبی کسبی رهین یک رغیف
گفت عمر و مهلتم دادی بسی　　لطفها کردی خدایا با خسی
معصیت ورزیده ام هفتاد سال　　باز نگرفتی زمن روزی نوال
نیست کسب امروز مهمان توام　　چنگ بهر تو زنم آن توام
چنگ را برداشت شد الله جو　　سوی گورستان یثرب آه گو
گفت خواهم از حق ابریشم بها　　کو به نیکوئی پذیرد قلبها
چنگ زد بسیار و گریان سرنهاد　　چنگ بالین کرد و بر گوری فتاد
خواب بردش مرغ جانش از حبس رست　　چنگ و چنگی را رها کرد و بجست
آنزمان حق برعمر خوابی گماشت　　تا که خویش از خواب نتوانست داشت
در عجب افتاد کاین معهود نیست　　این ز غیب افتاد بی مقصود نیست
سرنهاد و خواب بردش خواب دید　　کامدش از حق ندا جانش شنید
بانگ آمد مر عمر را کای عمر　　بنده ما را ز حاجت باز خر
بندهٔ داریم خاص و محترم　　سوی گورستان تو رنجه کن قدم
ای عمر برجه ز بیت المال عام　　چهارصد دینار در کف نه تمام
پیش او بر کای تو ما را اختیار　　اینقدر بستان کنون معذور دار
اینقدر از بهر ابریشم بها　　خرج کن چون خرج شد اینجا بیا
پس عمر زان هیبت آواز جست　　تا میانرا بهر آن خدمت به بست
سوی گورستان عمر بنهاد رو　　در بغل همیان دوان در جستجو
سوی گورستان روانه شد بسی　　غیر آن پیر او ندید آنجا کسی
گفت این نبود دگر باره دوید　　مانده گشت وغیر آن پیر او ندید
گفت حق فرموده ما را بنده‌ایست　　صافی وشایسته و فرخنده ایست
پیر چنگی کی بود خاص خدا　　حبذا ای سرّ پنهان حبذا

www.ebnearabi.com

بار دیگر گرد گورستان بگشت
همچو آن شیر شکاری گرد دشت
چون یقین گشتش که غیر پیر نیست
گفت در ظلمت دل روشن بسیست
آمده باصد ادب آنجا نشست
برعمر عطسه فتاد و پیر جست
مر عمر رادید و آمد درشکفت
عزم رفتن کرد و لرزیدن گرفت
پس عمر گفتش مترس ازمن مرم
کت بشارتهای حق آورده‌ام
چندیزدان مدحت خوی توکرد
تا عمر را عاشق روی تو کرد
پیش من بنشین و مهجوری مساز
تا بگوشت گویم از اقبال راز
حق سلامت میرساند پرسدت
چونی از زنج و غمان بیحدت
نك قراضه چند ابریشم بها
خرج کن این را باز اینجا بیا

شك نیست در ینکه اینحکایت دلیلست برفساد اعتقاد ملای روم زیرا که از نقل اینحکایت دروغ فهمیده میشود که ملارا اعتقاد اینست که عمر از مقربان درگاه احدیت بوده و باو وحی میشده هر که اندك فهمی داشته باشد میفهمد که اینحکایت دروغیست که بیدینی ساخته گنجایش دارد که بعمر وحی شود وچه گنجایش دارد که پیر چنگی که هفتاد سال چنك نواخته باشد وتحصیل قساوت قلب نموده باشد بمحض اینکه یکساعت از برای خدا چنك نواخته باشد درپیش خدا عزیز وبرگزیده ومحترم شود وحقتعالی از برای او ابریشم بها بفرستد سنیان میخواهند که برین قسم دروغها قبایح امامان خودرا هموار کنند که تاکسی تعجب نکند که باوجود آل محمد (ص) که ازگناهان مطهر ومنزه بودند وبعلم وکمال ونسب وحسب آراسته بودند چگونه جمعی خلافت کردند که سالها بت پرست بودند وبعدازاظهار اسلام انواع قبایح ازایشان واقع شد شایدکه نزد جاهلان وبیخردان باین دروغها اعمال شنیعه غاصبان خلافت پارهٔ هموارشود امانزد عاقلان و خردمندان اعمال شنیعهٔ ایشان بهیچوجه هموار نمیشود دلیل دیگر بربدی اعتقاد ملای روم اینست که درمثنوی ازشیخ محمد سرزری غزنوی مجهول که ازاولیای تابعان حلاج و بایزید است نقل

www.ebnearabi.com

کرده که طالب جمال آلهی بوده و بربالای کوه میرفته ومیگفته که خدایا خودرا بمن بنما واگرنه خودرا از کوه بزیر می اندازم واوخودرا ازشوق لقاازکوه بزیر میانداخته ونمیمرده هفت سال در بیابان میگردیده وسرزر میخورده آخر خدابوی وحی کرد که باید بروی وگدائی کنی وبدرویشان بدهی دوسال بگدائی مشغول شد پس باو وحی شدکه دیگر بگیر وبده دست بزیر حصیر کن وخاك بیرون آور که طلامیشود بدرویشان بده.

شك نیست درینکه این احوال واوضاع مخالفت تمام بامذهب شیعه دارد هرگز شیعه ازشیعه این احوالرا نقل نکرده بلکه مخالفت جمیع اهل اسلام است زیراکه درمذهب اهل اسلام ثابت شده که طلب وگدائی مذموم است وثابت شده که خدادیدنی نیست وثابت شده که خودرا ازکوه انداختن و کشتن ازگناهان عظیمه است و اینطرفه تر که نسبت خودرا ازکوه انداختن بحضرت رسول الله (ص) نیز داده و اشعار مثنوی درحکایت شیخ محمد مذکور این ابیاتست.

بس عجایب دید از شاه وجود	لیك مقصودش جمال شاه بود
برسر که رفت آن ازخویش سیر	گفت بنمایا فتادم من بزیر
گفت نامد مهلت آن مکرمت	ور فرو افتی نمیری نکشمت
او فرو افکند خودرا از وداد	در میان عمق آبی اوفتاد

وازجمله اشعاریکه درباب حکایت حضرت مصطفا (ص) گفته این ابیاتست

مصطفا راهجر چون بفراختی	خویشرا از کوه می انداختی
تا بگفتی جبرئیلش هین مکن	که ترا بس دولتست ازامر کن
مصطفا ساکن شدی زانداختن	باز هجران آوریدی تاختن
بازخودرا سرنگون ازکوه او	می فکندی ازغم و اندوه او
بازچون پیدا شدی آن جبرئیل	که مکن این ای توشاه بیبدیل

شك نیست درینکه این نسبت بحضرت مصطفا (ص) محض کذب وافتراست چه گنجایش

www.ebnearabi.com

دارد که حضرت مصطفا (ص) مردمانرا نهی فرماید و گوید که خودرا هلاک مسازید وبااینحال خودرا خواهدکه ازکوه بزیراندازد وهلاک سازد.

مخفی نماند که ازکلام ملامستفادمیشود که او مرتبه شیخ محمد مذکور را بلندتراز مرتبه حضرت مصطفی(ص) میدانسته زیراکه گفته شیخ‌محمدکه میخواسته خودرا ازکوه بیندازد خداخود بیواسطه اورامنع میکرده وحضرت مصطفی(ص)که این اراده میکرده جبرئیلش منع میکرده.

عطار درتذکره ازمحمدبن علی‌بن حکیم‌ترمذی که‌از عظمای اولیای اهل سنت است نقل کرده که گفت هرچندکوشیدم که نفس خودرا بطاعت آوردم‌وراست گردانم بااو برنیامدم ازخود نومید شدم گفتم خداوندا این نفس را از برای دوزخ آفریدهٔ دوزخی راچه پرورم بکنار جیحون رفتم ودوستی را‌گفتم تامرادست و پا بست ورفت آنگاه من خویشتن راپهلو بغلطانیدم وخودرا درآب انداختم‌تامگر غرق شوم آب بزد ودست‌وپای مرابگشود وموجی برآمد ومرا بکناراندانداخت از خود نومیدگشتم‌و برکت آن نومیدی بدیدم آنچه بدیدم ومرا میبایست‌ای‌دوستان اهل بیت‌ببینید که این‌تارکان اهل بیت‌علیهم‌السلام‌که کشتی نجاتند چگونه‌دردریای ضلالت غرق‌شده‌اند وهلاک‌نفس که ازاعظم کبایراست‌چگونه برخود آسان‌ساخته‌اند وازبرای فریب عوام چه لافها زده‌اند.

شک نیست درینکه اینجماعت زندیقانند ودشمنان دین و ایمانند و این نوع عمل‌راعطار ازشبلی نیز نقل نموده چنانچه قبل‌ازین مذکور شد که شبلی خود را بهجله انداخت آبش‌هلاک نساخت وخودرا درآتش انداخت اورانسوخت وخودرا در دهان درندگان انداخت هلاکش نساختند وخودرا ازکوه بزیرانداخت بادش بزیرآورد وهلاک‌نشد بی‌شبهه این دروغست‌بیخردانرا باین دروغها فریب‌میداده‌اند ودلیل دیگربربدی اعتقاد ملای روم این ابیات مثنویست:

عجز از ادراک‌ماهیت‌عمو   حالت عامه بود دریاب تو

www.ebnearabi.com

زانکه ماهیات و سر سر آن		پیش چشم کاملان باشد عیان
در وجود از سر حق و ذات او		دورتر از فهم استبصار کو
چونکه او مخفی نماند از محرمان		ذات وصفی چیست کان ماند نهان
عقل بحثی گوید این دور است کو		بی زتاویلی محالی کم شنو
قطب گوید مر ترا ای سست حال		آنچه فوق حال تست آید محال
واقعاتیکه کنونت بر گشود		نی که اول هم محالت مینمود

وجه دلالت این ابیات بر بدی اعتقادش اینکه از این ابیات مستفاد میشود که ملا وصول بحقیقت ذات باری تعالی را ممکن میداند و گمانش اینستکه چون کسی قطب شود حقیقت و کنه ذات باری بداند وعجز از معرفت حقیقت باری تعالی را حالت عامه میداند با آنکه خاتم النبیین اظهار عجز کرده و گفته ما عرفناك حق معرفتك واز اهل بیت علیهم السلام اخبار متواتر است که هیچ مخلوق بکنه ذات حقتعالی نمیتواند رسید واینمذهب ملای روم عین مذهب محیی الدین است واو درفصوص تصریح باین مذهب باطل کرده بلکه از تتبع ظاهر میشود که این مذهب جمیع تابعان حلاج و بایزید است ودر کفر صاحب این مذهب شکی نیست و این ابیات مثنوی نیز مفید این معنی است

صنع بیند مرد محجوب از صفات		در صفات آنست کو گم کرد ذات
واصلان چون غرق ذاتند ای پسر		کی کنند اندر صفات او نظر
چونکه اندر قعر جو باشد سرت		کی بسرنك آب افتد منظرت

دلیل دیگر بر بدی اعتقاد ملای روم اینکه جایز دانسته اطلاق خدائی بر کسی که کامل شده باشد واز بسیاری از ابیات مثنوی اینمعنی مستفاد میشود از آنجمله این ابیاتست

آمد از حق سوی موسی این عتیب		کاین طلوع ماه دیده تو ز جیب

www.ebnearabi.com

مشرقت کردم بنور ایزدی — من حقم رنجور گشتم نامدی
گفت سبحانا تو پاکی از زیان — این چه رمزست این مکن یارب نهان
گفت آری بندهٔ خاص گزین — گشت رنجور او منم نیکو ببین

ودیگر از آنجمله این ابیاتست

آنکه او بیدرد باشد ره زنست — زآنکه بیدردی انا الحق گفتنست
ان انا بی وقت گفتن لعنتست — ان انا در وقت گفتن رحمتست
ان انا منصور رحمت شد یقین — ان انا فرعون لعنت شد ببین

شك نیست درینکه این اعتقاد مخالف دین اسلام است زیراکه از ضروریات دین است که اسماء خاصهٔ آلهی برغیر باری تعالی اطلاق نباید کرد دلیل دیگر بربدی اعتقاد ملای روم این ابیات مثنویست

ز اولیا اهل دعا خود دیگرند — که همیدوزند و گاهی میدرند
قوم دیگر می شناسم ز اولیاء — که دهانشان بسته باشد از دعا
از رضا که هست دام آن کرام — جستن دفع قضاشان شد حرام

وجه دلالت این ابیات بربدی اعتقادش اینکه گفته که جماعتی از اولیاء را می‌شناسم که دهن از دعا بسته اند و طلب دفع قضای آلهی را حرام دانسته اند و شك نیست درینکه این مذهب بدعتست ومخالف مذهب شیعه است زیرا که نزد شیعه دعا ازاعظم عبادات وطاعاتست زیرا که حق تعالی درقرآن بدان امر فرموده وادعونی استجب لکم وگفته احادیث مصطفی ومرتضی وائمه هدی در فضل دعا بسیار است وپیغمبران دعا میکرده‌اند ومطالب ازخدا میخواسته‌اند وحق تعالی در قرآن نقل دعای ایشان کرده بنابراین پس اولیای شیعه در هیچ حال ترك دعا نمی کنند وراضی بقضای خدا بودن منافاتی بادعاکردن ندارد بلکه دعا میکنند وطلب خیر ورفع شراز خدای خود مینمایند بشرط مصلحت پس اگر دعای ایشان مستجاب شود از خدا راضیند و ازأشعار ملای روم چنین مستفاد میشودکه کاملان اینطایفه

www.ebnearabi.com

ترک نماز میکنند تا آنکه قنوت که دعاست وفاتحه که مشتمل بر دعاست وجزو نماز است بجا نیاورند وهمچنین مستفاد میشود که اگر ضرری متوجه ایشان شود از خدا طلب دفع آن نمی کنند بلکه خود نیز در مقام دفع آن نمیشوند که مبادا ضرر برضا وتسلیم داشته باشد که صاحب تبصرة العوام نقل کرده که شخصی گفت با یکی ازین قوم که خود را از اهل رضا وتسلیم میدانند در بادیه رفیق بودم روزی بمن گفت که دوش خوابیده بودم فلان شخص بیامد دست بر پای من نهاد ومن خاموش بودم ودست بالاتر برد تا آنکه زیر جامه را بکند ومقصد خود را حاصل کرد ومن او را منع نکردم آن شخص باو گفت که چون دوش خاموش بودی وامروز او را رسوا کردی در جواب گفت که بروی تشنیع نمیزنم بلکه رضا وتسلیم خود را معلوم تو میسازم که تا چه غایت است شك نیست در اینکه این جماعت ملاحده‌اند وپسران وزنان مسلمانرا فریب میدهند دلیل بر زشتی اعتقاد ملای روم این ابیات مثنویست .

همچو آهن ز آهنی بیرنك شو — در ریاضت آینه بیزنك شو

خویشرا صافی کن از اوصاف خود — تا به بینی ذات پاك صاف خود

بینی اندر دل علوم انبیاء — بی کتاب وبی معید و اوستا

بی صحیحین و احادیث و روات — بلکه اندر مشرب آب حیات

سرّ امسینا لکردیا بدان — راز اصبحنا عرابیاً بخوان

ور مثالی خواهی از علم نهان — قصه گو از رومیان وچینیان

وجه دلالت این ابیات بربدی اعتقاد مولانا اینستکه جایز میداند که کسی بریاضت جمیع علوم انبیاء بروی منکشف شود بی آنکه تفسیر وحدیث بخواند و براویان حدیث رجوع کند بلکه تجویز کرده که کُردی درغایت جهل ونادانی درشب جاهل ونادان باشد ودر وقت صبح عرب وزبان دان و صاحب علم پیغمبران شود و از برای فریب بیخردان دروغی ساخته‌اند که کردی یکشب ریاضت کشید وعارف بزبان عرب شد و گفت : **اَمسیت کُردیاً واَصبحت عربیّاً**

www.ebnearabi.com

یعنی دروقت شام کرد بودم ودروقت صبح عرب شدم وبرهیچ عاقل پوشیده نیست که این دروغ را زندیقان از برای بیرونقی علم و بی اعتباری علماء ساخته اند بلکه از ضروریات دینست که راه طلب علم منحصر است در آموختن قرآن واحادیث نبویه؛ این طلب واجبست بر هر مسلم ومسلمه وصحیحین که در کلام ملای روم مذکور است مراد از آن صحیح بخاری وصحیح مسلم است وسبب اینکه ملای روم خصوص این دو حدیث را ذکر نموده اینست که ملا سنی بوده اگر پرسند که سنیان راشش صحیح است پس چونست که ملا این دو صحیح را ذکر نموده درجواب گوئیم که ملای روم سنّی بوده واین دو کتاب نزد سنیان اعتبار عظیم دارند وبعد از کتاب خدا چیزی صحیح تر از احادیث این دو کتاب نمیدانند وسبب اعتبار این دو کتاب ظاهراً این شده که بسیاری از احادیث صحیحه که در فضایل اهل بیت علیهم السلام وارد شده بخاری ومسلم تعصب ورزیده در بن دو کتاب ذکر نکرده اند.

تا آنکه یکی از علمای اهل سنت که اوراحاکم گویند کتابی تصنیف نموده و احادیث صحیحهٔ فضائل اهل بیت علیهم السلام راکه این دو شیخ باوجود صحت ترک کرده اند جمع نموده وآن کتاب را نام مستدرک کرده وما در کتاب اربعین آن احادیث راکه در فضل اهل بیت(٤) است نقل نموده ایم و بیان احوال بخاری ومسلم کرده ایم نقل شده که ابن حنبل به بخاری گفت که چون تو کتاب خودرا صحیح نام کردهٔ با آنکه اکثر راویانش خوارج بوده اند.

درجواب گفت که راویانش اگرچه خوارج بوده اند اما میدانم که دروغ نگفته اند واز جمله غلطهای بخاری که نقل کرده اند یکی اینست که :

اعتقاد داشته که رضاع شرعی از خوردن شیر حیوان حاصل میشود باین روش که زن ومردی هرگاه شیر حیوان بخورند برادر وخواهر میشوند ظاهر است که تا کسی صاحب این چنین عقل فاسدی نباشد با اهل بیت علیهم السلام عناد نمیورزد و ترک فضایل صحیحهٔ ایشان نمی نماید دلیل دیگر بر بدی اعتقاد ملای روم این چند بیت است که درمثنوی

www.ebnearabi.com

گفته در تفسیر این حدیث مشهور صحیح که دلیل بلندی قدر اهل بیت علیهم السلام است مثل اهلُ بیتی کمثل سَفینةِ نوحٍ مَن تمسّك بها نجیٰ و من تخلّف عنها غرق

بهر این فرمود پیغمبر که من — همچو کشتیم بطوفان زمن
ما واصحابم چو آن کشتی نوح — هر که دست اندر زند یابد فتوح

مخفی نماند که سنیان همگی اینحدیث را از فضایل اهل بیت شمرده اند در واقع اینحدیث دلیل واضحیست بر امامت اهل بیت و وجوب پیروی ایشان واینمرد اهل بیت را صحابه تفسیر نموده و این تفسیر خلاف اجماعست وما حدیث بسیار از کتابهای سنیان در کتاب اربعین نقل کرده‌ایم که مراد از اهل بیت علی وفاطمه وحسن وحسین علیهم السلام است .

دلیل دیگر برزشتی اعتقاد ملای روم این ابیات مثنویست :

گفت پیغمبر علی را کای علی — شیر حقی پهلوانی پر دلی
لیك بر شیری مکن هم اعتمید — اندر آ در سایهٔ نخل امید
تو درا در سایهٔ آن عاقلی — کش نداند برد ازره غافلی
چون گرفتی پیرهن تسلیم شو — همچو موسی زیر حکم خضر رو
چون گزیدی پیر نازك دل مباش — سست و ریزنده چو آب و گل مباش

وبعد از این ابیات حکایت پهلوان قزوینی بی جرئت وشجاعت نقل نموده وشك نیست که مضمون این کتاب خلاف واقعست .

هرگز حضرت رسول (ص) علی (ع) را باطاعت و پیروی پیری امر نفرموده بلکه همه امت را امر کرده که ویرا اطاعت نمایند و احادیث درین باب در کتاب شیعه و سنی متواتر است و دلیل دیگر بر بدی اعتقاد ملای روم این بیت مثنویست :

غم مخور فردا شفیع تو منم — خواجه روحم نه مملوك تنم

این بیت را ازربان حضرت مرتضی (ع) گفته ومخاطب باین کلام ابن ملجم است

www.ebnearabi.com

پس بگمان وزعم ملای روم حضرت مرتضی(ع) شفیع ابن ملجم خواهد بود واین رأی فاسد ومخالف اجماع اهل بیت است ومخالف روایت مشهوره است که شیعه وسنی در کتابهای خود روایت کرده اند که حضرت رسول(ص) بحضرت مرتضی(ع) گفت که اشقی الاولّین کیست حضرت مرتضی درجواب گفت که عاقر ناقه وبرسید که اشقی الآخرین کیست حضرت درجواب گفت که خدا ورسول اعلمند.

پس حضرت رسول گفت که اشقی الآخرین آن کسی است که محاسنت را بخون سرت رنگین نماید.

عطار نیز این معنی را بنظم در آورده و گفته که

اشتر حق کشته اشقی الاولین　　　　شیر حق را کشته اشقی الآخرین

این بیت را قاضی میرحسین ازمصیبت نامهٔ عطار نقل نموده درواقع چه گنجایش دارد که حضرت مرتضی وعدهٔ شفاعت باابن ملجم دهد و مردمانرا بقتل فرزند خویش دلیر سازد بیشك این قول کذب وافتراست و مخالف احادیث آل عباست.

دلیل دیگر بر بدی اعتقاد ملای روم این ابیات مثنویست :

من چنان مردم که بر خونی خویش　　　　نوش لطف من نشد درقهر نیش
گفت پیغمبر بگوش چاکرم　　　　که بر دروزی بگردن این سرم
کرد آگه آن رسول ازوحی دوست　　　　که هلاکم عاقبت بر دست اوست
او همیگوید بکش پیشین مرا　　　　تا نیاید از من این منکر خطا
من همین گویم چو مرگ من زتست　　　　با قضا من چون توانم حیله جست
من همیگویم برو جفّ القلم　　　　زان قلم بس سرنگون گردد علم
هیچ بغضی نیست در جانم ز تو　　　　زانکه اینرا من نمیدانم ز تو
آلت حقی تو فاعل دست حق　　　　چون زنم بر آلت حق طعن ودق
گفت او پس این قصاص از بهر چیست　　　　گفت آنهم ازحق این سرّ خفیست

بدانکه حاصل معنی این ابیات اینست که حضرت مرتضی (ع) میگفت که من

www.ebnearabi.com

آنمردم که برخونی خودکه ابن ملجم باشد نوش لطف خود را نیش نساختم حضرت پیغمبر بگوش چاکرمن که ابن ملجم باشد گفت:

تو سرعلی را از گردن جدا خواهی کرد پس ابن ملجم بمن میگفت که مرا بکش که تا ازمن خطائی سرنزند وترا بقتل نرسانم ومن درجوابش میگفتم که قلم جاری شده وقضای الهی تعلق گرفته واین قضیه واقع خواهد شد وهیچ بغض تو در دل من نیست زیرا که این قتل را من از تو نمیدانم بلکه تو آلت حقی و فاعل این فعل دست خداست پس چون آلت حق را رنجانم وآزار کنم.

بعد از آن ابن ملجم گفت که هرگاه این فعل ازخدا باشد پس این قصاص از برای چیست؟

حضرت درجواب گفت که این قصاص نیز فعل خداست واین سرّ پنهانست شك نیست که اینحکایت محض کذب و افتراست هرگز حضرت رسول‌الله(ص) باابن ملجم نگفته که توقاتل علی خواهی بود وهرگز علی(ع) باین عدوالله نگفته که بغض تو دردلم نیست. زیرا که بغض وعداوت اعداءالله واجب است وازلوازم ایمانست بلکه بغض و عداوت اعداءالله ومحبت ودوستی احباءالله دو رکن اند ازارکان ایمان واحادیث درین باب متواتراست.

وهرگز باو نگفته که من ترا قاتل خود نمی دانم بلکه قاتل من خداست و تو آلت خدائی چراکه این مذهب جبراست وحضرت مرتضی تصریح کرده که جبری کافرو مشرکست وبی شبهه نسبت این مذهب باطل بحضرت مرتضی دادن ضلالت و گمراهیست وبنابراین مذهب جبر لازم آیدکه خلق بهشت ودوزخ عبث باشد وعذاب عاصیان ظلم باشد وثواب مطیعان بیوجه باشد وقصاص وحدود وتعزیز ستم باشد وگله وانتقام که درمیان عقلا متعارفست بیصورت باشد.

درکتاب صراط المستقیم که دراثبات امامت ائمه تصنیف شده مذکور است که در شهر اصفهان شخصی که مذهب جبر داشت کسی را باحرم خود دید خواست که اورا

www.ebnearabi.com

آزار کند آنمرد بوی گفت که تومذهب جبرداری واعتقادت اینست که هر گناه که از من سرمیزند فاعلش خداست پس چرامیخواهی که مرا آزار کنی آنمرد جبری چون این سخن بشنید خاموش شد ودست آزار از آنمرد بکشید واورا معذورداشت.

شیخ عطار درتذکرة الاولیاء ابوالحسن بوشنجی راکه ازاولیای اهل سنت است مدح وثنا کرده وگفته که ترکی اوراقفائی بزد چون مردمان آن ترك راملامت کردند درمقام عذرخواهی شد.

ابوالحسن باز گفت که تو فارغ باش که ما این را ازتونمی بینیم از آنجاکه رفت خطا وغلط نرود.

بازعطار درکتاب مذکور بعد از آنیکه ابن عطاراکه ازاکابرمریدان جنیداست مدح وثنا کرده که اورا ده پسر بوده است همه صاحب جمال وبسفری میرفتند دزدان همه را گرفتند ویکیك را درحضور اوتازیانه میزدند واوهیچ نمیگفت تانه پسرش را بکشتند چون پسردهم را خواستندکه بکشند روی بپدر کرد وگفت ای پدراین چه بی شفقتیست نه پسرت راکشتند ودرتوتغییری پدید نیامد ونفسی درکارایشان نکردی وهیچ نگفتی

ابن عطا گفت ای جان پدرکسیکه اواین میکند بااوهیچ نتوان گفت که اوخود میداند ومی بیند ومیتواند اگرخواهد همه را نگاه دارد.

دزدان چون آن بشنودند وآن حال معلوم کردند حالتی ایشانرا پدید آمد دست از آن پسر برداشتند وگفتند:

ای شیخ این سخنان اگردراول میگفتی هیچ فرزند توکشته نشدی.

گفت اگردرآنوقت بایستی گفت هم درآنوقت گفته شدی اگر گویند که ملای روم چون میشود که جبری مذهب باشد وحال آنکه جبریرا درمثنوی مذمت نموده درجواب گوئیم که شك نیست درینکه آنچه ملابحضرت مرتضی نسبت داده جبراست وشك نیست درینکه هرکه نسبت جبربحضرت مرتضی (٤) دهدکافر وگمراهست واگر

www.ebnearabi.com

خود مذهب جبر نداشته باشد و تحقیق اینستکه ملانیز جبریست و اگر چه جبری را مذمت کرده و بیان این موقوف براینست که بیان کنیم مذاهب امترا در خلق افعال.

بدانکه چون اکثر است ازدر مدینه علم دوری جستند در بادیه ضلالت گمراه گشتند و هفتاد و سه گروه گردیدند و از مسائل اصول دین که در آن اختلاف عظیم کردند مسئله خلق افعالست و درین مسئله شش مذهب است پنج مذهب از آن باطل است و یکی حق که آن مذهب امامیه و فرقه ناجیه است اما پنج مذهب باطل اولش مذهب جهمیه است که تابعان صفوان بن جهم باشند و نام دیگر ایشان جبریه است اعتقاد باطل ایشان اینست که بنده فاعل فعل خود نیست بلکه قدرت نیز بر فعل خود ندارد.

و گفته اند که در میان حرکت مرتعش و حرکت صحیح فرقی نیست چنانچه حرکت مرتعش فعل مرتعش و مقدور مرتعش نیست حرکت صحیح نیز فعل صحیح و مقدور صحیح نیست و بطلان و فساد این مذهب در مرتبه ایست که گنجایش ندارد که بر صاحب شعوری پوشیده بماند.

علاف که از فضلای معتزله است بشر مریسی را که این مذهب داشته مذمت میکرده و میگفته که حمار بشر عاقلتر از بشر است زیرا که چون بجدولی رسد و داند که جستن مقدورش هست میجهد و اگر داند که مقدورش نیست نمیجهد پس حمار بشر فرق میان مقدور و غیر مقدور درخود میکند و بشر این فرق نمیکند و مذهب دوّیم مذهب اشعریه است که که تابعان ابوالحسن اشعری باشند چون ایشان مذهب جهمیه جبریه را بسیار رسوا دیدند و خواستند که فرقی درمیان حرکت مرتعش و حرکت صحیح بکنند گفتند که فرق این است که حرکت مرتعش مقدور مرتعش نیست و حرکت صحیح مقدور صحیح هست و با اینحال هر دو حرکترا فعل خدا دانسته اند و گفته اند که در حرکت صحیح بنده را قدرتیست و خدارا قدرتیست اما قدرت بنده ضعیف و بی اثر است و قدرت خدا قالب و با اثر است و فعل بنده از قدرت خدا است نه از قدرت بنده

www.ebnearabi.com

واین قدرت بی اثر بنده را کسب نام کرده‌اند و با اینحال گمان کرده‌اند که از اهل اختیارند نه ازاهل جبر و جبریه‌را مذمتها کرده‌اند و بمذهب ما که امامیه‌ایم این مذهب نیز مثل مذاهب جبریه است و هر مفسده که بر جبریه لازم می آید از بطلان ثواب و عقاب و غیر آن برایشان نیز لازم می آید و اثبات قدرت بی اثر ایشانرا از جبر بیرون نمی برد.

زیراکه براین تقدیر نیز بنده‌را هیچ دخلی در افعال خود نیست وملای روم صاحب این مذهب است و گمانش اینستکه ازاهل اختیاراست وجبریه‌راکه جهمیه باشند مذمت نموده ودلیل براینکه ملا اشعری مذهبست وبنده را فاعل فعل خود نمیداند این ابیاتست:

گفت آدم که ظلمنا نفسنا — او زفعل حق نبد غافل چوما

ورگنه او از ادب پنهانش کرد — زانگنه برخود زدن او برنخورد

بعد توبه گفتش ای آدم نه من — آفریدم در تو آن جرم ومحن

نی که تقدیر و قضای من بدان — چون بوقت عذر کردی آن نهان

گفت ترسیدم ادب نگذاشتم — گفت منهم پاس آنت داشتم

یك مثل ایدل پی فرقی بیار — تا بدانی جبر را از اختیار

دست کان جنبان شود از ارتعاش — دانکه دستی را تو لرزانی زجاش

هر دو جنبش آفریده حق شناس — لیك نتوانکرد این با آن قیاس

زان پشیمانی که لرزانیدنش — مرتعش راکی پشیمان دیدنش

پس مستفاد ازاین ابیات میشود که اعتقاد ملااینستکه اکل گندم که از آدم واقع شد فعل خداست و آدم که نسبت ظلم بخود داد وظلمنا انفسنا گفت بنابر ادب بود و حرکت صاحب رعشه و حرکت صحیح را هر دو ازخدا میداند وفرقیکه درمیان ایندو حرکت کرده همین استکه صاحب رعشه ازحرکت دست اورا پشیمانی حاصل نمیشود وصحیح را ازحرکت دست پشیمانی حاصل میشود.

www.ebnearabi.com

مخفی نماند که پشیمانی غیرمرتعش دلیلست براینکه اوحرکت را فعل خود میداند که زیراکه پشیمانی ازفعل غیربی معنیست.

گویاکه مراد ملااینستکه صحیح چون حرکترا مقدورخود می‌بیند توهم میکندکه حرکت فعل اوست بنابرین پشیمانی اورا حاصل میشود بخلاف مرتعش که چون معلوم اوست که حرکت مقدور اووفعل او نیست بنابرین پشیمانی اوراحاصل نمی‌شود.

بدانکه ملای رومی‌را اعتقاد اینستکه این مذهب باطل‌را ازراه عشق ووحی یافته است نه ازراه عقل چنانچه‌ازاین ابیات مستفاد میشود:

پس محل وحی گردد هوش جان　　وحی چه بود گفتنی ازحس نهان

لفظ جبرم عشق را بیصبر کرد　　وانکه عاشق‌نیست حبس‌جبر کرد

این معیت با حق است‌وجبرنیست　　این تجلی مهست و ابر نیست

ور بود این جبر جبر عامه نیست　　جبران امارهٔ خود کامه نیست

جبررا ایشان شناسند ای پسر　　که خدا بگشادشان در دل بصر

غیب و آینده برایشان گشت فاش　　ذکر ماضی پیش ایشان گشت‌لاش

اختیار و جبر ایشان دیگر است　　قطره‌ها اندر صدفها گوهر است

حاصل معنی این‌ابیات اینستکه بعد اززوال عقل بسبب عشق هوش‌جان‌محل وحی میشودواین عاشقان‌که صاحبان‌وحی‌اند مذهب ایشان جبرنیست بلکه‌مذهب ایشان معیت‌است باین معنیکه‌فعل‌ازبنده‌بقدرت غالبهٔالهی واقع‌میشود امابااین‌قدرت قاهرهٔ الهی بنده را قدرت ضعیف بی‌اثری هست چنانچه مذهب اشعریه است وقبل‌از این مذکورشد وبعد از آن گفته‌که اگراین مذهب جبرباشد. اما جبرعامه نیست ومرادش ازعامه جهمیه است که اعتقاد باطل ایشان اینستکه فرق در میان‌حرکت مرتعش وغیرمرتعش نیست وگمان کرده‌اند که هیچ‌فعل مقدورانسان‌نیست‌چنانچه مقدور سنگ وکلوخ نیست

www.ebnearabi.com

ملای روم درهر موضع که جبریرا مذمت میکند مرادش این طایفه استکه جهمیه باشند ملا این طایفه‌راسنی نمیداند بلکه خودرا وسایر اشعریه‌را سنی میداند و گمانش اینستکه سنی مؤمنست وغیرسنی مؤمن نیست وازجمله اشعاراو که اززبان مؤمن سنی درجواب جبری مذهب ومذمت جبریه گفته این ابیاتست .

گفت مؤمن بشنو ای جبری خطاب | آن خود گفتی نك آوردم جواب
نامهٔ عذر خودت بـر خواندی | نامهٔ سنی بخوان چه ماندی
اختـیاری هست مـا را بی گمان | حسن را منکر نتانی شد عیان
سنگ را هـرگز نگوید کس بیا | ازکلوخی کس کجا جوید وفـا
آدمی را کس نگوید تو بپر | یا بیا ای کور تو در مـن نگـر

مخفی نماندکه ملا در این ابیات بیان مذهب خودکرده وظاهر ساخته‌که شعری مذهب بوده زیراکه سنی نام اشعریه است و طایفه اشعریه معتزلی‌مذهب و جبری مذهب راکه جهمیه باشند سنی نمیدانند بلکه ایشانرا ازاهل بدعت میدانند چنانچه مذکورشد وباز دراین ابیات اظهارنموده که مذهب جهمیه که اعتقاد ایشان اینستکه درمیان انسان وسنگ وکلوخ فرق نیست باطل است و فرق در میان ایشان سنك وکلوخ حاصل است زیراکه بسنگ کسی نمیگوید که بیاوازکلوخ طلب وفا نمیکند وبآدمی کسی نمیگوید بپروبکور کسی نمیگوید به بین واین بنابراینستکه اینهارا قدرتی نیست واما انسانرا امرونهی میتوان کرد بنابراینکه اورا قدرت هست اگر چه بی اثرباشد واین قدرت بی اثررا اختیارنام کرده اند .

مخفی نماندکه مذهب ملای روم وسایر اشاعره که فاعل فعلرا خدا میدانند و قدرت بنده را بی اثرمیدانند این فرق پرصورتی ندارد چراکه قدرت بی اثروجود و عدمش مساویست .

پس بنابراین امرونهی انسان مثل امرونهی سنگ وکلوخ بیصورت و قبیح است ای عزیزمن بدانکه همچنانچه بمذهب جهمیه عذاب عاصیان است همچنین بمـذهب

www.ebnearabi.com

ملای روم وسایر اشاعره که بنده را فاعل فعل خود نمیدانند وقدرتش را بی اثر میدانند عذاب عاصیان قبیح است ودرین باب احادیث بسیاراست وازآنجمله محمدبن بابویه درکتاب توحید بسند متصل ازحضرت امام رضا(ع) روایت کرده .

قال خرج ابوحنیفة ذات یوم من عند الصادق علیه السلام فاستقبل موسی بن جعفر علیه السلام فقال له یاغلام ممن المعصیة قال لاتخلوا من ثلث اما ان یکون من الله عزوجل ولیست منه فلاینبغی للکریم ان یعذب عبده بمالایکتسبه واما ان یکون من الله عزوجل والعبد فلاینبغی للشریك القوی ان یظلم الشریك الضعیف واما ان یکون من العبد وهی منه فان عاقبه الله فبذنبه وان عفاعنه فبکرمه وجوده

مضمون اینحدیث اینستکه حضرت امام رضا(ع) گفت که ابوحنیفه ازپیش حضرت امام جعفر(ع) بیرون آمد بحضرت امام موسی(ع) گفت ای پسر معصیت ازکیست حضرت درجواب گفت که ازسه حال بیرون نیست معصیت یا ازخداست پس سزاوار نباشد که خدای کریم عذاب کند بنده‌را بسبب معصیتی که بنده آنرا نکرده باشد و یا معصیت ازخدا وبنده است پس سزاوار نباشد که شریك قوی ظلم کند بر شریك ضعیف ویا معصیت ازبنده است ودرواقع از بنده است پس اگرعقاب کند بنده را بسبب گناهش اورا عقاب کرده خواهد بود واگرعفو کند گناه اورا پس بکرم وجود خود اورا عفو کرده خواهد بود .

بدانکه ازکلام مولای روم مستفاد میشود که جبردونوعست جبرممدوح که مذهب اشعریه باشد وجبرمذموم که جبرعامه باشد که جهمیه باشند واین بیت مثنوی نیزدلالت براین ادعا دارد :

ترك کن اینجبر جمع منبلان تا خبریابی ازآن جبر چو جان

مذهب سیوم مذهب تابعان حلاج وبایزید است وبنا براعتقاد بوحدت وجود که مذهب اینطایفه است جمیع افعال ازخداست زیرا که ایشان وجود مطلقرا ذات خدا میدانند و ماسوای ذات خدا را عدم ومحض خیال می دانند چنانچه گفته اند :

www.ebnearabi.com

همه عالم خیال می بینم　　در خیال آن جمال می بینم

فرقیکه در میان اینمذهب ومذهب اشعریه است اینستکه اشعریه بنده را غیر خدا میدانند وفعلش را ازخدا میدانند وتابعان حلاج وبایزید فعلش را ازخداوذاتش را عین خدا میدانند.

مخفی نماند که این مذهب باطنی ملای روم است ومذهب اشعریه مذهب ظاهری اوست ودلیل براین ادعا آنکه قبل ازین دانسته که او قائل بوحدت وجود است و خدارا عین اشیاء میداند وغیرخدارا خیال محض میداند واین جبریکه صاحب گلشن اختیار نموده و گفته:

هرآنکس راکه مذهب غیرجبراست　　نبی گفته که او مانند گبر است

ظاهر اینستکه جبر باین معنیست زیراکه او نیزاز تابعان حلاج وبایزید است واز قائلین بوحدت وجود است ومحتملست که مرادش ازجبر آن باشد که مختار جهمیه است یا آن جبری که مختار اشعریه است ودرفواتح مذکور استکه محیی الدین در باب سیصد وشصت ونهم گفته:

اما العارفون من اهل الله فلایرون ان ثمة قدرة یکون عنها فعل شیئی

معنی این کلام اینستکه عارفان ازاهل الله این اعتقاد ندارند که کسی را قدرتی باشد که بآن قدرت فعل واقع شود.

مذهب چهارم مذهب فلاسفه است اعتقاد فاسد ایشان اینستکه بنده در فعل خود مضطراست وهرچه کند نمی تواند که نکند وهرچه ترک نماید نمیتواند آنرا بکند وبطلان اینمذهب درغایت ظهور است زیراکه جمیع عقلامیدانند که آنچه میکنند میتوانندکه آنرا نکنند وآنچه نکنند می تواند که بکنند.

ما درکتاب بهجة الدارین وحکمة العارفین ومنهاج العارفین بیان بطلان وفساد این مذهب کرده ایم وشك نیست درینکه آنچه برجبریه لازم می آید ازبطلان ثواب وعقاب وغیرآن برفلاسفه نیزلازم می آید.

www.ebnearabi.com

مذهب پنجم مذهب جماعتی از معتزله‌است اعتقاد باطل ایشان اینستکه طاعت وترک معصیت را بتوفیق واراده ومشیت الهی نمیدانند بعضی از ایشان عین فعل بنده را مقدور خدا نمیدانند وبعضی ازایشان مثل فعل بنده را مقدور خدا نمیدانند وبعضی قبایح را مقدور خدا نمیدانند واینطایفه ازمعتزله رامفوّضه نیزمینامند ازاینجهت که اعتقاد کرده‌اند که حق تعالی تفویض امر به بنده کرده و چنانش مستقل ساخته که بی اراده و مشیت آلهی هرچه خواهد میکند و چنان بنده رامستقل دانسته‌اند که از آن عجز خدا لازم می آید زیراکه عصیان بنده‌را بخذلان آلهی دانسته اند وگمان کرده‌اند که اراده و مشیت بنده‌در عصیان غالب است واراده و مشیت آلهی خواسته اند که خدا را بعدالت وصف نمایند ونفی ظلم ازوی کنند بعجزش وصف نموده اند

مذهب ششم مذهب حق شیعه اثنا عشریست اعتقاد صحیح ایشان چنانست که حضرت امام جعفر صادق(ع) بیان فرموده وگفته لاجبر ولاتفویض بل امر بین الامرین یعنی نه‌جبر است ونه تفویض بلکه امریست میان این دو امر و مراد از امر بین الامرین اینست که‌بنده فاعل فعل خوداست ولیکن آنچه ازطاعات کندبتوفیق خداست وآنچه از معصیت بجای می آورد بخذلان خداست اگر پرسندکه توفیق چه معنی دارد گوئیم که بعداز آنی که‌پروردگار بنده راقادر برطاعت ومعصیت وترک طاعت و معصیت بنوعی که‌طاعت وترک معصیت در نظر بنده رجحان بهمرسانند و دلش بدان مایل شود ولیکن بحدّی نرسدکه در فعل طاعت وترک معصیت مضطر ومجبور باشد و توفیق ترک معصیت راعصمتش نیز مینامند و اگر پرسند که خذلان چه معنی دارد جواب گوئیم که خذلان یعنی واگذاشتن و توفیق ندادنست بعد از آنی که حق تعالی بنده‌را قادر برفعل معصیت وترک معصیت ساخت اورااز معصیت نهی میکند

www.ebnearabi.com

پس اگر نشنود اورا وامیگذارد با آنکه قادر هست که اورا جبر کند بر ترک معصیت

شیخ طبرسی در کتاب احتجاج از حضرت امیرالمؤمنین در باب قضاو قدر نقل نموده که گفت:

لاتقولوا وکلهم الله الی انفسهم فتوهنوه ولاتقولوا اجبرهم فتظلموه ولکن قولوا الخیر بتوفیق الله والشر بخذلان الله وکل سابق فی علم الله

یعنی نگوئید که حق تعالی بندگانرا بخودشان واگذاشته پس ضعیف شمارید خدارا ونگوئید که خدا جبر کرده است ایشانرا.

پس ظالم شمارید خدارا ولیکن بگوئید که خیر بتوفیق خداست وشر بخذلان خداست وهمه سابق است درعلم خدا.

ودرتوحید ابن بابویه ازحضرت امام جعفر(ع) روایت شده:

قال إن الناس فی القدر علی ثلثة اوجه رجل یزعم ان الله عزوجل اجبر الناس علی المعاصی فهذا قدظلم الله فی حکمه فهو کافر ورجل یزعم ان الامر مفوض الیهم فهذا قداوهن الله فی سلطانه ورجل یزعم ان الله کلف العباد مایطیقون ولم یکلفهم مالایطیقون واذا احسن حمدالله واذا اساء استغفر الله فهذامسلم بالغ.

معنی اینحدیث اینست که مردمان درقدر برسه وجهند یکمرد میگوید که خدا جبر کرده است مردمانرا بر گناهان واینمرد خدارا ظالم شمرده درحکمش پس او کافر است ومردی میگوید که خدا بندگانرا مستقل گردانیده وامر را بایشان واگذاشته چنانچه خلاف ارادهٔ حتم الهی هرچه خواهد میکند.

واینمرد خدارا عاجزدانسته درسلطنتش پس او کافر است ومردی میگوید که خداتکلیف کرده بندگانرا بچیزی که طاقت وقدرت آن دارند وتکلیف کرده است ایشانرا بچیزی که طاقت وقدرت آن نداشته باشند پس اگرنیکوئی ازایشان واقع

www.ebnearabi.com

شود خدارا شکر کنند زیراکه بتوفیق خدا آنرا کرده‌اند و اگر بدی ازایشان واقع شود از آن استغفار وطلب آمرزش کنند زیراکه آنرا ازخدا ندانند پس اینمرد صاحب این اعتقاد مسلم کاملست.

ودر کتاب کلینی از حضرت امام جعفر صادق (ع) نقل شده که گفت لاجبر ولا تفویض ولکن امر بین الامرین.

راوی گفت که بحضرت گفتم که ماالامر بین الامرین یعنی چه چیزاست امر بین ـ الامرین درجواب گفت:

مَثَلُ ذٰلِكَ رَجُلٌ رَأَیتَه علیٰ مَعصیة فَنَهَیتَه فلم یَنتَهِ فتَرکته فَفعلَ تلكَ المَعصیة فلیس حَیث لم یَقبل منك فترکته کنتَ انت امرته بالمعصیة.

ترجمهٔ این کلام اینست که مثل این مثل مردیست که اورا برمعصیت بینی پس اورا نهی کنی واوقبول نهی نکند پس اورا واگذاری تا آن معصیت‌را بجای آورد پس ازینکه او را وا گذاشته باشی بعد از نهی لازم نمی آید که تو او را امر بمعصیت کرده باشی.

بدانکه حضرت صادق (ع) بقول لاجبر نفی وابطال مذهب جهمیه واشعریه وحلاجیه وفلاسفه نموده زیراکه جمیع اینمذاهب جبراست و بقول لاتفویض نفی مذهب معتزله نموده وهمچنین نفی نموده مذهب جماعت غلاة که نام ایشان مفوضه است و اعتقاد باطل ایشان اینست که:

. حق تعالی خلق‌را آفرید وامور ایشان‌را بحضرت پیغمبر (ص) وائمه علیهم ـ السلام واگذاشت.

رباعی

ای دل طلبی اگر نجات دارین   بیرون مرواز راه امام ثقلین

www.ebnearabi.com

بیزارشو ازمذهب جبر وتفویض امری بگزین تودر میان امرین

اگر پرسند که ازحضرت سیدالمرسلین (ص) مشهور و متواتر شده که گفته که : «القدری مجوس هذه الامة» . یعنی قدری مذهب مجوس و گبر این امت است پس قدری مذهب چه کسانند در جواب گوئیم که معتزله را اعتقاد اینستکه جهمیه جبریه و اشعری قدری مذهبند و جبریه و اشعریه معتزله مفوضه را قدری میدانند وتحقیق نزد ما اینستکه جمیع امت سوای امامیه که فرقه ناجیه اند همگی قدری مذهبند زیرا که سوای امامیه پنج فرقه‌اند که مذکور شد .

یك فرقه از آن پنج فرقه که معتزله باشند مفوضه‌اند وچهار فرقه دیگر که جهمیه واشعریه وحلاجیه وفلاسفه باشند جبریه‌اند واز احادیث اهل بیت علیهم السلام مستفاد میشود که هم مفوضه قدریند وهم جبریه .

اما آنچه از احادیث که دلالت دارند براینکه مفوضه قدریند چند حدیث است از آن جمله این دوحدیثست که محمدبن یعقوب کلینی در کتاب کافی بسند خود ازحضرت امام جعفرصادق (ع) روایت کرده که آن حضرت گفت که :

لاجبر ولاقدر ولکن منزلة بینهما فیهما الحق التی بینهما لایعلمها الا العالم اومن علّمها ایاه العالم .

معنی اینحدیث اینست که جبر نیست وقدر نیست ولیکن منزله ایست درمیان جبر وقدر که در آن منزله حقیست که نمیداند آنرا مگر عالم از آل محمد (ص) یا کسی که عالم اورا تعلیم کرده باشد .

بدانکه مستفاد از این حدیث میشود که سوای شیعه آل محمد (ص) که شاگردان وپیروان آل اطهارند کسی را خبر ازامر بین الامرین که مذهب حق است چنانچه مذکور شد خبری واطلاعی نیست .

ذالك فضل الله یؤتیه من یشاء وابن بابویه در کتاب توحید بسند خود از حضرت امام جعفرصادق وامام محمد باقر روایت کرده که گفت :

www.ebnearabi.com

ان الله عزوجل ارحم بخلقه من ان یجبر خلقه علی الذنوب ثم یعذبهم علیها والله اعزمن ان یرید امرا فلایکون قال فسئلاعلیهما السلام هل بین الجبر والقدرمنزلة ثالثة قال نعم اوسع مما بین السماء والارض

معنی اینحدیث اینست که خدا رحیم تر است بخلق خود از اینکه ایشانرا جبر کند بر گناهان پس ایشانرا بر آن گناهان عذاب نماید وخدا از آن قادرتر است که اراده‌اش بچیزی تعلق گیرد و آنچیزواقع نشود

پس از آن دوامام پرسیدند که آیا در میان جبروقدر منزله سومی هست در جواب گفتند آری منزله فراختر ازمیان آسمان وزمین وقبل‌ازین بیان این منزله که واسطه است درمیان جبروقدر نمودیم و آنچه دلالت میکند براینکه جبریه قدریند اینحدیث است که ابن بابویه قمی رحمة‌الله‌علیه در کتاب توحید ازحضرت امام‌جعفر (ع)روایت کرده و آنحضرت ازپدرش وپدرش ازجدش نقل نموده که گفت

اخبرناعن خروجناالی اهل الشام ابقضاء من الله وقدرفقال له امیر المؤمنین علیه السلام اجل یاشیخ فوالله ماعلوتم تلعة ولاهبطتم بطن واد الابقضاء من الله وقدرفقال الشیخ عندالله احتسب عنائی یاامیر المؤمنین

ترجمه اینکلام اینست که اینمرد بحضرت امیرالمؤمنین(ع) گفت خبر ده‌مارا که این سفری که ما بجانب اهل‌شام کرده‌ایم بقصد حرب‌معویه آیا بقضاء وقدر آلهی واقع شده .

حضرت درجواب گفت آری یا شیخ قسم بخدا هیچ بلندی بر نیامده‌اید ودر هیچ بستی درنیامده‌ایدمگر بقضای خداوقدر خدا پس اینمرد گفت که‌من از پیش خدا طلب اجر میکنم از برای تعبی و آزاری که دراین سفر کشیده‌ام پس چون اینمرد از کلام امیرالمؤمنین(ع) چنین فهمیده که سفرش بقضای حتم وقدرلازم بوده و درسفر خود مجبور بوده پس حضرت از برای رفع ظن وگمان او باو گفت .

مهلا یاشیخ لعلك تظن قضاء حَتماوقدراً لازمالو کان کذلك لبطل الثواب

www.ebnearabi.com

والعقاب والامر والنهي والزجر ولسقط معنى الوعد والوعيد ولم تكن على مُسيء لائمة ولا لمحسن محمدة ولكان المحسنُ اولى باللائمة مِن المذنب والمذنبُ اولى بالاحسان مِن المحسن تلك مقالة عبدة الاوثان و خصماءِ الرحمن و قدرية هذه الامة ومجوسها ياشيخ ان الله عزوجل كلف تخييراً و نهى تحذيراً واعطى على القليل كثيرا ولم يعص مغلوباً ولم يطع مكروهاً ولم يخلق السموات والارض ومابينهما باطلا ذلك ظن الذين كفروا فويل للذين كفروا من النار قال فنهض الشيخ وهو يقول :

انت الامام الذى نرجو بطاعته يوم النجاة من الرحمن غفرانا
اوضحت من ديننا ما كان ملتبساً جزاك ربك عنا فيه احسانا

معنی اینکلام اینست که حضرت امیرالمؤمنین (ع) گفت که آرمیده باش و اضطراب مکن ای شیخ شاید که گمان میکنی که سفرت بجانب اهل شام بقضای حتم و قدر لازم بوده و تو مجبور و بی اجر بودهٔ واگر چنانچه و همچنین باشد لازم آید بطلان ثواب و عقاب وامر ونهی وزجر و هر آینه ساقط شود معنی وعده و وعید و لازم آید که بر گناه کار ملامتی نباشد و نیکوکار را مدح و منقبتی نباشد و هر آینه باشد نیکوکار اولی بملامت از گناه کار و گناه کار اولی باشد باحسان از نیکو کار این قول و مذهب بت پرستان و دشمنان رحمن و قدری مذهبان و گبران این امتست

ای شیخ الله تعالی بندگانرا تکلیف نموده واختیار داده و نهی وتحذیر فرموده و برعمل اندك ثواب بسیار داده و کسی عصیان ومخالفت ننماید اورا بعنوان غلبه و قهر و کسی اطاعت ننماید اورا بطریق اکراه وجبر نیافریده است آسمانها را و زمین را و آنچه درمیان آسمان و زمینست باطل و عبث و این ظن و گمانی که تو کردی قول و مذهب کسانیست که اختیار کفر نموده‌اند و کافر شده‌اند و ای باد کافرانرا از آتش جهنم پس آن شیخ برخواست و درمدح آنحضرت چند بیت بنظم آورده بر آنحضرت بخواند وازجمله آن ابیات این دو بیت است که مذکور شد و ترجمه آن دو بیت این دو بیت فارسیست .

www.ebnearabi.com

توئی آن امامی که از طاعت او امید از خداوند داریم ورضوان
زتومشکل دین ما گشت روشن جزای تواحسان دهدرب احسان

بدانکه اینحدیث را محمد بن یعقوب کلینی نیز در کتاب کافی نقل نموده و شیخ طبرسی نیز درکتاب احتجاج اینحدیث را بازیادتی ذکر نموده وزیادتی اینست

فقال الشیخ یاامیر المؤمنین فما القضاء والقدر اللذان ساقانا وماهبطنا وادیاً وماعلونا تلعة الابهما فقال امیر المؤمنین (ع) الامرمن الله والحکم ثم تلاهذه الایة وقضی ربك الاتعبدوا الاایاه و بالوالدین احسانا.

ترجمه اینکلام اینست که آن شیخ گفت یا امیرالمؤمنین چه چیز است این قضا وقدری که ما را بجانب شام رانده و برده ودرهیچ پستی داخل نشده ایم وبرهیچ بلندی بر نیامده ایم مگر بآن قضا وقدر حضرت درجواب گفت که آن امر وحکم خداست بعد از آن آیه را بخواند وتفسیر نموده قضا را که در آیه واقع شده بامر و حکم پس تفسیر آیه اینست که خدا امر و حکم نموده که عبادت ننمائید مگراو را و باوالدین احسان نمائید

و اینحدیث را شیخ طبرسی از حضرت امام علی نقی (ع) نیز نقل نموده که آن شیخ گفت که **فما القضاء والقدر الذی ذکرته یا امیر المؤمنین قال الامر بالطاعة و النهی عن المعصیة والتمکین من فعل الحسنة وترك المعصیة والمعونة علی القربة الیه والخذلان لمن عصاه والوعد والوعید والترهیب وکذلك قضاءالله فی افعالنا والقدر لاعمالنا**

ومعنی اینکلام اینست که آن شیخ گفت که چه چیز است آن قضا وقدری که ذکر کردی یا امیرالمؤمنین حضرت در جواب گفت که قضا وقدرالهی امر بطاعتست ونهی از معصیت است وقدرت دادن برفعل طاعت وترك معصیت است ویاری ومدد کردن درطاعتست وواگذاشتن اهل معصیت است ووعدووعید دادن وترسانیدنست وچنین است قضای خدا درافعال ماوقدرخدادر اعمال ما پس ازین احادیث مذکوره

www.ebnearabi.com

مستفاد شد که اهل جبر و تفویض هر دو قدریه و مجوس امتند و صاحب مذهب صحیح واعتقاد درست همین شیعه امامیه اثناعشریه‌اند که بامر بین الامرین قائل شده‌اند واز طریق اهل بیت علیهم السلام بیرون نرفته‌اند

دلیل دیگر براینکه ملای رومی شیعه نبوده بلکه سنی وناصبی بوده اینست که در باب عزا وماتم سیدالشهداء وقرة عین مصطفی ومرتضی وفاطمه زهرا باشیعه تمسخر و استهزا نموده وشك نیست که تمسخر با شیعه دراین باب تمسخر با اهل بیت است زیرا که شیعه بنا بر ترغیب اهل بیت هرسال درماه محرم مراسم تعزیه وماتم بجامی آورند وامید تمام دارند که ببرکت این تعزیه وماتم واندوه وغم خدای اعظم اکرم قلم عفو بر معاصی صغیره وکبیرهٔ ایشان بکشد واحادیث عزا وماتم حضرت امام حسین (ع) و گریستن وگریانیدن بسیار است

ومادراینمقام بقلیلی اکتفا میکنیم که محمدبن بابویه‌قمی رحمة‌الله علیه از حضرت امام رضا (ع) حدیثی روایت کرده که مضمون بعضی از آن حدیث اینست که آنحضرت باابن شبیب گفت که ای ابن شبیب پدرم از پدرانش روایت نموده که چون حضرت امام حسین (ع) کشته شد آسمان خون وخاك سرخ بارید ای ابن شبیب اگر از برای حسین گریه کنی تا اشك بر رخسارت بریزد خدای تبارك و تعالی می آمرزد هر گناهی را که کرده باشی خواه گناه کوچك وخواه بزرك وخواه کم وخواه بیش ای ابن شبیب اگرخواهی که بمیری وبرتو گناهی نباشد پس زیارت کن حضرت امام حسین را

ای ابن شبیب اگر دوست میداری که ساکن قصرهای بهشت گردی پس لعن کن کشندگان حضرت امام حسین را ای ابن شبیب اگر دوست میداری که ترا ثواب شهیدان کربلا بوده باشد هرگاه یادکنی حضرت امام حسین رابگو که کاشکی درکربلا با حضرت امام حسین میبودم وبسعادت عظیم که شهادتست میرسیدم

ای ابن شبیب اگردوست داری که باماباشی دردرجه‌های بلند بهشت پس غمگین باش از برای غمگینی ما وشاد باش از برای شادمانی ما باز محمد ابن بابویه

www.ebnearabi.com

رحمة‌الله علیه

در کتاب امالی از حضرت امام رضا (ع) نقل نموده که آنحضرت فرمود که هر که یاد کند مصیبت مارا و بگرید و بگریاند مردم را با ما خواهد بود در درجه های ما در روز قیامت و هر که یاد کند مصیبت ما را گریه کند نگرید چشم او در روزی که چشمها همه بگریند و هر که در مجلسی بنشیند واحیا نماید دین ما را نمیرد دل او در روزی که دلها همه بمیرند

وحدیثی دیگر نقل نموده که مضمونش اینست که ابوعمار گفت که حضرت امام جعفر (ع) بمن گفت که ای ابوعمار بخوان از برای من شعری در مصیبت حضرت امام حسین (ع) پس من از برای آنحضرت خواندم و آنحضرت میگریست پس والله که پیوسته میخواندم و آنحضرت میگریست تا آنکه آواز گریه پردگیان عصمت شنیدم

پس آنحضرت فرمود که ای ابوعمار هر که بخواند شعری درحق حسین و بگریاند پنجاه کس را پس او راست بهشت و هر که بخواند در حق حسین شعری و بگریاند سی کس را پس او راست بهشت و هر که بخواند درحق حسین شعری و بگریاند بیست کس را پس او راست بهشت و هر که بخواند درحق حسین شعری و بگریاند ده کس را پس او راست بهشت و هر که بخواند درحق حسین شعری و بگریاند یك کس را پس او راست بهشت و هر که بخواند شعری درحق حسین وخود را بصورت گریه کنندگان درآورد پس او راست بهشت

باز محمدبن بابویه رحمة‌الله علیه حدیثی نقل نموده که مضمون بعضی از آن اینست که حضرت امام زین العابدین (ع) بیست سال تا چهل سال بر حضرت امام حسین (ع) گریه میکرد ودر پیش او طعامی گذاشته نمیشد مگر اینکه دیدهٔ مبارکش گریان شدی و میفرموده که یاد نکرده‌ام قتلگاه فرزندان فاطمه را مگر اینکه گریه گلوی مرا گرفته است

باز محمدبن بابویه ازابراهیم بن ابی محمود روایت کرده که او گفت که حضرت

www.ebnearabi.com

امام رضا فرمود که محرم ماهیست که اهل جاهلیت در آن حرب وقتالرا حرام میدانسته‌اند این امت حلال دانستند دراینماه‌خونهای ما را و هتك نمودند در اینماه حرمت ماراو اسیر کردند دراینماه‌ذریهٔ ونساء مارا و آتش انداختند دراینماه در خیمهای ما وغارت کردند در اینماه اسباب ما را ورعایت حرمت رسول خدا نه‌نمودند بدرستی که روز قتل حسین جراحت نموده است چشمهای مارا وروان گردانیده اشکهای‌ما راوذلیل گردانیده‌عزیز مارااین زمین کرب‌وبلا مارابکرب‌وبلا انداخته تا وقت وفات وهنگام ممات پس باید که‌بگریند بر حسین‌گریه‌کنندگان بدرستی که گریه کردن بر آنحضرت‌برطرف میسازد گناهان‌عظیمه‌را

پس آنحضرت فرمود که‌هرگاه ماه محرم داخل شدی کسی پدر مرا خندان نمیدید وغمگین ودلگیر بود تاگذشتن ده‌روز وچون روز دهم میشدآنروز روز مصیبت وحزن‌وگریه او بود ومیگفت‌که این روزیست که‌حسین (ع) در آن کشته شده پس اگر شیعه‌با اینحال‌درهرمحرم بعزاوماتم حسین‌معصوم‌مظلوم مشغول شوند چگونه‌مستحق ملامت ومذمت شوند

از کلام ملای‌روم چنین مستفادمیشود که او روزعاشورا را روز فرح‌وسرور خود میدانسته وقاتلان حسین‌را ناجی ورستگار میدانسته ازینجهت‌که باعث این شده‌اندکه روح آنحضرت اززندان تن خلاصی یافته بمقام شاهنشی‌رسیده چنانچه ابن ملجم را رستگار دانسته اینست ابیات مثنوی در مذمت وهجوشیعه ازجهت‌عزا وماتم شهید کربلا

روز عاشورا همه اهل حلب ... باب‌انطاکیه اندر تا بشب
گرد آیدمردوزن جمعی عظیم ... ماتم آن خاندان دارد مقیم
ناله ونوحه کنند اندر بکا ... شیعه عاشورا برای کربلا
بشمرند آن ظلمها و امتحان ... کزیزید وشمربد بر خاندان
نعرهاشان میروددرویل‌ودشت ... پرهمیگرددهمه صحرا ودشت

www.ebnearabi.com

یك غریبی شاعری ازره رسید روز عاشوراو آن افغان شنید
شهررا بگذاشت آن سودای کرد قصدجستجوی آن هیهای کرد
پرس پرسان میشد اندر افتقاد چیست این غم بر که این ماتم فتاد
این رئیس وقت باشد کو بمرد همچنین مجمع نباشد کارخرد
نام او القاب او شرحم دهید که غریبم من شما اهل دهید
چیست نام وپیشه واوصاف او تا بگویم مرثیه ز الطاف او
مرثیه سازم که مردی شاعرم تا ازینجا برك ولالنگی برم
آن یکی گفتش که هی دیوانهٔ تونهٔ شیعه عدوی خانهٔ
روز عاشورا نمیدانی که هست ماتم جانی که از قومی بهست
پیش مؤمن کی بود این غصه خوار قدرعشق وگوش عشق و گوشوار
پیش مؤمن ماتم آن پاك روح شهره تر باشد زصد طوفان نوح
گفت آری لیك کو دور یزید کی بداست این غم چه دیر اینجا رسید
چشم کوران این خسار ترا بدید گوش کران اینحکایت را شنید
خفته بودستید تا اکنون شما که کتان جامه درید از عزا
پس عزا برخود کنید ای خفتگان زانکه بد مرگیت این خواب گران
روح سلطانی ز زندانی بجست جامه چه دریم و چه خوائیم دست
چونکه ایشان خسرو دین بوده اند وقت شادی شد چو اشکستند بند
سوی شاد روان دولت تاختند کنده و زنجیر را انداختند
روز ملکست و کش شاهنشهی گر تو یکذره ازایشان آگهی
ورنهٔ آگه برو بر خود گری زانکه در انکار نقل ومحشری
بردل و دین خرابت نوحه کن که نمی بیند جز این خاك کهن
ور همی بیند چرا نبود دلیر پشت دار دجان سپار دچشم سیر
دررخت کوازمی دین فرخی گر بدیدی بحر کو کف سخی

www.ebnearabi.com

آنکه چون دید آب را کند دریغ　　خاصه آنکو دید آن دریا و میغ

بی شبهه هر که تامل درین حکایت کند که ملای روم آنرا در مثنوی بنظم آورده جزم کند که غرضش سوای تمسخر و استهزا با شیعه امامی چیزی نیست دلیل دیگر براینکه ملای روم سنی بوده و بوی ایمان بمشامش نرسیده اینست که معویه را مؤمن و پاك اعتقاد میدانسته بلکه اززمرهٔ اولیاش میشمرده و اینمعنی از حکایت مکالمه ابلیس با معویه که در مثنوی بنظم آورده ظاهر و هوید است

درین حکایت دروغ شاعریهای بسیار کرده و مختصری از آن حکایت اینست که ابلیس در وقت نماز معویه را بیدار کرد معویه برخاست و ابلیس را دید و بوی گفت که غرض تو از بیدار کردن من چیست ابلیس در جواب وجهی گفت که معویه آنرا قبول نکرد تا آنکه آخر با معویه راستش را گفت که غرض من این بود که مبادا بسبب خواب نماز جماعت از تو فوت شود و ترا از ثواب و فضیلت نماز جماعت تأسف و سوز و دردی حاصل شود و ثواب اینحال ثواب صد نماز است پس بنا برین ترا از خواب بیدار کردم که ازین ثواب عظیم محروم شوی

پس معویه تصدیق قولش کرد ای اهل عقل بنگرید بدین مقتدای عوام که اعتقاد ناقصش اینست که معویه از پاکی اعتقاد از فوت نماز جماعت اورا سوز و درد حاصل میشده بی شبهه این اعتقاد ضلالت و گمراهیست معویه منافقیست که بناحق سالها با امیرالمؤمنین محاربه کرد و بسیاری از اکابر صحابه را از مهاجر و انصار بقتل رسانید و اورا پشیمانی و سوز و دردی حاصل نشد با آنکه میدانسته که رسول خدا درحق امیر-المؤمنین گفته که حربك حربی وسلمك سلمی و گفته که یاعلی لایحبك الا مؤمن و لایبغضك الا منافق و گفه که من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله

چنانکه قبل ازین مذکور شد و بی شبههٔ ازین احادیث صحیحه ثابته معلوم و مستفاد میشود که حرب با حضرت امیر (٤) کفر است و بغضش نفاقست و محبت و

www.ebnearabi.com

نصرت و متابعتش فرض است بدانکه درمیان اهل نقل مشهور است که حضرت رسول الله (ص) معویه و ابوسفیان را لعن کرده جماعتی از سنیان که معتزله بغداد باشند معاویه و جمیع بنی امیه را زندیق دانسته‌اند و با اینحال ملای روم معویهٔ زندیق بیدین را مؤمن و پاک دین بلکه اولیا دانسته و اظهار دوستی وی نموده و این بغایت عجیب است

دوستدار پسر هند مگر آگه نیست — که از او وسه کس او به پیمبر چه رسید
پدر او لب و دندان پیمبر بشکست — مادر او جگر عم پیمبر بمکید
خود بناحق حق داماد پیمبر بگرفت — پسر او سر فرزند پیمبر ببرید
هر که بروی نکند لعن بر او لعنت باد — لعن الله یزید و علی آل یزید

مخفی نماند که گفتگوهای مخالف دین و مذهب در مثنوی و دیوان ملای روم بسیار است ما بقلیلی اکتفا کردیم العاقل یکفیه الاشاره اگر گویند که ملای روم هر گاه صاحب این اعتقادات باشد پس چونست که شیخ بهاءالدین مرحوم در مدح ملا و مثنوی او گفته

من نمیگویم که آنعالیجناب — هست پیغمبر ولی دارد کتاب

در جواب گوئیم که حاشا که این بیت از شیخ مرحوم باشد بلکه چه گنجایش دارد که شیخ در قیامت با کسی که این بیت را بوی نسبت داده خصومت کند پس ظاهر است که اگر کسی شیخ را صد دشنام دهد درین مرتبه نیست که این بیت را بوی نسبت دهد و بر تقدیر تسلیم که این بیت از شیخ باشد میتواند بود که شیخ مواعظ و نصایح ملا را دیده باشد و کلمات قبیحه مخالف دین او را ندیده باشد و بنابرین این بیت را گفته باشد چنانچه مرا در اوایل عمر اطلاعی بر قبح احوال حلاج بهم نرسیده بود این رباعی را بسر نادانی گفته بودم

ای آنکه تو قصد کوی عرفان داری — از غیر خدا مجو درین ره یاری
در منصب عشق سر بلندت سازد — آنکس که بمنصور دهد سرداری

استغفرالله من جمیع ما کره الله و بر تقدیری که کلمات قبیحه ملا را دیده باشد

www.ebnearabi.com

لازم نیست که این بیت را بنا بر اعتقادی که بملاو کتابش داشته گفته باشد یعنی بخاطرش رسیده وشاعری کرده چنانچه در باب اهل نجد گفته

یاد کن از نجد وازیاران نجد　　　تا در ودیوار را آری بوجد

هر که بزیارت بیت الله الحرام رفته میداند که اهل نجد چه نوع کسانند و احوال ایشان چگونه است ظاهر و باطن ومذهب ومسلك ایشان درغایت قبح وزشتیست امید که حق سبحانه وتعالی شیخ را بلطف وکرم خویش بیامرزد .

فصل

مخفی نماند که تابعان حلاج وبایزید چندین سلسله اند اما سلسله که اهل ایران آنرا خوش کرده اند سلسله نور بخشیه است اول این سلسله نور بخشست و اومرید اسحق ختلانیست واسحق مرید محمود مزدقانیست ومحمود مرید علاء الدوله سمنا نیست و علاءالدوله مرید عبدالرحمن اسفرائینی است وعبدالرحمن مرید نجم الدین کبیر است نجم الدین مرید عمار یاسر بدلیست وعمار مرید ابو نجیب سهروردیست وابونجیب مرید احمدغزالیست واحمد مرید ابوبکر جولاست واومرید علی کاتب است وعلی مرید ابو علی رودباریست وابوعلی مرید جنید بغدادیست واومرید سری سقطی است وسری مرید معروف کرخیست

ومخفی نماند که ازجمله معروفین این سلسله نور بخش است واودعوی امامت میکرده ومیگفته که من مهدیم تا آنکه درزمان شاهرخ اورا بامریدان گرفتند وخواستند که اورا بقتل رسانند عاقبت اورا نکشتند وهیجده ماه اورادرقلعه اختیارالدین حبوس داشتند آخر اورا به بهبهان بردند ودر آنجا اورا نگاهداری میکردند بار دیگر خروج نموده کردان فیلی بوی گرویدند

ودیگر ازجمله معروفین این سلسله علاءالدوله سمنا نیست وقبل ازین احوال

www.ebnearabi.com

اوودوستی واخلاص اوبا ابلیس دانسته شد وهمچنین اعتقاد ناقص او درباب حضرت مهدی (ع) مذکور شد اعتقادش اینست که آنحضرت دروقت اختفا ازابدال بود ترقی کرد وبعدازفوت علی بن حسین بغدادی که قطب آنزمان بود آنحضرت قطب شد و در مدینه فوت شد وعثمان بن یعقوب قطب شد وجانشین آنحضرت گردید این قول باطل را هیچکس از هفتاد و سه گروه نگفته اینمذهب باطل مخصوص این ضال مضل است.

دیگر ازجمله معروفین این سلسله نجم کبراست وآنچه قبل ازین نقل نموده‌ایم ازحکایت عشق وعاشقی او کافیست درمذمت او ودیگر ازجمله معروفین این سلسله غزالیست که ازمریدان خاص ابلیس است ودرشرح ابن ابی الحدید برنهج البلاغه نقل شده که احمد غزالی ازطوس ببغداد آمدودر بغداد دروعظ خود طریق منکری پیش گرفت وتعصب ابلیس میکشیدومیگفت که ابلیس سیدالموحدین است و روزی بر منبر گفت که هر که نیاموخت توحیدرا ازابلیس پس از زندیق است مأمور شد که غیر سید خودرا سجده کند پس اباکرد

ونقل شده که اینمرد میگفته که هرگز شیخ ابوالقسم گرکانی نگفتی ابلیس چون نام اورا بردی گفتی خواجه خواجگان مخفی نماند که ازگفتگوهائی که ازعلاء الدوله سمنانی و احمد غزالی وابوالقسم گرکانی وغیر ایشان نقل نمودیم مفهوم ومستفاد شد که اینجماعت شیطانرا هادی وراهنما وپیر ومرشدخود میدانندوبرظاهراست که این اطوار و اوضاع وطریقه که ایشانرا هست بیمدد و تعلیم و ارشاد شیطان نمیتواندبود

ودیگر ازجمله معروفین این سلسله معروف کرخیست ونزد سنیان از اکابر اولیاست وگفته‌اند که اینمرددربان حضرت امام رضا(ع)است وبعضی ازبیو قوفان شیعه که فریب تابعان حلاج وبایزیدخورده‌اند حکم برخوبی معروف ازین راه کرده‌اند که او دربان حضرت امام رضا (ع)بوده واین وقوعی ندارد چراکه اگر دربان حضرت میبود

www.ebnearabi.com

میبایست که شیعه که ایشان تابعان و خدمتکاران اهل بیتند اورا بشناسند واز وی حدیثی روایت کنند ودر کتابهای خود نام اورا مذکور سازند وحال آنکه شیعه او را نمی شناسند ودرمیان سنیان کمال شهرت دارد وبر تقدیری که دربان هم باشد دربانی دلیل خوبی اونیست که اگر دربانی دلیل خوبی او میبود میبایست که انس که دربان رسالت پناه (ص) بود از خوبان صحابه باشد وحال آنکه از اشقیا است

عطار در تذکرة الاولیا گفته که معروف ترسائی بود و بردست علی بن موسی الرضا مسلمان شد آنگاه نزد داود طائی رفته ریاضت بسیار کشید وما در کتاب تحفة العقلاییان کذب ومکر وحیله داود طائی کرده ایم .

واز عطار نقل کرده ایم که داود از شاگردان ومخلصان ابوحنیفه بوده و بمکر وحیله هارون الرشید وسایر بیعقلانرا فریفته خود ساخته بود واوراهمین بس که شاگرد ومخلص ابوحنیفه ومرید داود طائی بوده .

معروف بعد از اظهار اسلام چون دید که مدعیان کرامات اعتبار عظیم دارند او نیز بفکر حیله ومکر ودعوی کرامات افتاد

و عطار در تذکره گفته که محمد بن منصور طوسی گوید که نزدیك معروف بودم در بغداد واثر زخمی بر روی او دیدم اورا گفتم که دیروز بنزدیك تو بودم این نشان بر روی تو نبود این چه نشانست گفت چیزی که تو از آن بی نیازی مپرس از چیزی پرس که ترا بکار آید گفتم بحق معبود که بگوی گفت دوش خواستم که بمکه روم وطواف کنم رفتم وطواف کردم بسوی زمزم رفتم تا آب خورم پایم ازجای برفت وبر روی در آمدم این نشان آنست .

باز عطار نقل کرده که گفت که معروف مرا گفت که چون ترا بخدای تعالی حاجتی باشد بگوی یارب بحق معروف کرخی که حاجتم روا کن درحال اجابت گردد ای کاش اینمرد حیله گر اظهار اسلام نمیکرد ومسلمانان از شر ومکر وحیله او ایمن میبودند باز عطار نقل کرده که روزی معروف نزد دجله رفت بقضای حاجتی چون بر خواست

www.ebnearabi.com

تیمم کرد آنگاه بلب دجله رفت ووضوساخت

گفتند ای شیخ آب بدین نزدیکی تیمم چرا کردی گفت ترسیدم که درین میان مبادا اجل دررسد ومن بیوضو باشم بی شبهه این عمل بدعتست ومخالف کتاب وسنت است وموجب عذاب وعقوبت است باز عطار در کتاب تذکرة الاولیاء گفته که شیعه و سنی یکروز بر درخانه علی بن موسی الرضا غلو کردند و پهلوی معروف را بشکستند و بیمار شد سری سقطی گفت که در آن بیماری از وی وصیتی خواستم گفت چون بمیرم پیراهن من بصدقه دهید که من میخواهم که از دنیا بیرون شوم برهنه چنانچه بدنیا آمدم .

ازاین گفتگو مستفاد میشود که شیعه قاتل معروف بوده‌اند بیشك اگر مخالف مذهب نمیبود شیعه پهلوی اورا نمی شکستند وبی شبهه این وصیتی که کرده که او را برهنه دفن کنند بر خلاف طریقه وسنت مصطفاست و هرگز اهل دین این چنین وصیتی نمیکنند .

وباز عطار نقل کرده که چون وفات کرد جهودان وترسایان ومؤمنان هرطایفه در وی دعوی کردند که از ماست وجنازهٔ اورا ما برمیگیریم این خبر دلالت میکند براینکه معروف منافق بوده زیرا که معلوم است که مؤمن بعنوانی سلوك نمیکند که جهودان و ترسایان او را ازخود دانند وتلاش کنند که او رابرده درمقبرهٔ خوددفن کنند .

دیگر ازمشهورین این سلسله سری سقطی است عطار گفته که اول کسی که در بغداد سخن ازحقایق وتوحید گفت او بود و بیشترمشایخ عراق مرید او بودند وخال جنید بود وبعضی از حیلها ودروغهای اوراقبل ازین ذکر نمودیم ازآنجمله اینکه سری خواهری داشت دستوری خواست که تاخانه اورا بروبد اجازت نداد وگفت زندگانی من کرای این نمیکند تاروزی چند بر آمد خواهرش بدیدن برادر آمد دید که پیر زنی خانه او رامیرفت گفت ای برادر مرا دستوری ندادی که تا خدمت تو کردمی اکنون نامحرمی را آوردهٔ گفت

www.ebnearabi.com

دل فارغ دار این دنیاست که از عشق ما میسوخت و از ما محروم بود اکنون از حق تعالی دستوری خواست تا از روزگار ما اورا نصیبی باشد وجاروب کردن حجرهٔ مارا باو دادند و دیگر از بدعتهای او که عطار نقل کرده این است که هر که او را سلام کردی روی ترش کردی وسه گره در پیشانی وابرو آوردی سر این معنی کسی ازو پرسید گفت .

پیغمبر فرموده است که هر که سلام کند صد رحمت فرود آید نود و نه آنکس را بود که ابرو گشاده تر دارد وروی تازه من روی ترش میکنم و گره در ابرو می اندازم تا آن رحمت برادر مرا بود در دین و شك نیست درینکه این عمل بدعتست و هر بدعت ضلالتست .

دیگر از جمله معروفین این سلسله جنید بغدادیست و او خواهرزاده و مرید سری سقطی است اهل سنت اورا از اکابر اولیا میدانند و اورا قطب و سلطان و مجتهد طریقت میخوانند چنانچه عطار در تذکرة الاولیاء گفته که او در ابتدا دکان آبگینه فروشی داشته آخر آنرا ترك نموده چهل سال در دهلیز خانه سری در زیر نردبان جای داشت چنانکه سی سال نماز خفتن گذاردی و بر پای ایستادی تا صبح الله الله گفتی بی شبهه این عمل بدعتست.

ا دیگر از جمله بدعتها و ضلالتهای او اینکه عطار گفته که شبی با مریدی در راهی میگذشت سگی بانك کرد جنید گفت لبیك لبیك مرید گفت این چه حالتست جنید گفت قوت دمه سك از بهر حق تعالی دیدم و آواز او از قدرت حق شنیدم و سك در میانه ندیدم لاجرم لبیك جواب دادم

دیگر از بدعتهای او اینکه عطار گفته که روزی در بغداد دزدی را دید که اویخته بودند برفت و پای اورا بوسه داد گفتند این چه حالتست گفت صد هزار رحمت بر او باد که کاری که در آن شروع کرده است بکمال رسانید ای عاقلان عقل شیخ المشایخ اهل سنت را به بینید که در چه مرتبه است تحسین دزد عاصی نموده بسبب کمالش در قبح

www.ebnearabi.com

عمل دیگر از جمله دلایل برینکه او مخالف مذهب بوده اینکه درمیان اهل سنت شهرت تمام واعتبار عظیم دارد ودرزمان ائمه علیهم السلام بوده و با اینحال ترددی بخدمت ایشان نداشته وازایشان استفاده نمیکرده واگر میکرده شیعه اورامی شناختند ودر کتابهای خود اورا ذکر میکردند دلیل بربدی اعتقاد وزشتی احوال او بسیار است

وما درکتاب تحفة العقلا ذکر آن کرده ایم وقبل ازین حکایتی چندمذکور شد که دلیلند بربدی حال او از آنجمله حکایت ملاقات اوست باشیطان ودیگر اینکه شبلی را در ابتدای حال فرمود که دوسال گدائی کند بی‌شبهه این مخالف فرموده خدا و رسول خدا وائمه هدا است حضرت رسول وائمه حیاوادب ومروت وترک طلب را مدح کرده اندواین بیخردان بیحیا مریدان خود را بطلب و گدائی و بیباکی و ترک حیا و ادب امر می کنند پس بیدغدغه این طریقه مخالفان خدا و مصطفی وائمه هداست

فصل

دربیان احوال جماعتی ازاکابر اولیای اهل سنت سوای جماعت مذکوره که شهرت تمام دارند وازآنجمله محمدغزالیست صاحب کتاب احیاو او برادر احمدغزالیست که احوالش دانسته شدسنی واشعری مذهب بوده و ازاعظم مروجین مذهب اهل سنت بوده این رواجی که اومذهب اهل سنت را داد کسی نداد ودر کتاب منقذ گفته که در مذهب اسلام شک بهمرسانیدم و ازینجهت مدتی بیمار وعلیل بودم واطبا تشخیص مرضم نتوانستند نمود تا آنکه درسال چهارصد وهشتاد وهشت از بغداد بمکه رفتم وازآنجا با اهل شام بشام رفتم و درشام بخدمت ارباب تصوف رسیدم واختیار تصوف کردم ودانستم که تصوف حق است ودرشام یازده سال بگوشه نشینی وعزلت وریاضت مشغول شدم و ازاهل کشف شدم وتحصیل علوم ازراه کشف نمودم ودرآنجا تصنیف کتاب احیا نمودم وبعد از آن درسال چهارصدونودونه بمشورت ارباب تصوف بنیشابور

www.ebnearabi.com

از برای رواج مذهب اهل سنت رفتم و در بن کتاب در رد شیعه از اینجهت که وجود معصوم را ضرور میدانند گفتگوها و بحثها کرده و در کتاب احیا که در شام تصنیف کرده اعتقاد باطلهٔ فاسدهٔ خود را ذکر نموده از آنجمله ابابکر و عمر را از حضرت امیرالمؤمنین(ع) افضل دانسته و تجویز لعن یزید و حجاج بن یوسف نکرده و با آنکه بسیاری از علمای اهل سنت تجویز لعن یزید کرده‌اند.

مخفی نماند که اینمرد بیتوفیق بعد از آنی که بفریب ناصبیان شام بوادی ریاضتهای غیرمشروع افتاد در آن اثنا هر باطلی که بخاطرش میرسید گمان میکرد که بروی منکشف شده و **الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم** واینکه بعضی گفته‌اند که او در آخر عمر بمصاحبت سیدمرتضی رحمة‌الله علیه در سفر مکه شیعه شد اصلی ندارد زیرا که تاریخ ولادت او چنانچه نقل شده بعد از وفات سید مرتضی بوده؛ بعضی گمان کرده‌اند که کلام او در کتاب سرالعالمین دلالتی بر تشیع او دارد وحق این است که کلام او در کتاب سرّالعالمین دلالتی بر تشیع او ندارد زیرا که مطالب این کتاب موافق مذهب اهل سنت است ولیکن در مبحث خلافت دلیل شیعه را بر امامت امیرالمؤمنین(ع) درست نقل کرده ومتعرض جواب نشده و این دلالت بر تشیع او ندارد زیرا که ممکنست سکوت او از جواب بنابر شک باشد نه بر اعتقاد به تشیع

دیگر از جمله اولیای اهل سنت که درمیان عوام و اهل جهالت کمال شهرت دارد ابراهیم ادهم است در کتاب مجالس العشاق وغیره از تذکره‌های اهل سنت مذکور است او از اهل بلخست و از پادشاه زادهای بلخست وشبی در بام قصر آوازپائی شنید فرستاد که معلوم کند چه کس است.

دیدند شخصی اجنبی بربام قصر ایستاده چون از او احوال پرسیدند گفت شتری گم کرده‌ام ومیطلبم سلطان گفت که شتر بربام قصر میطلبی آنشخص باو گفت که کار تو عجیبتر است که خدا را میطلبی بربالای تخت.

وهمچنین سفیان نقل کرده‌اند که در شکار آهوئی بادی متکلم شد واورا بترک

www.ebnearabi.com

دنیا ترغیب نمود .

بی شبهه این دروغها را کذابان اهل سنت ساخته اند زیرا که اگر ابراهیم هدایت از جانب خدا مییافت بخدمت حضرت امام جعفر صادق (ع) میرفت وتحصیل معرفت نزد آنحضرت میکرد و آداب دین از آنحضرت و شاگردان وملازمان او می آموخت ودرمیان شیعه امامیه که فرقه ناجیه اند بسر میبرد و چنانچه عطار نقل نموده اینمرد از بیتوفیقی عمر خود را در میان مشایخ مکه وشام که مخالفان دین ومعاندان ائمه طاهرین اند ضایع ساخت وگفته اند که خرقه از دست فضیل بن عیاض پوشید .

قبل ازین بیان کردیم که او از دزدان وراهزنان مشهور بود عاقبت بمکر وحیله خود را ولی ومقتدای اهل سنت ساخت .

عطار گفته که ابراهیم شاگرد ابوحنیفه بود واز کمالات او که مخالفان در تذکرهای خود نقل کرده اند اینست که سالها ترك عیال خود نمود ودر مکه وشام بسر برد وبعد از آنی که زن وپسر بدیدن او رفتند اراده کرد که از ایشان مفارقت کند دعا کرد وبدعای او پسرش بمرد بیدغدغه این عمل مخالف قول خدا ومصطفی ومرتضی وائمه هداست زیرا که درقرآن وحدیث امر بصله رحم ونهی ازقطع رحم واقع شده و پیغمبر وائمه خود طفلان وفرزندان میداشته اند وصله بجا می آورده اند و تابعان خود را امر بدان میفرموده اند پس بی شبهه طریق ابراهیم وامثال او غیر پیغمبران و ائمه علیهم السلام است .

و باز از کرامات او نقل کرده اند که در عرض چهارده سال بیابان مکه راطی نموده ودر هر قدمی دو رکعت نماز میگذارد تا بمکه رسید و کعبه راندید وگمان کرد که خللی در دیدهٔ او واقع شده دراین اثنا ندائی شنید که خلل در دیده تو واقع نشده بلکه کعبه باستقبال ضعیفهٔ رفته ابراهیم برگردید رابعه را دید که کعبه باستقبال او آمده برابعه گفت که خوش شوری درجهان افکندهٔ .

درجواب گفت که شور توافکندهٔ که درعرض چهارده سال بیابان مکه را بنماز

www.ebnearabi.com

طی کردهٔ ابراهیم گفت که اما کعبه باستقبال تو آمده نه باستقبال من رابعه گفت که این بنا بر آنست که تو این راه را بنماز طی کردهٔ و من بنیاز .

بی شبهه این دروغها را این بیدینان از برای فریب عوام کالانعام میگفته‌اند و بر تقدیر محال که ابراهیم در چهارده سال خود را در بیابان سر گردان کرده باشد بسیار بد کرده است زیرا که این عمل را کسی از پیغمبران و اوصیای ایشان و اولیای شیعه که فرقه ناجیه‌اند نقل نکرده‌اند و از سید المرسلین روایتست که یکنماز در مسجد الحرام صد هزار نماز است و ببرکت نماز در مسجدالحرام نمازهای گذشته و آینده مقبول میشود پس این جاهل نادان خود را در بیابان بعبث سر گردان نموده و از فضل نمازهای مسجدالحرام و از فضل نمازهای جماعت که بیحد و اندازه است و از فضل چهارده حج و عمره که ثوابش از حساب بیرونست خود را محروم ساخت ذلك خسران مبین .

دیگر از جمله اولیای اهل سنت که شهرت عظیم دارد و ملای روم در کتاب مثنوی اورا مدح و ثنا کرده ابوالحسن خرقانیست .

عطار بعد از مدح و ثنای بسیار کرامات از وی نقل نموده و گفته که نقلست که روزی مرقع پوشی از هوا در آمد و پیش شیخ پای بر زمین میزد و میگفت جنید وقتم و شبلی و بایزید وقتم شیخ برپای خواست و پای بر زمین میزد و میگفت مصطفای وقتم و خدای وقتم .

باز از وی نقل کرده که گفت الهی اگر مرا چیزی دهی چنان ده که از گاه آدم تا بقیامت هیچکس را نبود و گفت مرنیکوئی که از عهد آدم صفی تا این ساعت و ازین ساعت تا قیامت با پیران کرد تنها با پیر شما کرد و گفت عرش خدای بر کتف ما ایستاده است و گفت اینجا که نشسته باشم گاه گاه چندان قوت از آن خداوند با من باشد که گویم دست بر کنم و آسمانرا از جای بر گیرم و اگر پای بزمین بر زنم بنشیب فرو برم و گفت فروشوم که ناپدید شوم در هر دو جهان یابر ایم که همه من باشم و گفت بسنگی سپید رسیدم مسئله باز پرسیدم چهار هزار مسئله مرا جواب داد در کرامت گفت از آن چهار ماه باز

www.ebnearabi.com

که‌درشکم مادرنجنبیدم تا اکنون‌همه چیزیاددارم .

مردم گویند فلانکس امام است امام نبود آنکس که از هرچه‌که از آفریده بود خبر ندارد وازعرش تاثری وازشرق تامغرب؛ گفت مرا دیداریست‌اندر آدمیان ودیداریست در ملایکه همچنین درجنبان وجهنده و پرنده وهمه جانوران وهر چه بیافریده است از آنچه بکنارهٔ جهانست نشان‌بهتر توانم‌داد از آنکه‌بنواحی‌وگردبر گرد ماست وگفت‌اگر ازترکستان تابدرشام کسی را خاری درانگشت شود آن از آن‌منست وهمچنین ازترك‌تا شام‌یکی‌را قدمی درسنك آیدآن از آن منست وگفت اندرون پوست‌من دریائیست که هرگاه‌که باد برآیدازین دریا میغ‌و باران‌سر بسر کند ازعرش تاثری باران‌ببارد وگفت خدای تعالی‌مراسفری در پیش نهاد که‌در آن سفر بیابانها‌بگذاشتم وکوهها وتلهاورودها ونشیب وفرازها و بیم‌وامیدهاو کشتی و دریاها از موی تا ناخن پای همه را بگذاشتم آنکه بدانستم که مسلمان نیستم گفتم خداوندا نزد خلق مسلمانم ونزدتو زناردارم وگفت درینمقام که خدای مرا داده است خلایق زمین و ملایکه آسمانرا‌راه‌نیست وگفت من نگویم که دوزخ وبهشت نیست من گویم که دوزخ و بهشت را نزدمن‌جای نیست زیراکه‌هردو آفریده است و آنجاکه منم آفریده را جای‌نیست‌وگفت‌درغیب درختی هست‌من برسرشاخ‌اونشسته وهمه خلق بزیرسایه آنشاخ نشسته‌اند وگفت چیزی چون قطرهٔ آب دردهان من میچکید وباز پوشیده میبوداگر پوشیده‌نشدی من‌درمیان خلق نماندمی‌وگفت همه آفریده چون کشتی است و ملاح آن‌منم وبردن آن کشتی مشغول‌نکند مراازآنچه من‌درآنم‌وگفت خداوندبامن گفت که‌روی ترا باشقیانننمایم آنکس را نمایم که مرا دوست‌داردومن اورادوست‌دارم .

اکنون‌مینگرم تاکرا آردهرکرا امروز درین حرم آردآنجا بامن‌حاضر کندو گفت الهی‌مرابنزدخویش برندا آمد ازحق که‌مرابرتوحکمست‌تاهرکه‌من‌اورادوست دارم بیاید وترا به‌بیند و اگر نتواند آمد نام تو را بشنود تاترادوست دارد که ترا

www.ebnearabi.com

ازپاکی خویش آفریده‌ام ترا دوست ندارند مگر پاکان و گفت من ازهرچه غیر حق است زاید گردیدم که از خلق در گذشتم لبیک اللهم لبیک زدم محرم گردیدم حج کردم در وحدانیت طواف کردم بیت المعمور مرازیارت کرد کعبه مرا تسبیح کرد ملایکه مرا ثنا کرد نوری دیدم سرای حق درمیان آن نور بود چون بسرای حق رسیدم ازمن هیچ نمانده بود گفت همه گنجهای روی زمین حاضر کردند که دیدار من برآن افکنند.

گفتم آلهی غره باد آنکه بچنین چیزها غره شود ازحق ندا آمد که یا ابوالحسن دنیا رانصیب نیست ازهردو سرای ترا منم گفت ازخویشتن سیرشدم خود را فراآب دادم غرقه نشدم وبآتش دادم نسوخت آنگاه آنچه خلق خود چهار ماه وده روز از خلق واگرفتم نمردم سر بسر آستان عجز نهادم فتوح سردرکرد تابجایگاهی رسیدم که صفت نتوان کرد.

گفت اگرخواهی بکرامت رسی یک روز بخور وسه روز مخور سیوم روز بخور پنج روز مخور پنجم روز بخور چهارده روز مخور اول چهارده بخورماهی مخور اول ماهی بخور چهل روز مخور اول چهل روز بخور چهارماه مخور اول چهار ماه بخور سالی مخور آنگاه چیزی پدید آید چون ماری چیزی بدهان گرفته دردهان تونهد آنگاه هرگز ازنخوری شاید که من ایستاده بودم وشکم خشک شده بود آن ماربدید آمد گفتم الهی بواسطه نخواهم در معده پدید آمد چیزی بویا تر از مشک خوشتر از شهد سر بحلق من کرد از حق ندا آمد ما ترا ازمعده تهی طعام آوریم و از جگر تشنه آب

گفت فردا خدای تعالی گوید بمن ای ابوالحسن بخواه هرچه خواهی گویم ای بارخدا توعالمتری گوید همت ترا بدادم خیز آن حاجت خواه گویم الهی آنجماعت که دروقت من بوده‌اند وازپس من تا بقیامت آمده‌اند ونام من شنیده‌اند ندا ازحق تعالی آید که تو دردنیا آن کردی که ما گفتیم ما نیز آن کنیم که تو خواهی

گفت فردا مصطفی (ص) مردانیرا عرضه دهد که در اولین و آخرین مثل ایشان

www.ebnearabi.com

نبود خدای‌تعالی ابوالحسن را درمقابل ایشان آورد و گوید ای‌محمد ایشان‌صفهای تو اندابوالحسن صف‌ماست و گفت خدای‌تعالی بمن‌وحی کرد که هر که ازین رود تو آبی خورده است همه را بتو بخشیدم‌و گفت گاه‌من ابولحسن او بم‌و گاه اوابوالحسن منست و گفت هفتصد هزار نردبان بینهایت بازنهادم تا بخدای‌تعالی رسیدم و گفت روی بخداکردم و گفتم این یکی شخصی‌بود که مرا بتو خواند و آن‌مصطفی‌بود(ص) چون ازوی فروگذری همه خلق آسمان وزمین‌رامن بتوخوانم .

و گفت پنج تکبیر کردم یکی بردنیا دوم بر خلق سیوم برنفس چهارم بر آخرت‌پنجم برطاعت واین‌را با خلق نتوان گفت‌و گفت اگر رسولان‌و بهشت ودوزخ نبودی من همچنین بودمی که‌هستم‌ازدوستی توو‌فرمانبرداری تو ازبهرتوو گفت‌چهل گام‌برفتم‌بیك‌قدم ازعرش‌تاثری‌بگذشتم دیگر آنرا‌صفت نتوانکرد و گفت‌از بندگان تو بعضی نماز و روزه دوست دارند وبعضی حج وغزا وبعضی‌علم وسجاده مراازآن گروه‌کن که‌زندگانیم‌ودوستیم جز ازبرای‌تونبود .

و گفت آسان‌آسان مگو که من مردیم تا هفتاد سال معامله‌خودچنان‌نه‌بینی که‌تکبیر درخراسان پیوندی‌وسلام بکعبه باز دهی زبر تابعرش وزیرتاثری ببینی آنگاه خود را چون زنان‌بی‌نمازنه‌بینی آنوقت بدانی که مردی یانه و گفت که‌دردنیا دست زنیك مردی بدر کنند باید که‌آن از خدا یافته بود که‌بر کنار دوزخ بایستد بقیامت هر کرا خدای‌تعالی بدوزخ‌فرستددست‌او گیرد و ببهشت برد .

و گفت خلایق‌بعضی بکعبه‌طواف کنند وبعضی در آسمان به‌بیت‌المعمورو بعضی بگرد‌عرش و جوانمردان در یگانگی او طواف کنند و گفت بامصطفا خردمندی با خداوند بیباکی زیرا که‌بیباکست وبی‌باکانرا دوست داردو گفت این راه بیباکان و راه دیوانگان ومستانست‌با خدامستی‌ودیوانگی و بیباکی سوده دارد .

و گفت آنکس که‌نماز کندو روزه دارد بخلق نزدیك‌بود و آنکس که‌فکرت کند بخدا وگفته که‌دوزخ را دیدم ازحق ندا آمد که این جائیست که خوف همه

www.ebnearabi.com

بدهشت ازجای بجستم و در قعر دوزخ شدم و گفتم این جای منست دوزخ با اهلش بهزیمت شدند نتوان گفت که چه دیدم که اگر بگویم مصطفی (ص) عتاب کند که امت را فتنه کردی

و گفت که روی بحق کردم و گفتم که جان از توها گرفته‌ام جز بتوها ندهم و چون در گور منکر و نکیر مرا از تو پرسند از آنجاها نشینم وحلق وحلقوم شان گیرم تا بتو وحبیب تو ایمان نیاورند دست بر ندارم ازوی سؤال کردند از فضیلت مسجد خرقان چیزها درجواب گفته از آنجمله اینست که گفته که آنروز که این مسجد بکردند من در رفتم و بنشستم جبرئیل (٤) بیامد وعلمی سبز بیاورد تا بعرش وهمچنین زده باشد تا بقیامت و گفت روزی خدای تعالی بمن ندا کرد که هر آن بنده که در مسجد تو آید گوشت و پوستش بر آتش حرام گردد وهر که در مسجد تو دو رکعت نماز کند بزندگانی وبعد ازمرگ تو روزقیامت ازعابدان خیزد .

گفت که خدا را بخواب دیدم گفت یابوالحسن خواهی که ترا باشم گفتم نه گفت خواهی که تا مرا باشی گفتم نه گفت یابوالحسن خلق اولین و آخرین درین اشتیاق سوختند که تا من کسی را باشم تو مرا این چرا گفتی گفتم بار خدایا بااین اختیار که تو بمن دادی از مکر تو که ایمن تواند بود که تو باختیار هیچکس کار نکنی

و گفت که حق گفت بندهٔ من همه چیزی بتو دهم الا خداوندی خویش گفتم خداوندا اگر خداوندی نیز به بوالحسن دهی نخواهد و نقلست که گفته که هر که دست بر سنگ خاک من نهد وحاجت خواهد روا شود .

مخفی نماند که هر که اندك فهمی وشعوری داشته وملاحظه کلمات اینمرد کند حکم جزم میکند که اوازاعظم زنادقه وبا این کمال وزشتی اعتقاد پادشاه سنیان سلطان محمود فریفته او شده بود .

چنانچه عطار نقل نموده سلطان محمود ازغزنین بدیدن او آمد و اوراضی نشد که بخیمه سلطان محمود رود وسلطان رسولی فرستاد که بشیخ بگوید که سلطان ازغزنین

www.ebnearabi.com

بدینجا آمده تو نیز از خانقاه بخیمه‌او در آی وقاصد را گفت که اگر نیاید این آیه بر خوان
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم رسول برفت و پیغام گذارد شیخ گفت مرا معذور دارید این آیه برخواندند

ابوالحسن گفت محمود را بگوئید که چنان در اطیعوا الله مستغرقم که در اطیعوا الرسول خجالتها دارم تا باولی الامر چه رسد پس سلطان بدیدن بوالحسن آمد او از برای سلطان برنخواست محمود باو گفت که از بایزید حکایتی بگوی بوالحسن گفت که با یزید چنین گفته است که هر که مرا دید از رقم شقاوت ایمن شد.

محمود گفت قدم رسول الله زیاده است و بوجهل و بولهب و چندان منکران او را همین دیدند و از اهل شقاوتند بوالحسن گفت محمود ادب نگاه دار و تصرف در ولایت خود کن که مصطفا را کسی ندید جز چهاریار محمود که محب چهاریار بود چون این کلام باطل پوچ را بشنید خاموش شد.

دیگر از جمله اولیای اهل سنت که شهرت تمام دارد بشر حافیست عطار در تذکرة الاولیاء گفته که او از شاگردان ابوحنیفه بوده و گفته که از فساق بود تا آنکه روزی مست میگذشت پاره کاغذی یافت که بر آن بسم الله الرحمن الرحیم نوشته بود و آنرا برداشت و بخانه برد و معطرش ساخت و در جای پاك از روی تعظیم بگذاشت و این عمل وسیله توفیق او شد و گفته که او همیشه پا برهنه بوده و میگفته که چون در وقت توبه پا برهنه بودم شرم دارم که کفش بپوشم این مخالفان خود را باین بدعتها شهرت میداده‌اند.

بی شبهه اگر پیروی حضرت مصطفی (ص) میکرد و کفش میپوشید و پای خود را از آلایش نگاه میداشت بهتر بود اینطرفه که عطار بی بصیرت در تذکره گفته که تا بشر در حیات بود ستوران بغداد در بغداد فضله نینداختند.

بیشك این خبر کذب محض است و عطار در تذکره گفته که احمد حنبل بسیار بنزد بشر آمدی و باو ارادتی تمام داشت جماعت شاگردانش گفتند که تو عالمی و در

www.ebnearabi.com

احادیث وفقه اجتهاد داری ودر انواع علم بی نظیری هر ساعت به پیش شوریده میروی چه لایق سیرتست .

احمد گفت که ازین علوم که توشمردی من به ازوی دانم اما او خدای تعالی را به ازمن داند .

اینحکایت را عطار بنظم آورده ودرمنطق الطیر مذکوراست ازین حکایت ظاهر میشود که احمدحنبل خدا شناسی را ازبشر آموخته و بی شبهه اعتقادات احمدحنبل در خداشناسی زشت ترین اعتقاداتست .

نقل کرده اند که اینمرد اعتقادش اینست که خدا جسم است و بصورت پسر امردی بر الاغی سوار ازآسمان بزیر آید وحاجت حاجتمندان بر آوردو باز بآسمان رود و ماقبح اعتقادات اورادر کتاب اربعین و کتاب تحفه عباسی وغیر آن بتفصیل ذکر کرده ایم اعتقادبشر از اعتقادات احمد حنبل که شاگرد اوست معلوم میشود .

قبل ازین نقل کردیم که یکی بنزد بشر آمدو گفت که دوهزاردرم حلال دارم و میخواهم که بحج روم بشراورا از رفتن بحج منع نمودو آنمرد ممنوع نشد .

پس بشر بوی گفت که چون این زر حلال نیست پس قرار نگیری تابیوجه آنرا خرج نکنی بی شبهه اینحکایت دلیل بد اعتقادی بشر است و از دروغهای او که بر اهل بصیرت پوشیده نیست اینست که عطار از وی نقل کرد که گفت بگورستانی گذرم افتاد دیدم که همه اهل گورستان بر سر گور آمده منازعت میکردند چنانچه کسی چیزی قسمت کند .

گفتم خداوندامرا شناسا گردان که این چه حالتست مرا فرمودند که از ایشان سؤال کن پیشتر رفتم و پرسیدم گفتند یکهفته شد که مردی ازمردان دین برما گذری کرد وسه بارقل هوالله احد بر خواند وثواب آن بما بخشید دراین یکهفته ما ثواب آنقسمت میکنیم وهنوز فارغ نمیشویم .

اینمرد بنابر بیدینی از برای فریب عوام دعوی وحی ومکالمه با اموات نموده واین

www.ebnearabi.com

ازخواص انبیا واوصیاست وبی‌شبهه اموات را در قسمت ثواب نزاع وجدالی نمیباشد زیرا که قسمت کننده ثواب خدای عادلست وقسمت خدای عادل گنجایش نزاع و جدال ندارد .

دیگر ازجمله عظمای اولیای اهل سنت بایزید بسطامی است وقبل ازین نقل کردیم که ملای روم از بایزید نقل کرده که بامریدان میگفته که لااله الا اناها فاعبدون ومیگفته که لیس فی جبتی سوی الله وسید اجل ابوتراب مرتضی الرازی که ازاکابر علمای امامیه است در کتاب تبصرة العوام ذکر کرده که با یزید میگفته که خدا هرشب از آسمان بزیر آید تا سخن گوید با ابدالان وکسانی که عاشق اویند ونامهای ایشانرا بنویسد تا روزی که روح را بروح ونوررا بنورجزا دهد آنگاه زمین راپر خیرات و برکات کنند وبعداز آن باعز وجلال وعظمت خود برود .

ومیگفته که بر آسمان رفتم ویکیک آسمانرا گردیدم وبربالای آسمان هیچکس راندیدم خیمه بر عرش زدم یکی ازایشان در پیش او نشسته بود گفت هرشب بخانه کعبه روم وطواف کنم وبموضع خود آیم .

چون مکرر گفت بایزید گفت بهتر از تو کسی هست که کعبه بزیارت وی آید .

عطاردر کتاب تذکرة الاولیا آورده که روزی یکی از مریدان با یزید گفت که درحدیث مذکور است که حضرت رسول الله (ص) گفت که درروزقیامت حقسبحانه وتعالی لوای حمد بمن شفقت خواهد کرد وزیر لوای حمد جمیع کاینات از مؤمنین خواهند بود .

با یزید در جواب آنشخص گفت والله لوای من اعظم از لوای محمد است .

بازدر کتاب تذکرة الاولیاء مذکوراست که یکی از بایزید پرسید چرانماز شب نکنی درجواب گفت مرا فراغت نماز شب نیست من گرد ملکوت میگردم هرجاافتاده

www.ebnearabi.com

است اورا دست میگیرم .

وباز عطاردر کتاب مذکور گفته گویند جدّا و کبر بوده و گفته از بسطام بیرون رفته وسی سال در بادیه‌شام وشامات وعرب میگردید و ریاضت میکشید و بیخوابی و گرسنگی پیش گرفت وصدوسیزده پیررا خدمت کرد و از جمله‌یکی صادق(٤) بود .

مخفی‌نماندکه این‌سر گردانی بایزیددر بادیه شامات دلیلست‌بر‌ینکه او سنی ناصبی بوده وغرضش فریب بیعقلان وناصبیان شام بوده که‌اگر غرضش دین میبود میبایست که‌ساکن مدینه‌شود واستفاده خداشناسی وخدا پرستی از اهل بیت‌نماید.

ونقل کرده‌که بایزید دوازده سال در بادیه بماند تا بمکه رسید و گفته که در اثنای راه مکه بشهری رسیدچون از آنجا بسوی‌مدینه‌روان‌شد خلقی عظیم تابع اوشدند.

چون‌از شهر بیرون‌شد مردمان ازعقب اودرآمدند وشیخ بازنگریست گفت اینها کیانند گفت اینها باتوصحبت خواهند داشت وبعد ازکلامی گفته که بایزید نماز بامداد بگذارد با ایشان و روی بدیشان‌کرد و گفت انی انا الله لاآله الا انا فاعبدونی .

گفتند این‌شخص دیوانه است وهمه‌برفتند و گفته‌که نقلست ذوالنون مصری مریدی‌راپیش بایزید فرستاد و گفت بگوی ای بایزیدهمه شب میخسبی در بادیه و براحت مشغول‌میباشی وقافله درگذشت مرید بیامدواین پیغام‌برسانید .

بایزیدگفت اورا بگوی‌که مردتمام‌آن باشدکه‌همه خفته باشد وچون روز شود پیش‌ازقافله‌بمنزل فرود آیدچون‌این‌سخن‌بذوالنون‌رسید گریست‌و گفت‌مبارک‌ش باد احوال مابدین‌درجه‌نرسیده است‌بازعطارنقل کرده که‌بایزیدراهفت‌نوبت‌از بسطام بیرون کردند .

بایزید گفت مرا چرا بیرون‌میکنید گفتند ازآنکه‌مردبدی بایزید گفت

www.ebnearabi.com

بنیکا شهرگا که بد او بایزید باشد دیگر از جمله دروغها ومکر های بایزیدکه درتذکرة الاولیا مذکور است وآثار کذب از آن ظاهر وهویداست اینست که وقتی سیب سرخی برداشت وگفت لطیف است پس ندائی بگوشش رسید که یا بایزید شرم نداری که نام ما بر سیبی نهادی ازین واسطه چهل روز اسم اعظم رافراموش کرد سوگند یادکرد که تا زنده باشم میوه بسطام نخورم وگفت روزی در خاطرم گذشت که من پیروقتم وبزرگ عصر چون اندیشه چنین در خاطرم بگذشت دانستم که غلطی عظیم افتاده است برخواستم وبطریق خرابیان بیرون رفتم ودرمنزلی مقام کردم وگفتم ازاینجابرنخیزم تاحقتعالی کسی بمن بفرستد که مرا بمن نمایدومدت سه شبانروز مقام کردم .

روزچهارم مردی اعور یعنی یکچشم بر شتری سواردیدم که می آمد چون دروی نگاه کردم اثر آگاهی دروی دیدم بشترش اشاره کردم که توقف کن پای شتر درحال بزمین فروشد آنمردمرا گفت که بدان میرسانی که چشم فروکرده بازکنم وباز کرده فروگیرم وبسطام رابابایزیدغرق کنم

من ازهوش برفتم پس گفتم که ازکجائی گفت از آنوقت که تا آن عهد کردهٔ سه هزار فرسنك آمدم تاترا آگاه گردانم آنگاه گفت یابایزید دل نگاهدارو روی بر تافت وبرفت .

ونقلست که ابوموسی از شیخ پرسید که صعب ترین کاری دراین راه چه دیدی شیخ گفت اگر ازصعب ترین گویم طاقت شنیدن آن نداری اماازآسانتر بگویم وآن اینست که نفس راکاری فرمودم قبول نکرد یکسالش آب ندادم .

نقلست که در آخر کار او بجائی رسید که چون خدایرا یاد کردی بجای بول خون ازوی روان شدی نقلست که بوتراب را مریدی بودعظیم کرم رو بوتراب اوراگفتی که چنین که توئی ترا پیش بایزید باید رفت واو را دیدن .

روزی مرید گفت یاشیخ کسی که خدای بایزید راتواندید بایزیدرا چه کند

www.ebnearabi.com

بوتراب گفت چون تو خدایرا بینی بقدرخود توانی دید نه ابوبکر صدیق رایکبار متجلی خواهدشد وهمه خلق را یکبار آن سخن بردل مرید آمدو گفت برخیز تا برویم هردو بیامدند تا پیش با یزید شیخ درخانه نبودسبوئی بآب برده بود .

پیش شیخ بازرفتند شیخ رادیدند سبوی آب دردست گرفته ومی آمد حالی که نظر مرید بوتراب بربایزید افتادونعرهٔ بزد و بیفتاد وجان بداد بوتراب گفت یاشیخ یکنظر ومرگ شیخ گفت ای بوتراب درنهاد این جوان کاری بود که هنوز وقت کشف آن نبود در مشاهدهٔ با یـزید او را آن کشف بیکبارگی کشف شد طاقت نداشت فرورفت .

نقلست که ذوالنون مصلائی بشیخ فرستاد وشیخ باز پس فرستاد و گفت مرا مسندی فرست تا بروی تکیه کنم یعنی کار ازنماز در گذشت وبنهایت رسید دیگر با یزید گفت که شکی درمن پدید آمد ازطاعت نومیدشدم گفتم ببازارشوم وزناری بخرم ودرمیان بندم .

ببازار شدم زناری دیدم گفتم بیکدرم بدهند پرسیدم که این زنار بچند گفت بهزار دینار سر درپیش افکندم ومتحیر شدم هاتفی آواز داد که تو ندانستهٔ زناری که برمیان توئی بندند بهزار دینار کمتر ندهند گفت دلم خوش شد دانستم که حقتعالی را عنایتی درحق من هست

نقلست که زاهدی بود وازجمله بزرگان بسطام وصاحب تبع وصاحب قبول و ازحلقه با یزید غایب نبودی روزی گفت ای شیخ سی سالست که صایم الدهـر و قایم اللیام و در خود ازین علوم که تو میگوئی اثر نمی یابم و تصدیق میکنم و دوست میدارم .

شیخ گفت اگر سیصدسال همچنین باشی یکذره بوی این حدیث نیـابی گفت چرا گفت ازآنکه تومحجوبی بنفس خود گفت این رادوائی هست شیخ گفت بلی اما نکنی گفت بکنم که سالهاستکه طالبم .

www.ebnearabi.com

شیخ گفت این ساعت برو وموی سر ومحاسن فرو کن واین جامهٔ که داری بیرون کن و ازاری از کلیم برمیان بندو برسر آن محلت که ترا بهتر شناسند بنشین وتوبرهٔ گردکان پیش خود بنه و کودکانرا جمع کن وبگو که هر که مرا یك قفا بزند یك جوز بدهم وهر که دو بزند دو جوز بدهم ودر شهر میگرد تا کودکان سیلی بر گردنت زنند که علاج تو اینست .

زاهد گفت لااله الاالله شیخ گفت اگر کافری این کلمه بگوید مؤمن شود و تو بدین کلمه مشرك شدی گفت چرا گفت از آنکه توخود را بزرك شمردی یعنی این چون توانکرد تو بزرگی نفس خود رااین کلمه گفتی نه تعظیم حق را .

زاهد گفت من این نتوانم کرد شیخ گفت علاج تو اینست ومن گفتم که تونکنی ای عزیز من ملاحظه کن وببین علاج این پیر جاهل بیدین راکه بر خلاف کتاب خدا واحادیث مصطفا وائمه هدی حکم نموده احادیث بسیار از حضرت پیغمبر وائمهٔ علیه السلام درفضل حیاو شرم و آزرم وارد شده بلکه حسن حیا از ضروریات دین اسلامست وبا اینحال اینمرد اهل حیارا به بیحیائی ترغیب میکندو بگفتن لااله الاالله در مقام تعجب ازین معالجه زشت وقبیح حکم بر شرکش مینماید .

نقلست که احمد خضرویه با هزار مرید بـزیارت با یزید آمد در میان ایشان دعواها و گفتگوها گذشت و بایزید خاموش شد احمد ببایزید گفت یاشیخ ابلیس را دیدم برسر کوئی بر دار کرده‌اند شیخ گفت آری باماعهد کرده بود که گرد بسطام نکردد اکنون یکی را وسوسه کرده‌است تا درخوف افتاده و شرط دزدان آنست که بر درگاه پادشاهان بردارشان کنند .

ویکی دیگر از با یزید پرسید که ما جمعی را می بینیم درپیش تو مانند زنان مردان ایشان کیانند گفت فرشتگانند که پیش ما می آیندو ازعلوم سؤال میکنند و من جواب میدهم ایشان نه زنانند که بمردان محتاج باشند .

نقلست که یکی از با یزید گفت من درطبرستان بودم در نماز جنازه فلان شخص ترا

www.ebnearabi.com

دیدم باخضر پیغمبر (ع) که دست در دست یکدیگر داده بودید چون نماز جنازه کردید در هوا رفتید شیخ گفت راست میگوئی .

نقلست که بایزید گفت که میخواهم که زودتر قیامت بر خاستی تامن خیمه خود بطرف دوزخ زدی که چون دوزخ مرا بیند پست شود تا من سبب راحت خلق بودمی .

نقلست که حاتم اصم مریدانرا گفته است که هر که از شما در دوزخ شفیع نبود در حق اهل دوزخ او از مریدان من نیست این سخن ببا یزید رسید گفت من گویم که مرید من آنستکه بر کنار دوزخ بایستد و هر کرا بدوزخ برند دست او بگیرد و به بهشت فرستد و بجای او بدوزخ برود و روزی خطیب بمنبر برخواند که ماقدروا الله حق قدره بایزید چنان سر بر منبر زد که بیهوش شد .

پس گفت چون این میدانستی این گدای دروغ گورا کجا می آوردی تادعوی معرفت تو کند .

نقلست که پیش امام ابو نصر قشیری گفتند که با یزید گفت که من دوش خواستم که از کرم ربوبیت درخواهم تاذیل غفران در جرایم خلایق اولین و آخرین پوشد لیکن شرم داشتم که بدین قدرت حاجت بحضرت کرم مراجعت کنم و شفاعت که مقام صاحب شریعت است در تصرف خود آرم ادب نگاه داشتم قشیری گفت که بایزید بدین همت بلند در اوج شرف پرواز کرده است .

نقلست که شبی بر سر انگشتان پای نماز میکرد تاسحرگاه خادم آنحال مشاهده میکرد و میدید که خون از چشم شیخ روان میشد پرسید که یاشیخ این چه حال بود مارا از آن نصیب کن شیخ گفت اول قدمی که برفتم بعرش رسیدم عرش رادیدم چون گرگ لب آلوده و شکم تهی گفتم ای عرش بتو نشان میدهند که الرحمن علی العرش استوی بیا تا چه داری .

عرش گفت چه جای اینحدیث است که ما رانیز بدل تو نشان میدهند که اَنا عِند

www.ebnearabi.com

المنکسرة قلوبهم اگر آسمانیانند از زمینیان میطلبند و اگر زمینیانند از آسمانیان می طلبند و اگر جوانست از پیر میطلبد و اگر پیر است از جوان میطلبد و اگر زاهد است از فاسق و اگر فاسق است از زاهد .

نقلست که بایزید گفت که اگر حق تعالی از من حساب هفتاد ساله خواهد من از وی حساب هفتاد هزار ساله گنم گفت از بایزید بیرون آمدم چون مار از پوست پس چون نگه کردم عاشق و معشوق و عشق یکی دیدم و گفت ندا کردند از من در من که ای تو من و گفت مدتی گرد خانه طواف میکردم چون بحق رسیدم خانه گرد من طواف میکرد و گفت حق مرا بجائی رسانید که خلایق میان دو انگشت خود دیدم و گفته خدایرا بندگانند که اگر هشت بهشت را با همهٔ زینت که آفریده است بر ایشان عرض کنند ایشان از بهشت همان فریاد کنند که دوزخیان از دوزخ .

و گفته که حق بر دل اولیای خود مطلع گشت بعضی از دلها را دید که بار معرفت نتوانستند کشید بعبادتشان مشغول گردانید پرسیدند از امر بمعروف و نهی از منکر گفت در ولایتی باشید که امر بمعروف و نهی از منکر نباشد و گفت که مردمان علم از مردگان گرفتند ما علم از زنده گرفتیم که هرگز نمرده و نمیرد .

و گفته که خلق پندارند که من چون ایشان یکیم اگر صفت من در عالم غیب دیدندی همه هلاك شدندی و گفته که مثل من چون دریاست که آنرا نه عمق پدید است و نه اولش و نه آخرش پیداست و گفت خدایرا بخواب دیدم گفت بایزید چه میخواهی گفتم آن میخواهم که تو میخواهی .

گفت من ترا ایم چنانکه تو مرائی بازدرین کتاب مذکور است که یکی از بایزید پرسید که عرش چیست گفت منم گفت قلم چیست گفت منم گفت لوح چیست گفت منم گفت خدایرا بندگانند بدل جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل .

گفت هر چهار منم گفت خدایرا بندگانند بدل ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیه السلام گفت آنهم منم آنمرد خاموش شد باز درین کتاب .

www.ebnearabi.com

نقل شده که شخصی با بایزید گفت که بعزت جوانمردی که از آن فتوحی که ترا دوش بوده است مرا نصیبی کن بایزید درجواب گفت که اگر صفوت آدم وقدس جبرئیل وخلقت ابراهیم وکلمه موسی وطهارت عیسی وحبیب محمد بتودهند زنهار راضی نشوی باید که ماورای این چیزی دیگر طلب کنی وصاحب همت باشی و سر بهیچیك ازینها فرود نیاوری که بدان محجوب گردی.

نقل شده که بایزید گفت که یکبار بخانه کعبه شدم خانه را دیدم دوم بار خداوند خانه را دیدم بر اصحاب دین وارباب یقین پوشیده نیست که کلمات مذکوره کلمات کفر است و شك در کفر صاحب این کلمات نیست بلکه در کفر کسی که صاحب این کلمات را کافر نداند اینطرفه است که بعضی ازبیوقوفان شیعه در مقام رواج اینمرد گفته که علامه حلی در کتاب شرح وتجرید گفته که بایزید سقای امام جعفر صادق (ع) بوده و معروف کرخی دربان حضرت امام رضا (ع) بوده وندانسته که سقائی ودربانی کمالی نیست بلکه مؤمنان که در بلاد مخالف میباشند سقای خانه های ایشان مخالفانند وسقائی مؤمنان هیچ سودی بایشان نمیدهد با آنکه سقائی بایزید ودربانی معروف را سنیان نقل کرده اند ودر پیش شیعهٔ ثابت نیست.

وعلامه درمقام الزام سنیان وبیان افضلیت اهل البیت گفته که بایزید ومعروف که اهل سنت ایشانرا از اکابر اولیامیدانند سقا و دربان امام جعفر واما رضا علیهم السلام بوده اند.

وابوحنیفه که افقه فقهای ایشان بود شاگرداماجعفر صادق (ع) بودنه اینکه غرض علامه از نسبت سقائی و دربانی و شاگردی باین سه کس بیان فضل و کمال ایشان باشد.

با آنکه بعضی ازمورخین ومحدثین حکم برافترا وکذب این قول که بایزید سقای حضرت امام بوده کرده زیراکه درتاریخ وفات امام جعفر محقق است که سنه صدوچهل وهشت ازهجرت باشد وتاریخ فوت بایزید مکاراست که سنه دویست و

www.ebnearabi.com

شصت ویك از هجرت باشد و تفاوت درمیان دو تاریخ صد و سیزده سالست و عمر بایزید را زیاده از هشتاد سال نقل نکرده‌اند .

پس چون تواند بود که سقای امام جعفر (ع) باشد و بر تقدیر وقوع طریقه امام جعفر که علمای دین‌دار نقل نموده‌اند چه قصور دارد که تا تابع سقای آنحضرت باید بود و مثل این اعتراض بر سنیان در باب ابوحنیفه وارد است زیرا که در کتابهای خود ذکر کرده‌اند که ابوحنیفه شاگرد امام جعفر بوده اعتراض شیعه بر ایشان اینکه پس چه لازمست که کسی بفتوای استاد که امام جعفر است با وجود فرزندی رسول خدا عمل ننماید و بفتوای ابوحنیفه که شاگرد امام جعفر است و پسر زادهٔ زوطای کابلیست که غلام بنی تیم الله بن ثعلبه بوده و سنیان خود بدان اعتراف دارند عمل نمایند والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

و دیگر از جمله اکابر و مشایخ و رؤسای اینطایفه حسین بن منصور حلاجست و شیخ طوسی که بزرك طایفه امامیه است و مروج مذهب اثنی عشراست در کتاب اقتصاد گفته که حلاج ساحر بوده و در کتاب غیبت صاحب الامر حلاج را از جماعتی شمرده که بدروغ دعوی وکالت حضرت صاحب الامر مینموده‌اند و درین کتاب نقلی نموده مضمونش اینست که حلاج بخاطرش رسید که اسمعیل بن علی نوبختی را که از علمای شیعه و اکابر دین و دنیا بود فریب دهد کسی را بنزد او فرستاد که من از وکلای صاحب الامرم و در دست من چیزی ظاهر میشود که دلیل صدق منست اسمعیل خبر فرستاد که من محاسن خود را رنك میکنم اگر چنانچه حلاج تواند نوعی کند که محاسن من محتاج برنك نباشد تصدیق دعوی او میکنم چون این راشنید ملزم شد و از کرده و گفته خود پشیمان شد .

و اینمرد بزرك دین و دنیا باعث رسوائی او شد تا آنکه بقتل رسید .

و باز درین کتاب حکایت دیگر نقل نموده که مضمونش اینست که حلاج بقم آمد و عوام را میخواست که فریب دهد و دعوی مینمود که من از جانب حضرت

www.ebnearabi.com

صاحب الامر (ع) وکیلم تا آخر علی بن بابویه رحمة الله خفت بوی رسانیده از قمش آواره کرد.

ومحمد بن بابویه قمی که از اکابر علمای امامیه است در کتاب اعتقادات ذکر نموده که مذهب حلاج باطلست وگفته که نشانه تابعان حلاج ترك نماز است ودعوی تسخیر جن ودعوی کیمیا وشیخ مفید که از عمدهٔ مشایخ امامیه است در بطلان مذهب تابعان حلاج کتابی تصنیف نموده وعلامهٔ حلی که از اکابر علمای شیعه است در کتاب خلاصه حلاج را لعن کرده.

وشیخ طبرسی که از فضلای مذهب اثناعشریست در کتاب احتجاج حلاج را از آن دروغگویان شمرده که لاف وکالت حضرت صاحب الامر (ع) میزده‌اند وگفته که توقیع از حضرت صاحب الامر (ع) در لعن حلاج وارد شده.

ودر کتاب تبصرة العوام مذکوراستکه حلاج در سحر مهارت تمام داشت شاگرد عبدالله کوفی بود واو شاگرد ابوخالد کابلی وابوخالد شاگرد زرقا وزرقا از شاگردان سبحاح بوده وسبحاح زنی بود که دعوی پیغمبری میکرد در زمان مسیلمه کذاب و او نیز دعوی نبوت میکرد.

ودرین کتاب حکایتی نقل کرده که مضمونش اینست که حلاج دعوی خدائی میکرد وجاهلانرا بسحر فریب میداد ومیگفته که الله خدای آسمانست ومن خدای زمینم و مریدانرا بشهرها میفرستاده که مردمانرا بوی بخوانند ونامه بیکی از مریدان بدین نهج نوشت من الله الی فلان بن فلان واورا گفتند که این خط تست.

گفت آری گفتند که چرا اینچنین نوشتی گفت این جمع الجمیع نزد ما یعنی او و خدایکی اند وگفت این کتاب خداست من و دست در میانه عاریتم اورا گفتند که دیگر هست که درین قول باتو شریك باشد گفت آری شبلی وابن عطا و ابومحمد بن حریر ومیگفته که چون خواهی که حج کنی میتوانی در ایام حج در خانه

www.ebnearabi.com

چهار سوی پاکیزه در آی وچنان کن که کسی آمد وشدنکند و آنخانه راطواف کن و اعمال حج رابجای آور چنانچه رسمست پس سی نفر یتیم راطعام ده وخدمت کن وهریکی راپیراهنی درپوش.

وهفت درهم یاسه درهم بهریك بده که عمل قایم مقام حج باشد ومدتی درزندان محبوس بود آخر بنابرفتوی قاضیان ومفتیان ویرا برسر جسر دجله بغداد هزار تازیانه زدند ودست وپایش بریدند.

وسرش دردار آویختند وتنش را بسوختند وسرش را درمدت یکسال در تمام خراسان گردانیدند تا بر مردمان معلوم شود که سر زندیقیست و مریدانش در میان جاهلان شهرت دادند که سرش بعد از آنی که از تن جدا شد اناالحق میگفت.

اینطرفه است که اینمرد با وجود شهادت جماعتی از اکابر علما بر کفر او جمعی از جاهلان شیعه اظهار مریدی او میکنند واورا و بایزید و امثال ایشانرا مقتدای خود میدانند.

بیرون مرو از راه شریعت زنهار — پا در ره منصور خصالان نگذار
هر راه که بیرون زشریعت باشد — سر منزل آن نیست بغیر از سر دار
از راه علی وآل اودور شوی — گر پیرو پیروان منصور شوی
گر پیرو بایزید خواهی بودن — فرداست که بایزید محشور شوی

وگویا که بعضی ازبیوقوفان شیعه فریب تابعان حلاج و بایزید ازین راه خورده‌اند که ایشان در کتابهای خود دم از تقوی وورع وزهد بسیار زده‌اند و طریقه مجاهده نفس بیان نموده‌اند وگمان کرده‌اند که طریقه ایشان همین است و خبر از اعتقادات باطله ایشان ندارند که اگر بر آن مطلع شوند ازاینطایفه گریزان خواهند شد.

روبه صفتی چند که پیران تواند — چشمی بگشا که جمله شیطان تواند

www.ebnearabi.com

پرهیز کن از چله نشینان کین قوم — پنهان شده در کمین ایمان تواند
آن قوم که در صومعه رقصان شده اند — از مسجد و مدرسه گریزان شده اند
وز جهل ز امر حق گریزان گشته — در گوشه خانقاه پنهان شده اند
جمعی جاهل که کشف اظهار کنند — دانایان را ز جهل انکار کنند
دانی که چیست های و هوی این جمع — جمع آمده درس جهل تکرار کنند

در اینجا قسمتی از کتاب که مربوط بعقائد متصوفه بود بپایان رسید

والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین والحمدلله رب العالمین

www.ebnearabi.com

۲۵ ریال